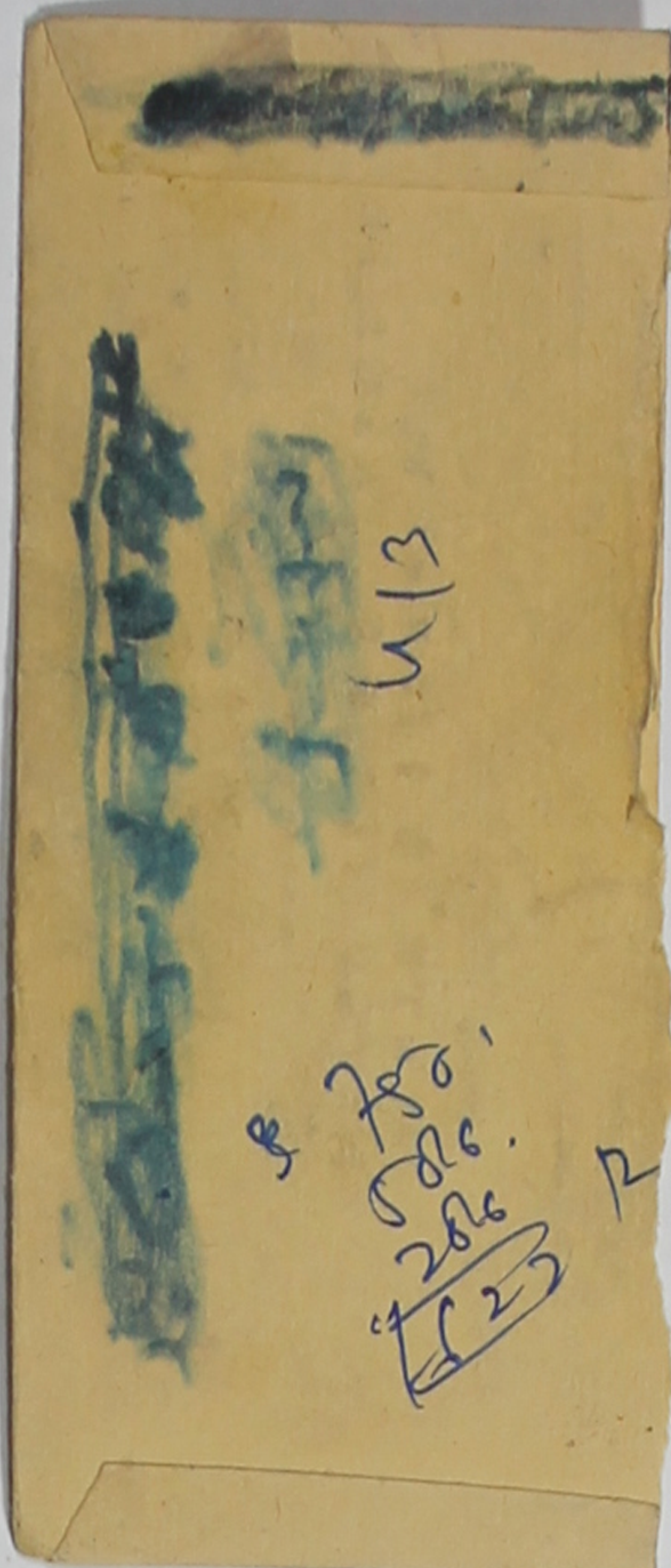
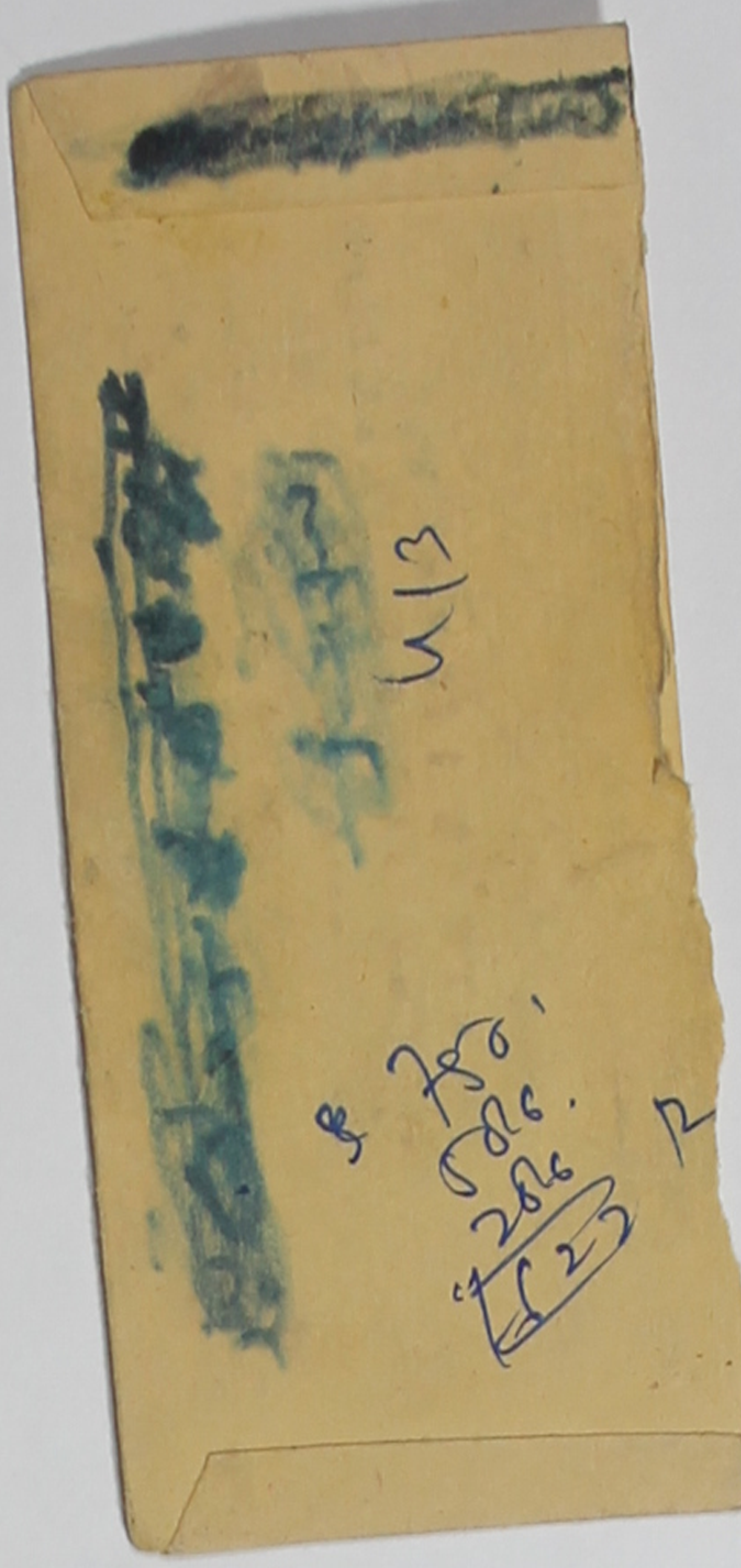


به فرمان

اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی

شاهنشاه آریامهر



بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

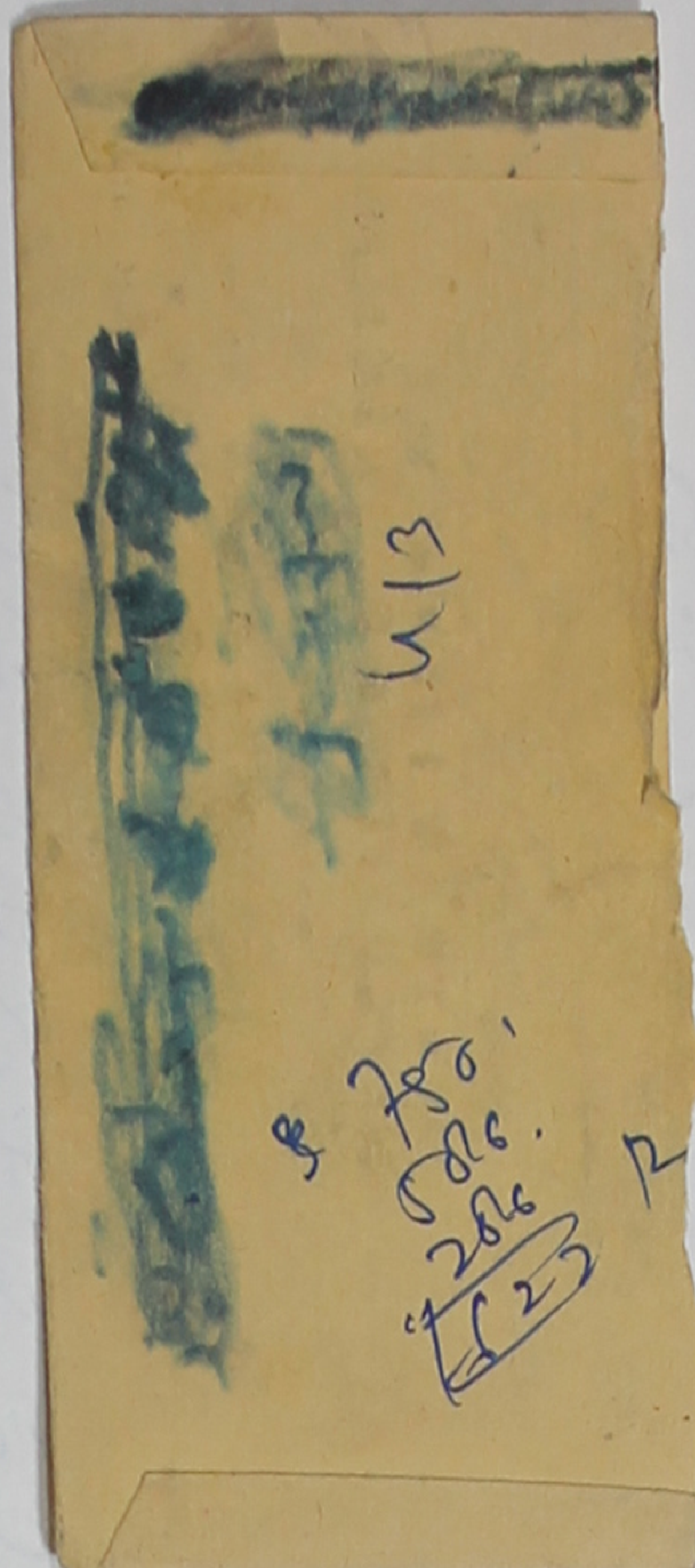
با همهٔ کوششهائی که در سالهای اخیر برای تحقیق و تتبّع در آثار گرانبهای ادبیات هزار سالهٔ فارسی انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ پرارزش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است، هنوز کار ناکرده بسیار است. در بارهٔ نکات و دقایق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید با روش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و در دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگرچه مکرر صورت طبع یافته، باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تأسیس یافته تحقیق و تتبّع و کوشش در این زمینه است.

در سلسلهٔ «زبان و ادبیات فارسی» تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشدهٔ کهن با دقتی که در خور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق در بارهٔ نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از متنهای منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتوان در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان مآخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران

دکتر پرویز خانلری



زبان و ادبیات فارسی
«۳۷»

پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی

در قرون اوّل هجری

ترجمه‌ای آهنگین از دو جزو قرآن مجید

به اهتمام و تصحیح

دکتر احمد علی رجائی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
«۱۹۰»

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه درسال ۱۳۵۳ درچاپخانهٔ زر و داورپناه و علمی چاپ شد

فهرست مندرجات

مقدمه

بنام خداوند جان وخرد

کتابی که هم اکنون درپیش چشم‌داریم اندك حجم‌است و بسیار سود و بودی است بیش از نمود . از سرگذشت ادب کشور ما سخن‌های تازه بهمراه دارد وسرگذشت خود اونیز شنیدنی است . سال‌ها بل قرن‌ها نزدیك گنبد مزار هشتمین امام شیعیان ، غریب‌وار روی به دیوار داشته است و هنگامی که برای آبادانی بنای کهنه‌ای را ویران می‌کرده‌اند ، ازبخت نیك بادیگر کهنه‌کتاب ها پدیدار آمده است واکنون آراسته وهرهفت کرده به‌بازار .

ارج‌وسود کتاب حاضر تنها ازاین‌رهگذرنیست که ترجمهٔ نزدیك‌دوجزو ازمهین کلام یزدان را در بر دارد چه درطول چهارده قرنی که قرآن پشت سر نهاده ، ترجمه‌های بسیار از هردستی ازآن به دسترس است ؛ اهمیت این اثردر وزن ایقاعی وگاه عروضی آن‌است که‌چون‌نوری صحنهٔ ادب وخاصه شعرایران درقرون اول هجری راروشن می‌سازد ، قرن‌هایی‌که ازاین نظرگاه ظلماتی‌است بی‌آب حیات وخلائی نامعهود وخلاف‌عقل .

خلاف عقل است که‌مردم ایران با آن تمدن دیریاز و آثار شعری کهن ، ازسقوط دولت ساسانی تا هنگامی که نخستین قطعات شعرپارسی بدان‌منسوب است یعنی نزدیك سه‌قرن چیزی نسروده باشند و به‌تعبیر دیگرچرخ زمان ناگهان ازسیرفروماند، بهار وخزان ، غم وشادی ، شکست‌وپیروزی‌وصل وهجرولذت و

رنج ، اززندگانی انسان‌ها کناره گیرند . دل‌ها بفسرد،خردها واندیشه‌ها ازکار فروایستد،چشمی نگرید ودلی نسوزد وکسی عاشق نشودوجای عزیزی خالی نماند ودرنتیجه قریب سیصدسال بگذرد وازمیان چندهزارهزارتن مردم ایران، اهل‌دلی برنخیزدتا از حدیث غم وشادی خویش یادیگران سخنی موزونو دلپذیرفراهم آورد ....

خلاف عقل استقومی ظریف‌طبع‌وموزون که برطراز جامه وکنارهٔفرش وحاشیهٔ سفره‌وزه‌کلاه وقبهٔسپر وقبضهٔخنجروپهنهٔشمشیر ودستهٔ تازیانه ودور قدح ولب جام شعر می‌نویسد، بناگاه سیصدسال لب‌ازگفتن‌چنان بندد که گویی دهان درچهره زخمی بود وبه شد ....

اشغال مستقیم ایران بوسیلهٔ تازیان دراین قرن‌هاولزوم‌تماس مردم باحکام وگماشتگان عرب برای رفع نیازمندی‌های خود ، گروش یاگرایش ایرانیان به اسلام وترجمهٔ سریع‌وخردمندانهٔ آثار ایرانی به‌تازی برای حفظ آنها ازنابودی همه‌وهمه ممکن است‌ادب پارسی راازمیدان علم‌وسیاست‌دور کرده‌وزبان‌کتابت دگرگون شده‌باشد (۱) اما حال زبان محاوره چونین نمی‌تواند بود .

مردم ایران اگر نماز رابه‌عربی می‌خواندند بی گمان قصهٔ عشق‌وحدیث آرزومندی را به‌زبان اصلی خودبیان می‌کردند که‌زبان دین‌دیگر وزبان دل دیگر است چنانکه امروز نیز آیت‌الله‌ترك وتاجیك وپاپ مسیحی فرائض وادعیهٔ دینی خودرا به‌عربی ولاتین ادا می‌کنند ولی بااطرافیان خویش به‌ترکی وتاجیکی و ایتالیایی یازبان دیگر سخن می‌گویند وشعر می‌سرایند .

پس شعرو ادب ایران باظهور اسلام وجلوهٔ خط وزبان دینی جدیدممکن نیست بالمرّه از زندگی وسیرتکاملی‌خود بازمانده‌باشدچه‌تکامل ناموس‌حیات وطبیعت است خاصه برای شعری ریشه‌دار چون شعر ایران که در جهان ادب پیش ازاسلام نه‌تنها برای‌بیان عواطف‌بلکه برای بیان اندیشه‌های ژرف‌آمادگی یافته ونمونه‌های جالبی از آن برجای‌مانده‌است که نیم نگاهی‌بدان‌برای اثبات مدعا ضروری‌است .

---

(۱) ادب واخلاق درایران پیش ازاسلام از دکتر محمدی چـاپ وزارت فرهنگ‌وهنر ص ۹

شعر فارسی پیش‌ازاسلام شعر ایران پیش از اسلام نمی‌تواند جدا از شعر و تجلیات ذوقی سایر اقوام آریائی بخصوص آنان که ریشه‌های مشترك زبانی ــ چون سانسکریت ــ با ما دارند مورد تحقیق قرار گیرد چه گویا شاعری از مسائل مورد علاقه این‌نژاد وقوم‌است و وِدا، مهابهارات، رامایانا و گاثه‌های زردشت کم وبیش موزونند (۱).

این اشتراك مبدأیی از آنجا ازآن روزگاران است‌که قوم آریایی هنوز شاخه شاخه نشده و در ایرانویج زندگی مشترك داشتند. درآن هنگام بود که برای خدایان خود سرودها ساختند ومجموعهٔ آنهارا «ریگ ودا» دربرگرفت.

بعد شاخه‌ای از آنان بجانب مشرق رفتند وچون زردشت درمیان گروهی که‌در ایران باقی‌مانده بودند ظهورکرد تعالیم اوبا آنچه درسرودهای ریگ‌ودا نهفته بود مباینت یافت و آن سرودها که پیش از زردشت و پیش از کوچ کردن جمعی از آریائیان‌به هند، شعر مشترك بین همه‌آریائیها بوداز نظرایرانیان همانند لهجهٔ‌خاص آنان مهجور ومطرود گردید واز اینجاست که بعضی عقیده دارند وقتی‌سخن ازشعردر ایران‌باستان بمیان می‌آید باید بحث را ازسرودهای ریگ ودا آغاز کرد (۲).

بهر تقدیر بحث تفصیلی در موضوع مزبور از حوصلهٔ این مقدمه بیرون است وتنها می‌توان فهرست‌وار به شعر ایران اشارتی کرد وگذشت.

اگر برسم زبان شناسان راستین‌زبان‌های‌ایرانی رابه‌سه دورهٔ ایران‌باستان میانه وجدید تقسیم کنیم می‌توانیم‌برای شعر دورهٔ نخستین یعنی مرحله‌ای که با انقراض‌سلسلهٔ‌هخامنشی پایان‌می‌گیردقسمتهایی از اوستا راشاهد بیاوریم. راست است که‌برخی‌معتقدند زبان‌بسیاری از کتیبه‌های هخامنشی از همران گرفته تا تخت‌جمشید ونقش‌رستم‌وپاسارگاد وشوش وبیستون و وان وسوئزخاصه درمقدمه

---

(۱) ملك‌الشعرای بهار مجله مهر دوره ۵ ص۳۵ (۲) رجوع شود به‌مقالهٔ علی اکبر جعفری «شعر درایران کهن» نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان سال ۵ شمارهٔ ۱ شهریور ۴۶ ص ۵۱

لحنی شاعرانه داردچنانکه‌گویی‌سرودی‌یا دعایی‌منظوم بوده‌است (۱) اماموضوع کتیبه‌ها که نشانهٔ فتحی‌یا بانجام رسانیدن کاری وغالباً متشابه‌وپراز نام‌ومحدود است خود نمی‌تواند موضوع شعربه‌معنی‌اخص آن قرار گیرد. بنا براین بهتر است نخستین اثر دورهٔ فارسی باستان را قسمتی از اوستا بدانیم ازجمله‌یشت‌ها وخاصه قدیم‌ترین قسمت اوستا یعنی گاتها (وبه تلفظ اوستایی گاثه‌ها) که‌خود کلمه بمعنی سرود و آهنگ و کلام موزون است و«گاه» درفارسی فعلی‌بمعنی‌مقام و آهنگ (سه‌گاه ــ چهارگــاه ــ راست پنج‌گاه) یادآور آن می‌باشد.

گاتها ۱۷ فصل و۲۳۸ قطعه و۸۹۶ پاره‌شعر در ۵۵۶۰ کلمه‌است. گاتها را ازقدیم‌به‌پنج‌دسته تقسیم کرده درمیان ۷۲ یسنا جای دادند بمناسبت اوزان و قاعده شعری که به‌پنج بحر منقسم گردیده‌است.

گاتهای‌پنجگانه ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ هجایی است (۲). غیراز گاتها اشعار دیگری هم در اوستاهست که بالغ برچهل قطعه می‌شود و دراوزان مختلف‌است (۳).

شعر در دوران زبانهای ایرانی میانه این دوره را بحق ازسه‌قرن پیش‌از میلاد مسیح تاقرن هفتم میلادی‌که ظهور اسلام است باید دانست، اما چون‌پس ازاسلام نیز در ایران آثاری بزبان پهلوی که زبان‌عام و مشخص این دوره است بــوجود آمد، تا قرن نهم میلادی‌را نیز گاه جزء ایــن مرحله بحساب می‌آورند هرچند پس‌از آن‌نیز آثاری بزبــان پهلوی درایــران بــوجود آمده‌است.

تشخیص وزن در آثار پهلوی این دوره که نتیجه آن حکم به‌وجود شعر است بچند دلیل دشوار است:

---

(۱) نظری به ادبیات‌پیش‌از اسلام از دکتر خانلری نشریهٔ انجمن‌فرهنگ ایران باستان سال پنجم شمارهٔ ۱ شهریور ۱۳۴۶ ص۶ (۲) گاتها ص ۶۷-۶۱ سروده‌های زرتشت تالیف وترجمه پورداود از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی (۳) برای اطلاع ازوزن اشعار اوستایی و مراجع تحقیق خارجی رجوع‌شود به‌وزن شعرفارسی ازدکتر خانلری ۴۴-۴۲ و شعر در ایــران کهن از علی‌اکبرجعفری درنشریه‌انجمن فرهنگ ایران‌باستان‌سال۵ شماره ۱ ص۵۸-۵۲

اول ــ بی‌اطلاعی ما از چگونگی تلفظ کلمات وشدت‌وضعف مصوت‌ها وتکیه‌ها که اساس وزن را تشکیل می‌دهدبعلاوه وضع خاص الفبای پهلوی که حرکات در آن نمایش داده نمی‌شود .

دوم ـ وجود چهارده شکل بجای بیست‌وچهار حرف صامت در الفبای ناقص پهلوی که‌درنتیجه بسیاری ازکلمات رابه‌چند صورت می‌توان خواندوبا این ترتیب داوری دروزن هرقطعه ممکن است بادگرگون خوانده شدن کلمه‌ای از اعتبار بیفتد .

سوم ــ وجود هزوارش‌ها یعنی کلماتی دخیل از آرامی وغیران که‌بحسب الفبا تلفظی دیگر دارد ولی آنرا قراردادی باید بصورت ومعنی دیگر خواند و پذیرفت .

چهارم ــ الزامی نبودن‌قافیه‌بعنوان اساس در همهٔ شعرها که اگر می‌بود کار را آسان می‌ساخت چنانکه در یادگار زریران و تا حدی درخت آسوریک چنین است .

پنجم ــ پایه قرار گرفتن تعدادهجاها بی‌آنکه امتداد زمانی هجاها یعنی کمیت هجاها تأثیر مهمی داشته باشد وگاه فقط تکیه.

با اینهمه آندره‌آس (*F. C. Andreas*)ضمن مطـالعهٔ کتیبهٔ شاپورِ اول در حاجی آباد متوجه شد که آخر متن پهلوی ساسانی را می‌توان مرکب ازیك سلسله مصراعهای هفت یاهشت هجایی دانست که جای تکیه‌هـا درهـر مصراع معین‌است (۱).

نی‌برگ (*H·S·Nyberg*) دربندهشن بقایای قطعه‌ای را که درستایش زروان ــ نیمه خدای زمان ــ سروده شده است منظم ساخت و بصورت شعری درآورد .

جکسن (*Jackson*)دربارهٔ وزن‌اشعارمانوی‌در کتاب«تحقیق درمانویت» توضیحاتی داد و دیگر خاورشناسان اشعار مانی راکه به‌خطی بی هزوارش در تورفان‌بدست آمده‌بود خواندند وترجمه کردند .

---

(۱) وزن شعر فارسی ص۵۴-۴۴

کریستن سن (A.Christensen) در قسمتی از بندهشن که سرگذشت کودکی کیقباد است پنج مصرع هشت‌هجائی یافت که مصراع‌های سومی و چهارمی آن قافیه دارد.

بنونیست (A.Benveniste) کتاب درخت آسوریك را موزون یافته و منظم ساخته و هم یادگار زریران و جاماسب نامك را.

پرفسور بیلی (H.W.Bailey) ابیاتی از متن پارتی مانوی نقل می کند[1] و همچنین اشعاری به ختنی قدیم[2]

هنینگ (W.B.Henning) درمتنی پهلوی از اندرز نامه‌ها وزن و حتی قافیه وردیف می یابد.

تاوادیا (J.C.Tavadia) قطعات منظوم هشت‌هجایی در اندرزنامه‌ای ساسانی می یابد (۱)

استاد ملك الشعرای بهار «اندر آمدن شاه بهرام ورجاوند» را قصیده‌ای از آثار پهلوی بعد از اسلام می‌داند که مصراعهای آن دوازده هجایی و دارای قافیه است ۳.

آقای دکتر احمد تفضلی درمجموعهٔ متون پهلوی[4] هفت بیت (تنها مصرع اول بیت چهارم دردست نیست) یافته‌اند بنام «اندرز بهزاد فرخ پیروز» که دربارهٔ «خرَد» است و آنرا از دوران ساسانیان می‌دانند و جالب آن است که ابیات مزبور به‌وزن عروضی نزدیك و دارای نوعی ردیف است وچنین آغاز می‌شود:

خرد داشتار پاناگِ جان خرد بوختار فرِیاداگِ تن[5]

در شش بیت بعد در مصرع آخر علامت تفضیلی «تر» همانند ردیف

(۱و۲) مقاله درکتاب میراث ایران ترجمه دکترمعین ص ۳۱۰-۳۰۵ چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب (۳) برای ملاحظهٔ سلسله مقالات دقیق ومفصل استادفقید بهار دراین مورد رجوع شود به مجلهٔ مهر سال پنجم شمارهٔ ۳ صفحات ۳۳ - ۱۱۲ ۲۱۷-۳۲۳-۴۲۲-۶۶۱-۷۴۱-۸۳۷-۱۰۶۹

(۴) چاپ جاماسپ آسانا بمبئی ۱۹۱۳ ص۷۷-۷۳ (۵) یعنی؛ خرد نگاهدارنده ونگهبان جان است - خرد رهایی بخشنده وفریادرس تن است.

به‌دنبال سایر کلمات می آید :

پانَگْتَر (دوبار) پادْیاوَنْدتَر ـ فریادِشنیگتَر ـ ستایِدَگْتَر ـ کاریگتَر

بحثی که در آخر رسالهٔ مربوط باین موضوع شده است نشان می‌دهد که قافیه درغالب قطعات‌موزون پهلوی وجود داشته و رعایت می‌شده است (۱)

اهم شواهدی که از شعر ایران باستان برشمرده شد نشان می‌دهد که قوم ایرانی لااقل سیزده‌قرن پیش‌از اسلام شعر داشته است با اوزان مختلف ، بی قافیه وگاه همراه با قافیه وگاه ردیف هم . بااین وصف هیچ خردمندی نمی‌تواند حکم کند یابپذیرد که با ظهوراسلام‌ناگهان سیر کمالی شعر ایرانیان متوقف شده است چون آگاه نبودن ازچیزی دلیل نبودن آن نیست .

اما سخن در این حد اگر چند به‌اختصار تمام نیست

آیا دری دوشادوش پهلوی وجود داشته است ؟

زیرا به آنچه از سخنان منظوم دورهٔ اشکانیان و ساسانیان اشاره شد همه به زبان پهلوی یا زبان‌های نزدیك بدان ولهجه‌های متفرع از آن‌بود.

اما برخی عقیده دارند که دردوره ساسانیان هم سخنانی به زبانی غیر از پهلوی ونزدیك به‌فارسی دری وجود داشته است که‌بحث و تحقیق درآن مقوله بیرون ازحد کار حاضر است .بااینهمه فهرست‌وار به‌قراینی که‌برای اثبات‌این نظر برشمرده‌اند می توان اشارت‌کرد :

۱ــ وجود آثار نظم ونثر کمـال یافته دردورهٔ سامـانیان ونخستین دورهٔ غزنویان که عقلا باید درقرون گذشته ریشه داشته و باتکامل تدریجی بدان حد رسیده باشد.

۲ــ گفتارمورخان ودانشمندان‌قرون اولیه اسلامی چون ابن مقفع وجاحظ وحمزه‌اصفهانی وابن خردادبه وابن‌قتیبه‌وطبری ونرشخی وصاحب تاریخ‌سیستان

---

(۱) مطالعات ایرانی جلد ۲ـ۱ ص ۲۱۷ـ۲۰۷ـ۱۹۷۲ چاپ شده در مجموعهٔ Studia -iranica Vol.1/2 این رساله جداگانه‌نیز به‌چاپ‌رسیده است وآقای دکتر تفضلی دوست عزیزدانشمند آن‌را به‌اینجانب اهدا کردند و به مطالب آن رهنمون گردیدند که مایهٔ امتنان است.

ومقدسی وامثال‌آنان در بارهٔ زبـان دری‌و قدمت آن .

۳ـ وجود اختلافات صرفی ونحوی‌در دو زبان پهلوی وفارسی [۱] .

۴ عباراتی که نه به‌پهلوی بلکه به‌دری از دوران قبل ازاسلام یـا اوایل عهد اسلام به‌نظرمی‌رسد از جمله :

الف ـ جاحظ‌در کتاب«المحاسن والاضداد» [۲] درمراسم نوروزمی‌نویسد: از حبوبات مختلف هفت دانه از هریك می‌گذاشتند باهفت شاخه‌از درختان‌چون زیتون و به‌و انار که‌هریك به‌نام ناحیه‌ای از نواحی کشور بود و ضمن سایر سخنان به شاه می‌گفتند : «ابزود وابزائد وابزون وبروار وفراخی و فراهیه» که با املای فارسی متداول برابراست با «افزود و افزاید و افزون وپروار وفراخی و فراهیه» بعد جاحظ می‌افزاید :

تأویله : «زاد ویزید و زیادة ورزق وفرح وسعة» . تصور می‌رود در نقل عبارات فارسی اندك تغییری رخ داده‌باشد بدین معنی که کلمهٔ ماقبل‌آخرعبارت فارسی «فرخی» باشد که جاحظ آنرا به«فرح» ترجمه کرده و در این صورت «سعة» در برابر «فراهیه» خواهدبود که بنابرنظر آقای دکترتفضلی استاد زبان پهلوی ممکن است تلفظ دیگری از «فراخیه» باشد .

البته چون مرز دقیقی بین استعمال پاره‌ای از لغات درپهلوی ساسانی و آنچه دریش نام نهاده‌اند وجود ندارد باقطع ویقین نمی‌توان‌گفت که‌این‌الفاظ فقط دری است.

ب ـ هم جاحظ در «محاسن طلب الرزاق» مطلبی می‌نویسد [۱] که‌ترجمهٔ آن چنین است : عبدالله‌بن طاهر نامه‌ای راچنین توقیع کرد «من سعی رعی و من لزم المنام رأی الاحلام» ومی‌افزاید که اواین معنی‌را از توقیعات انوشیروان گرفته است که می‌گوید : «هرك رودجرد وهرك خسبد خواب بیند» که‌با املای امروزین‌بایدنوشت : هر که‌رود چرد وهر که‌خسبد خواب‌بیند .

---

(۱) برای ملاحظهٔ تفصیلی دلایل رجوع شودبه مقدمهٔ برهان قاطع ازدکتر معین صفحهٔ بیست‌وپنج تاصفحهٔ سی‌وشش(۲) چاپ ،طبعهٔ سعادت مصر مصحح محمد امین الخانجی الکتبی ص۲۳۶ ـ ۲۳۳

(۳) المحاسن والاضداد ص ۱۰۹

ج ـ طبری می‌گوید که اسمعیل بن عامر سردار خراسانی وقتی در پی مروان بن‌محمد آخرین خلیفهٔ اموی تا مصر رفت و مروان را برانداخت، در جنگ خطاب به خراسانیان گفت: «دهید یاجوانکان» [1] و جای دیگر گفت: «یااهل خراسان! مردمان خانه بیابان هستید برخیزید» [2]

سخنان منظوم به‌زبان‌دری پیش‌ازاسلام‌واوائل ظهور اسلام

شواهدی هم که از سخنان منظوم دری به دوران پیش ازاسلام منسوب است‌اگر صحیح باشد از این نظر اهمیت دارد که نشان می‌دهد نطفهٔ وزن اشعار دری قرون‌بعددراین‌دوران بسته‌شده‌است وبخلاف تصور برخی چنان نبوده‌است که وزن دراین مرحله فقط هجائی وآنهم مخصوص به‌قطعاتی درزبان‌پهلوی باشد اینک چند نمونه:

۱ـ آنچه از آفرین موبد موبدان در نوروزنامه آمده که‌برای شاه در نوروز خوانده می‌شده‌است ازنظر وزن ومضمون شعریش قابل توجه است هر چند زمان آن معلوم نیست.

شها
به‌جشن فروردین
به‌ماه فروردین
آزادی گزین
سرت سبز باد
وجوانی چوخوید
برتخت بادرم و دینار
پیشت‌هنری‌ودانا گرامی
و درم خوار
سرایت آباد
وزندگانی بسیار [3]

(۱و۲) طبری چاپ لیدن ج ۱ ص ۵۰ وج ۳ص ۶۵ به‌نقل ازمقدمهٔ برهان قاطع دکتر معین صفحهٔ بیست وهشت (۳) نوروزنامه ـ کلیات آثار پارسی عمرخیام از انتشارات کتابفروشی بارانی طهران ۱۳۳۸

۲ـ دو پارهٔ هفت هجایی به‌بهرام‌گور منسوب‌است چنانکه این‌خرداذبه می‌نویسد [۱] : ومدینه دماوند شلنبه قال بهرام جور:

منم شیر شلنبه ومنم ببر تله [۲]

۳ـ دیگر سرود آتشکدهٔ کرکوی مذکور در تاریخ سیستان است : «فرُخت باداروش خنیده گرشاسب هـوش تاپایان .. که استاد فقید بهار آنرا تصحیح و ترجمه وشرح کرده ودری دانسته اندش.[۳]

۴ـ بیتی‌هم درمجمل‌التواریخ‌والقصص آمده‌است که‌گوینده‌مای‌چهر آزاد آنرا برسکه نام‌خویش نقش کرده بوده‌است بدین گونه :

بخور بانوی جهان هزارسال‌نوروز ومهرگان

که‌دروزن و اصالت آن تردید است .[۳]

۵ـ سندیگردر بارهٔ اشعاردری قطعه‌ای است که آقای‌دکترشفیعی کدکنی آن را از کتابی بنام : «مختارات من کتاب‌اللهوو‌الملاهی» ، تالیف‌ابن‌خرداذ به مـورخ و جغرافی‌نـویس و مـوسیقی‌دان بزرگ ایـرانی قرن سوم هجری نقل‌کرده ودربارهٔ آن چنین نوشته‌اند : دراین کتاب که اصل آن گویا از میان رفته ونسخهٔ‌منحصر به‌فردی از منتخبات‌آن‌اخیراً به‌طبع‌رسیده ضمن بررسی‌تاریخ موسیقی گوید : «..... بزرگترین موسیقی‌دان ایرانی در روزگار خسرو پرویز بهلبد [۴] (باربد) ازمردم ری [۵] بود که عود را از همه خوشتر می‌نواخت و بـا سخنانی موزون برای او آهنگهایی می‌ساخت .... و از آهنگهای معروف اودر

(۱) المسالك والممالك چاپ لیدن ص۱۱۸ (۲) حـاشیهٔ نسخه بـدل «یله» به‌نقل بهار درمجلهٔ مهرسال پنجم ص۲۲۱ (۳) رجوع شود به‌مجلـه مهر سال پنجم ص۲۲۰ـ۲۱۹ (۴)مرحوم بهـار آن را نقش سکه نمی‌پندارند کـه نوشتن این گونه عبارات برسکه‌های آن روزگاران‌معهود نبوده است به‌علاوه کلمهٔ «سال» راهم درمصرع دوم‌زائدمی‌دانند (مجلهٔ‌مهر سال‌پنجم ص۳۲۶) مرحوم تقی زاده بعید نمی‌دانند که شعری‌از دورهٔ ساسانی باشدوبه‌غلط به‌دورهٔ‌کیان‌نسبت‌داده باشند (هزارهٔ فردوسی ص۴۹ـ۴۸) آقای‌دکتر خانلری کلمهٔ‌آغاز را «بخوری» مناسب می‌دانند برای رعایت وزن (وزن شعر فارسی‌ص ۵۷) (۴) گویا «پهلبد» مراد است (۵) بیشتر مآخذ او را جهرمی‌دانسته‌اند ازجمله المعجم مصحح‌مدرس رضوی ص۲۰۰

ستایش پادشاه و تهنیت وی هفتاد و پنج[1] آواز بود که از آن جمله است این لحن او

عسازیارهٔ قیصر و خاقان کسری ابرویز
قیصر ماه مانذ و خاقان خرشید
ای قیصر یشبه القمر و خاقان الشمس
ان من خـذای ابر مانذ کـا مغاران
ای الذی هو مولای یشبه الغیم المتمکن
کخاهذ ماه بوشذ کخاهذ خرشید
ای اذاشاء غطا[2] القمرو اذاشاءَ الشمس

آنچه را که ابن خرداذبه نقل کرده دراینجا آوردیم[3]. وی ترجمهٔ عربی این سرود را نیز چنانکه دیدیم مصراع به مصراع آورده است وبقدری روشن وساده است که نیازی به استفاده از ترجمهٔ او نداریم .... کلمهٔ «کامغاران» به احتمال قوی باید همان «کامگاران» باشد[4] که تقریباً همان ترجمهٔ «متمکن» است.

چیزی که درگفتهٔ ابن خرداذبه مبهم بنظر می‌رسد جمله‌ای‌است کـه در آغاز بصورت یك مصراع آمده‌است ، «عسازیارهٔ قیصروخاقان کسری ابرویز» که‌بی شك جزء این شعر نبوده ومثلا عنوانی برای این سرودبشمارمی‌رفته‌است و هنگامی که کاتب آن را می‌نوشته یاوقتی که مصحح‌وناشرکتاب آن راچاپ

(۱) درمقاله‌ایشان‌باشتباه«پنجاه»چاپ‌شده‌است(۲) درآن‌مقاله«غطا»درچاپ افتاده است. (۳) مختارات‌من‌کتاب‌اللهّو والملاهی ص۱۶ چاپ مطبعهٔ کاتولیکی بیروت سال ۱۹۶۱ به‌کوشش الاب اغناطیوس عبدالخلیفه‌الیسوعی (۴) این‌حدس صحیح بنظر می‌رسد چون بجای گاف ، غین درمتون دیگرهم هست از جمله در ص۱۴۶ بستان العارفین و تحفة‌المریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح نگارنده درحکایت بوعمران واسطی «لغام» آمده‌است‌بجای«لگام» ونسخه اصل این کتاب مورخ ۵۴۳ هجری است . بعلاوه درکارنامهٔ اردشیر بابکان به پهلوی «کامکار» نزدیك بهمین معنی داریم که درجلد اول سبك‌شناسی بهارص۲۶۳ می‌توان دید ؛ در ترانه‌های ملمع ابونواس هم‌هست «وماهها الکامکار» که در آنجا معشوق را به ماه کامکار سوگندمی‌دهد (دیوان ابونواس نسخهٔ خطی مجلس شورای‌ملی ص ۳۳۲ به‌نقل‌ازمجله مهرسال‌پنجم شمارهٔ ۱۱ ص۱۰۷۴ مقاله ملك‌الشعرای بهار)

می کرده بشکل یك مصراع آورده‌است زیرا اگر جزء متن می‌بود ترجمهٔ آن هم درذیل نوشته می‌شد مانند ابیات دیگر [1]»

آن گونه که گفته شدچون مرز زبان پهلوی‌ودری دقیقاً معین نیست داوری راستین دربارهٔ این قطعه دشوار است و با اینهمه چند نکته دراین باره گفتنی است :

اول نظری است که آقای دکتر شفیعی دربارهٔ نخستین عبارت عربی آن داده‌اند یعنی «عسازیارة قیصر وخاقان کسری ابرویز» ونوشته‌اند که : «بی شك جزء این شعر نبوده و مثلا عنوانی برای این سرود بشمار می‌رفته است الخ ....»

آقای دکتر خانلری هم که این قطعه رانه جزء اشعار دری بلکه درردیف شعرهای پهلوی در کتاب وزن شعرفارسی ص۵۵ نقل کرده‌اند [2] این‌مصرع‌عربی راحذف کرده ومطلقاً متعرض آن نشده‌اند وچون اشاره‌ای به مقاله آقای دکتر شفیعی نکرده‌اند ظاهراً خود در کتاب ابن خردادبه‌آن برخورده و قطعاً ایشان نیز آنرا جزء ترانه باربد ندانسته‌اند وگرنه‌در کتاب خود نقل یابدان اشارتی می کردند وباید افزود که‌مرجع ایشان نیزهمان صفحه۱۶ کتاب « مختارات [3] من کتاب اللهو والملاهی» ابن‌خردادبه واز چاپ واحدی است .

اما اینجانب حدس می‌زند که این جزء عربی نه عنوان است و نه کار کاتبان وناشران ، بلکه ترجمهٔ عربی از نخستین پارهٔ فارسی این قطعه است که آن‌مصرع فارسی‌اکنون ازدست رفته وشاید چیزی‌بوده‌است. شبیه این عبارت : شکوهمند دیدار قیصرو خاقان و خسرو ابرویز که ترجمه عربی ذیل آن چنین است : عسا زیارة قیصر و خاقان کسری‌ابرویز.

با این حدس قطعه بجای سه‌مصراع دارای چهار پاره‌فارسی خواهدبود که در اشعار آن روزگاران معهود است .

---

(۱) مجلهٔ آرش شماره ۶ سال ۱۳۴۱ ص۲۶-۲۵ (۲) در عوض سرود آتشکده کرکوی را که ظاهراً از حیث الفاظ باپهلوی قرابت بیشتری دارد در ردیف آثار دری آورده‌اند دروزن شعرفارسی ج ۱ص۵۷ (۳) درکتاب وزن شعر فارسی ص ۵۵ وص۳۰۰ بجای «مختارات» کلمهٔ«مختار» آمده است.

اما در دری بودن یا پهلوی بودن قطعه نظری قطعی نمی‌توان داد جز اینکه در پهلوی کلمهٔ «خرشید» یا «خرشیذ» به‌صورت: «خوَرشیذ» یا به‌شکل کهن‌تری «خـوَرشیت» هم‌وزن «هزخیز» با تلفظ یای مجهول می آید نه خرشید و خرشیذ.

دیگر آنکه درمتون پهلوی کهن «اپرویز است نه «ابـرویز» . راست است که در نقل عربی حرف «پ» به «ب» تبدیل می‌شود ، امـا اینجا تبدیلی صورت نگرفته است چه اسناد موجود نشان می‌دهد که تلفظ این کلمه درزمانهای متأخر پهلوی واوائل زبان دری «ابرویز» با یای مجهول بوده است نه «اپرویز» ونه «اپرویژ» هرچنداین هردو اختلاف را می‌توان به‌مسأله اختلاف شکل نگارش و تلفظ نیز مربوط دانست .

جاحظ درکتاب المحاسن والاضداد سخنی دارد که بوجود آفرین‌های نوروزی ومهرگانی وغیر آن و هم خسروانی‌هـا باقید اینکه شعر بوده‌اند اشاره می کند ودربارهٔ همین فهلبد (باربد) واشعار وآهنگ‌هایی که برای خسروپرویز می‌ساخته است می‌گوید: روزی نمی گذشت مگر آنکه باربد شعری جدید وآهنگی نومی‌ساخت که بهتر است عبارات جاحظ عیناً نقل شود: «فکان فیما یغنی بین یدی الملك غناء المخاطبة واغانی الربیع واغانی یذکر فیها انباء الجبابرة وتوصف الانواء واغانی آفرین والخسروانی والماذراستانی والفهلبد و کان اکثر مایغنی العجم الفهلبد مع ایام کسری ابرویز وکان من اهل مرووکان من اغانیه مدیح الملك وذکر ایامه ومجالسه وفتوحه **و ذلك بمنزلة الشعر** فی کلام العرب یصوغ له الالحان ولا یمضی یوم الا وله فیه شعر جدید وضرب بدیع [1]»

شعردری تاقرن چهارم هجری

دربارهٔ نخستین شعرهای دری پس از اسلام سخن بسیار گفته‌اند چون شعرمنسوب بـه ابوالینبغی عباس بـن طرخان [2] دربارهٔ سمرقند وشعرمنسوب به ابن مفرغ [3] وتصنیف ختلان مربوط به شکست عبدالله قسری والی خراسان [4] وقطعهٔ بنای همدان [5]

(۱) المحاسن والاضداد چاپ مطبعهٔ سعادت مصر ص۲۳۶–۲۳۵ (۲) المسالك والممالك ابن خرداذبه چاپ لیدن ص۲۶ (۳) الاغانی چاپ بولاق ج ۱۸ ص۷۳ - ۱۵ (۴) طبری چاپ مصر ج ۸ ص۱۹۱ _ ۱۹۰ (۵) مجمل التواریخ چاپ خاور ص۵۲۱

وابیات باقی‌مانده ازشاهنامهٔ مسعودی مروزی[1] وحنظلهٔ بادغیسی[2] وابوطاهر خسروانی[3] که از هریك ۲ تا ۴ بیت باقی مانده‌است . همچنین کسانی که ازوجود شعرشان آگهی داده‌اند ولی شعری برجای نمانده است چون محمدبن البعیث که درمراغه جمعی ازپیران اشعارفارسی اورا می‌خوانده‌اند[4] وابوالاشعث قمی[5] واشعارفارسی که مسعودی دربارهٔ نهر زرن رود از زاینده رود اصفهان شنیده‌است[6].

از اینها گذشته اشعاری نیز به‌لهجه‌های محلی کردی ، رازی ، طبری و استوایی وغیرآن وجود داشته است‌ودارد که تنها ازنظر چگونگی وزن شعرقابل توجه است[7] وجای بحث آن اینجا نیست.

اما ظاهراً کهنه‌ترین شعر دری موجودبعداز اسلام را باید همان سرودی دانست که‌مردم بخارا دربارهٔ عشقبازیهای سعیدبن عثمان سردار عرب (فرزند خلیفهٔ سوم که‌درسال ۵۶ هجری امیر خراسان شد) وخوتك خاتون ملکهٔ بخارا ساخته‌اند که‌تاریخ بخارا از آن سرود بدین‌گونه یادمی کند: «آورده‌اند که‌این خاتون زنی‌بود شیرین‌و باجمال ، سعید بروی عاشق‌شد واهل بخارا را دراین معنی‌سرودهاست به‌زبان بخاری»[8]

دریغ است که از آن سرودها نرشخی کلمه‌ای در تاریخ بخارا نیاورده است وتنها به دوپاره از آن آقای‌دکترعبدالحسین زرین کوب درکتاب «اسماء المغتالین من‌الاشراف فی‌الجاهلیة والاسلام»[9] برخورده و درمجلهٔ یغما[10] بصورت ذیل نقل کرده‌اند :[11]

---

(۱) البدء والتاریخ ج ۳ ص۱۳۸ و ص ۱۷۳ بنقل از مقالـهٔ تقی‌زاده هزارهٔ فردوسی ص۵۰ (۲و۳) لباب‌الالباب‌ج۲ص۲۳ (۴)تاریخ طبری چاپ‌لیدن ص۱۳۸۸ (۵) معجم‌الادباج ۶ ص ۴۲۱ چاپ‌لیدن (۶) التنبیه والاشراف چاپ لیدن ص۷۳ (۷) رجوع‌شود به‌تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ومقالات مرحوم‌بهار درمجلهٔ مـهـر سال پنجم ص۴۲۵-۴۲۲ و ص ۷۴۸-۷۴۱ و ص۸۴۳-۸۳۶ و ص۱۰۷۴-۱۰۶۹ (۸) تاریخ بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ایران مصحح مدرس رضوی ص۵۶ (۹) تألیف‌ابوجعفر محمدبن‌حبیب‌بغدادی متوفی‌بسال ۲۴۵ هجری چاپ قاهره (۱۰) مجلهٔ‌یغما سال ۱۱ شمارهٔ ۷ص۲۸۹ (۱۱)آقای دکترخانلری در کتاب «وزن‌شعرفارسی» خود هنگام ذکر اشعار دری کهن نامی از این‌سرود نبرده‌اند .

کور خمیر آمد　　　　خاتون دروغ کنده؟

این دوپاره چنانکه دیده می‌شود دارای وزن عروضی است امامعنی آن دانسته نیست و باین دلیل همه‌جا در برابرش علامت سؤال قرار داده‌اند وشاید اگر روزی دیگر پاره‌های این سرود یافته شود ، بتوان معنی دقیق آن را دریافت .

پیشنهادی دربارهٔ معنی سرود اهل بخارا

بااینهمه من بنده‌پیشنهادی دربارهٔمعنی‌آن‌دارد‌بی آنکه مدعی درستی واستواری آن‌باشد: نخست بایدتوجه کرد که«وَر آمدن‌خمیر» غیرازمعنی‌حقیقی آن که‌بالا آمدن و رسیدن خمیروآماده شدنش برای پخت است مجازاً و در اصطلاح بمعنی «مستی وجفت جویی زن‌ومیل‌همخوابگی»است که هم اکنون در قسمتهایی از خراسان وبخارا وخاصه یزد این اصطلاح برجاست باصورتهای مختلف مانند اینکه‌گویند : فلان زن یا دختر «خمیرش ورآمده» یعنی‌مست است وجفت جوی یا در بخارا می‌گویند :«خمیرش ور آمدگی» یعنی «خمیرش ورآمده است» بهمان معنی مذکور . ودر یزد ازقول زن جفت جوی می گویند « ....وَر آمده مثل خمیر» بنابراین شاید پارهٔ اول در اصل بوده‌است : «گوَور خمیر آمد» که بعد «واو» آن افتاده یا ادغام شده‌است . البته می‌توان به‌همین صورت هم که‌هست آن راپذیرفت بافرض آنکه دنبالهٔ سخنی باشد فی‌المثل خطاب به خاتون درپارهٔ قبل گفته شده باشد که از پوشیده داشتن عشقت چه حاصل که خمیرت‌وَر آمده است . ولی اینجانب همان نظر اول را ترجیح می‌نهد که در این صورت به‌وزن نیزخللی وارد نمی‌آید یعنی

گو [و] ر خمیر آمد　　　　خاتون دروغ گَنده

«گنده» هم اکنون نیز در تداول مردم بخارا بکار می‌رود بمعنی :«زشت وبد و ناپسندیده» ودراین جمله بهمین صورت که‌هست فعل سوم شخص مفرد است وبرابر تداول مردم بخارا درست بکار رفته زیرا آنچه در فارسی وسیلهٔ ارتباط بین مسندالیه‌ومسند است و از آن به رابطه تعبیر می کنند (است ـ اندو نظایر آنها) درلهجهٔ بخارایی بکار نمی‌رود وهمانند مبتدا و خبر عربی ، جمله

از مسندالیه ومسند بدون رابطهٔ لفظی آشکار تشکیل می‌شود.[1]

با شرحی که‌گذشت اینجانب پیشنهادمی کندکه دوپارهٔ موردبحث از سرود مردم بخارا را بدین صورت بنویسیم ومعنی کنیم :

گو َورخمیر آمد (= بگوخمیرَ ورآمده) یعنی : **بگو مستم و جفت جوی**

خاتون! دروغ گَنده یعنی : **ای خاتون!دروغ بداست**

این معنی باحال خاتون بخارا هم بی‌مناسبت نیست چه درهنگام آمدن سعیدبن عثمان بـه بخارا زنی‌بوده شوی مرده وبـه نیابت از طـرف طغشاده فرزندش امیری بخارا را برعهده داشته است و در تاریخ بخارا آمده است که :« خاتون بریکی از چاکران شوی خویش عاشق‌بود ومردان گفتندی که طغشاده پسر وی از این مرد است و وی این پسر را بر شوی خویش بسته است [2]»

وزن در اشعار فارسی بموجب اسناد وشواهدی که‌دیدیم شعر فارسی‌پیش از اسلام وپس‌ازآن ازوزن هجایی وگاه عـروضی برخوردار بوده است وجزاین‌اندیشه‌نتوان‌کرد و با خرد راستین برابر نـاید که‌قومی باسابقهٔ چندهزار سال تمدن ازسیر کمالی‌در همه‌چیزبرخوردار باشد جزوزن‌شعر،آنهم‌قومی که در موسیقی نامداروناموبردار است وگاه برای کلیساهای قسطنطنیه و رم‌به‌خواهشگری آنان سرود وآهنگ ساخته است وگذشته ازسرکش وسرگپ وباربد ونکیسا و رامتین ورودکی و فارابی ومراغی وهمانندان آنان ، عبادات دینی خـود را هم به‌شهادت ودا و اوستا وزند بصورت نیایش‌های‌موزون توام با آهنگ وموسیقی ادامی کرده است . [3]

---

(۱) رجوع شود به‌کتاب لهجهٔ‌بخارایـی نـوشتهٔ نگارنده ص۱۵۹ چـاپ دانشگاه مشهد ۱۳۴۲

(۲) تاریخ‌بخارا چاپ بنیاد فرهنگ ص ۵۴

(۳) مسعودی درمروج‌الذهب چاپ مصرج ۲ص۳۵۷ازقول ابن خرداذبه در موسیقی دوستی ایرانیان می‌نویسد که:«لم‌تکن امةمن‌الامم بعدفارس والروم اولع باالملاهی‌والطرب‌من‌العرب»

شگفت‌انگیزتر آن است که بپذیریم اعراب که زندگانی معنوی آنان با اسلام آغاز شده است وخود به دوران تاریک پیش از اسلام نام جاهلیت داده‌اند، بی آنکه حکومت مرکزی و دین واحد وتمدنی داشته باشند وبی آنکه ازشعر چندقرن پیش از اسلامشان اطلاع دقیقی دردست باشد ناگهان به وزن عروضی رسیده‌اند ؟...

تنها آثار ادبی تازی که به روزگار پیش از اسلام می‌پیوندد اشعار منسوب به دوران جاهلی است که بسیاری معتقدند پس از اسلام ساخته شده و به دروغ آنها را به دوران جاهلیت نسبت داده‌اند تا برای خود سابقه‌ای ادبی ایجاد کرده باشند .

سرآمد این گروه دکترطه حسین استاد نامدار نقد وادب عربی است و این سخن اوست درکتاب «فی الادب الجاهلی» در این باره:

«فلن تکون الامّة العربیّة اوّل امّة نحل فیها الشعر نحلاً وحمل علی قدمائها کذباً و زوراً، وانّما نحل الشّعر فی الامّة الیونانیّه والامة الرومانیة من قبل وحمل علی القدماء من شعرائهما، وانخدع به الناس وآمنوا له»[1]

و درجای دیگر همین کتاب بی‌اطلاعی قوم عرب را ازفنون شعری بدین گونه بیان می‌کند :

«فلم یکن العرب الجاهلیّون والامویّون یعرفون الموشحاتّ ولا الازجال ولا هذه الفنون المختلفة الّتی استحدثت من الشعر والّتی احتفظ بعضها باللغة العربیه الفصحی واندفع بعضها فی اللغة العامیّة المألوفة»[2]

دکتر طه حسین ، این استاد بزرگ که اهل تحقیق بودند تقلید نظر خود را دربارهٔ ساختگی بودن ادبیات جاهلی باقطع و یقین بیان می‌کند و راه دیگری جزاین اشعار مجعول برای شناخت حیات عرب جاهلی پیش پای جویندگان می‌گذارد که تصور می‌رود ترجمه کردن آن سخنان سودمندتر باشد :«...نخستین

(۱و۲) فی الادب الجاهلی طبع دارالمعارف مصر چاپ دوم ۱۹۲۷ ص۱۱۴ و ص۳۱۵

چیزی که ترا به‌شگفتی دچارمی کند تردیدی است که‌من در ارزش ادب‌دوران جاهلیت دارم واینکه سخت در شك پیچیده‌ام ویاشك سخت مرا در میان گرفته است .

من در این باره‌بسیار اندیشیدم، مطالعه وبحث وبررسی کردم وسرانجام به نتیجه‌ای رسیدم که‌اگر یقینی‌نباشد نزدیك به‌یقین است .

من نتیجه گرفته‌ام که اکثریت مطلق آنچه ماادب جاهلیش می‌نامیم،هیچ بهره‌ای از دوران جاهلیت ندارد چیزی است که‌پس‌ازظهور اسلام ساخته‌شده، جاهلی نیست و اسلامی است و بیش از آن که معرف حیات مردم دوران جاهلیت باشد نمایانگر زندگانی و آرمانها وخواسته‌های مسلمانان است.

من تردید ندارم آن مقدار بسیار اندکی‌هم که از آداب جاهلی است چیزی را نمی‌نمایاند ، به‌چیزی راهبرنیست و برای دریافت صورت ادبی راستین آن روزگاران سزاوار اعتماد نمی‌باشد .

من از نتایج خطیری که‌این نظریه درپی دارد آگاهم وبااینهمه‌دراثبات وبیان وانتشارش تردید نمی‌کنم وناتوان نیستم که به‌تو وغیرتو از خوانندگان آشکارا بگویم‌که اشعار منسوب به‌امرئ القیس یا طرفة یاابن کلثوم یاعنتره مطلقاً از آنان نیست ؛ این اشعار نتیجه نسبت‌های دروغین راویان یا جعل وافترای اعراب یاصنعتگری نحویان یا بیهوده‌گویی افسانه سرایان یااختراع مفسران و محدثان ومتکلمان است ...

من زندگی دوران جاهلی را انکارنمی کنم، آنچه نمی‌پذیرم این چیزی است که ادب جاهلیش نام‌نهاده‌اند .

من اگر بخواهم زندگانی دوران جاهلی رابیاموزم ، برای روشنگری آن ازراه امرئ‌القیس ونابغة واعشی و زهیر و‌قس‌بن ساعدة واکثم بن صیفی نمی‌روم زیرا آنچه را به آنان نسبت داده‌اند باور ندارم؛ من‌راه دیگری را برمی گزینم وآنرا براساس متنی می‌آموزم که‌بدرستی آن‌هیچ تردیدی را راه نیست . من آن را در قرآن می‌جویم که قرآن آئینهٔ تمام‌نمای عصر جاهلیت است ونصی است ثابت وغیرقابل تردید. همچنین در شعر شاعرانی که‌معاصر

پیامبر بوده و با اومجادله کرده‌اند می‌جویم و می آموزم .... حتی درخودشعر امویان می‌توانم آموخت چه من هیچ‌قومی از اقوام کهن را نمی‌شناسم که باندازهٔ قوم عرب سنت‌ها وروش کهن رادرادب‌خود حفظ کرده وجز اندکی تغییر وتجدد درآن‌روا نداشته باشد . پس‌حیات اعراب جاهلی درشعر فرزدق وجریر وذی‌الرمة واخطل‌وراعی بیشتر نمایان و متجلی‌است تا دراین شعرهایی که به‌طرفة وعنتره وبشربن ابی خازم نسبت‌می‌دهند»[1]

---

(۱) فاول شیئی افجؤك به‌فی‌هذا الحدیث هواننی شککت فی قیمة الادب الجاهلی والححت فی‌الشك، اوقل‌ا َلح َعلی ّ الشك ، فاخذت ابحث وافکرواقرا و اتدبر، حتی انتهی بی‌هذا کله‌الی شیئی الا یکن یقیناً فهوقریب‌من الیقین . ذلك ان‌الکثرة المطلقة ممانسمیه ادباً‌جاهلیاً‌لیست من‌الجاهلیة‌فی‌شیئی، وانماهی منحولة بعد ظهورالاسلام ، فهی اسلامیة تمثل حیاةالمسلمین و میولهم واهواءهم اکثر مماتمثل حیاة الجاهلیین. ولا اکاد اشك فی‌ان مابقی من‌الادب الجاهلی الصحیح قلیل جداً‌لایمثل شیئاً‌ولایدل علی شیئی ولاینبغی‌الاعتماد علیه فی‌استخراج الصورة الادبیه الصحیحة لهذا العصر الجاهلی . وانااقدر النتائج‌الخطیرة لهذا النظریة ، ولکنی مع‌ذلك لااتردد فی اثباتها و اذاعتها ، ولااضعف عن‌ان اعلن‌الیك والی غیرك من‌القراء ان ماتقروٴ علی‌انه شعرامری القیس او طرفة او ابن کلثوم او عنترة لیس من‌هؤلاء الناس فی‌شیئی، انما هونحل‌الرواة او اختلاق‌الاعراب‌اوصنعة النحاة اوتکلف القصاص او اختراع المفسرین والمحدثین والمتکلمین (ص۶۵)
...انی‌لاانکر الحیاة‌الجاهلیة‌وانما انکر ان‌یمثلها‌هذا‌الادب‌الذی‌یسمونه‌الادب‌الجاهلی فاذا اردت‌ان‌ادرس‌الحیاة‌الجاهلیة فلست اسلك الیهاطریق امریٴ‌القیس والنابغة والاعشی وزهیر وقس بن‌ساعدة واکثم‌بن صیفی لانی لااثق بماینسب الیهم وانما اسلك الیها طریقاً اخری ، وادرسها فی‌نص‌لاسبیل الی‌الشك فی‌صحته ، ادرسهافی القرآن . فالقران اصدق مرآة للعصرالجاهلی ، ونص القران ثابت لاسبیل الی الشك فیه. ادرسها فی‌القرآن وآدرسها فی‌شعر هؤلاء الشعراء الذین عاصرواالنبی وجادلوه..... بل ادرسها فی‌الشعرالاموی نفسه، فلست اعرف امة من‌الامم القدیمة استمسکت بمذهب المحافظة فی‌الادب ولم تجدد فیه‌الاّ بمقدار کالامة العربیة. فحیاةالعرب‌الجاهلیین‌ظاهرة فی‌شعرالفرزدق وجریر و ذی‌الرمة والاخطل‌والراعی اکثر من ظهورهافی‌هذاالشعرالذی ینسب الی طرفة و عنترة وبشربن ابی خازم » ص۷۱ - ۷۰ فی‌الادب‌الجاهلی

این است وضع شعر قبل از اسلام درمیان قوم عرب براساس رأی استادی که خود عرب است وبدان نیز می بالد .

اما شعر از نظر دین اسلام نه تنها مقامی نداشته بلکه بانوعی طرد واکراه همراه بوده است زیرا شعر ازطرف مخالفان اسلام وسیله هجو پیشوایان دین و مسلمین قرارگرفته بود و آن‌گونه‌اشعار را دشمنان عمداً رواج می‌دادند وطبیعی است که‌بسبب‌موسیقی کلام در دلها کازگرمی‌افتاد . ازاین‌روپیغمبر اسلام‌با آنکه گاه شاعران مسلمان ومداحان را بخاطر نشر وتبلیغ دین تشویق می‌فرمود [1] در پیروی از سیاست اصلی اگر سخنی‌موزون می‌افتاد آنرا درهم می‌شکست وباین ترتیب اهمیت اعمال ونه اقوال را خاطر نشان می‌ساخت.

عمر نیز باشعر مخالف‌بود ودر کار شاعران پی جویی وتحقیق می کرد و اگر از کسی کمترین مخالفتی با قواعد اسلام مشاهده می‌شد از بازخواست و مجازات سخت مصون نمی‌ماند حتی دربارهٔ آنچه اغلب ولبید در کوفه ایجاد کرده بودند از ابوموسی سؤال کرد ووقتی‌دانست لبید از شعر روی برگردانده است مال بیشتری باوبخشید [2] و شاعری را که شعری در برابر علقمةبن عبدة خوانده و درآن کسی‌را موردحمله‌قرارداده بود حد زد [3] وهمین عمربود که‌گوش حسان‌بن ثابت مداح پیغمبر راکه در مسجد نبی برای گروهی از مسلمانان شعر می‌خواند گرفت وگفت : صدای شتر از حلقومت بیرون می‌آوری [4] ؟ وبعد نیز او و دیگر فرمانروایان پیش‌بین برای اینکه کینه‌های خفتهٔ کهن با یادآوری

---

(۱) «نشأت اذن بعدالهجرة عداوة بین مكة و المدینة ، و ماهی الا ان اصطبغت هذه العداوة بالدم یوم انتصر الانصار فی«بدر» ویوم انتصرت القریش‌فی «احد» وماهی الا أن اشترك الشعر فی‌هذه‌العداوة مع‌السیف فوقف شعراء الانصار وشعراء قریش یتهاجون و یتجادلون و یتناضلون ، یدافع كل فریق عن احسابه وانسابه و یشید بذكر قومه ، ثم كان‌الموقف دقیقاً .... فان النبی كان‌یحرض‌علیه ویثبت اصحابه ویقدمهم ویعدهم، مثل ماكان‌یعدالمقاتلین من‌الاجر والمثوبة عندالله ویتحدث أن‌جبریل‌كان یؤیدحسانا» مستند الاغانی چاپ‌بولاق جزء چهارم ص۶ بنقل از«فی‌الادب‌الجاهلی»ص۱۱۹-۱۱۸ (۲) طبقات الشعراءابن‌سلام‌ص۳۰ (۳) طبقات الشعراء ابن‌سلام ص۳۲ (۴) الاغانی طبع بولاق جزء چهارم ص ۶

هجویه‌های طرفین بیداد وچیزهای تازه‌ای برآنها افزوده نشود به‌شعر روی‌خوشی نشان نمی‌دادند بلکه منع‌هم می کردند.[1]

اگر شعر در اسلام مطلوب بود بایستی ازپیشوایان‌آن خاصه امام علی‌بن ابی‌طالب باآن وفور دانش وبلاغت بی‌نظیر وزبان‌گشاده ودرون روشن‌دیوانی لااقل برابر نهج‌البلاغة دردست داشته باشیم و از دیگر امامان نیز در حد آنان، چون معقول نیست که هیچیك از آن بزرگواران طبع شعر نداشته باشند.[2]

بااین وصف آیا عجیب ومتناقض نیست در حالی که ائمه اسلامی به شعر عنایتی ندارند و پیغمبراسلام هم (جزدر مورد خاص اضطراری و بعنوان حربهٔ سیاسی) باآن موافق نیستند وخدا درقرآن پیروان شاعران راگمراهان و وخود شاعران را گفتاریان بی کردار خوانده است[3]، علم تنظیم‌اوزان شعری را به مردی‌زاهدوعابدچون‌خلیل‌بن‌احمدعطافرماید وخلیل‌نیز باآن‌پارسایی ووتصلب دینی که‌باونسبت داده‌اندبه‌کاری دست‌یازدکه‌ازنظرخداورسول‌ناپسندیده‌است ؟!

آیا خلیل‌بن احمد[4] در قرن دوم هجری خواب‌نما شده وبحورمختلف باو الهام گردیده است ویابقول ابن‌خلکان «چون مردخدا وسخت پارسا بود آنچه به دعا درسفر حج وزیارت خانهٔ کعبه از خدا خواسته بود که دانشی بی همتا بدو ارزانی دارد که پیش از او دیگری را بهره‌ای نبوده باشد مستجاب شد و خداوند علم عروض را بدو الهام کرد.[5]

ناگفته پیداست که سخنانی ازاین دست چون غوطه خوردن باباطاهر در

---

(۱) برای ملاحظه شواهد بیشتر می‌توان به‌طبقات ابن سلام داستان حطیئه وزبرقان (ص۲۵) وعبدبنی‌الحساس ص۴۳ وداستان عبدالله‌بن الزبعری‌و ضراربن الخطاب باحسان‌بن ثابت که‌به دخالت عمر می‌انجامد (الاغانی ج۲ص۵) ونظایر بسیارآن در مجلدات اغانی وجمهرة اشعارالعرب وطبقات ابن‌سعد وکتبی از این دست رجوع کرده وهم‌به‌تحقیق دقیق دکتر طه‌حسین در«فی‌الادب الجاهلی» ص۱۷۳-۱۱۳ (۲) ان‌الامة العربیة کلها شاعرة وان کل عربی شاعر بطبعه وسلیقته‌یکفی‌ان اصرف همه‌الی القول فاذا هوینساق الیه انسیاقاً (البیان والتبیین‌ج۲ص۵۶چاپ مصر۱۳۱۳)(۳) سورهٔ ۲۶ شعراءآیات۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶ (۴) ابوعبدالرحمن خلیل‌بن‌احمدبن‌عمربن‌تمیم ازمردم‌بصره متولد در سال ۱۰۰ ومتوفی در حدود ۱۷۵-۱۷۰ هجری(۵) ابن خلکان چاپ بولاق ج۱ ص ۱۷۲

حوض آب یخ زده وشاعر شدنش وبحرکت درآمدن کوه یا درخت و دیوار به سخن فلان صوفی، نزد اهل تحقیق ارزشی ندارد و بهمین جهت است که طبع مستقیم و حقیقت جوی ابوریحان بیرونی دروضع عروض از طرف خلیل بن احمد شك کرده ودر کتاب «تحقیق ماللهند» عروض منسوب بدو را مقتبس از هندوان می‌داند وبه‌تفصیل ازچگونگی امر واصطلاحات عروض هندی وانطباق نسبی آن با اصطلاحات عروض عربی یاد می کند [۱] که‌از آن جملهٔ اَرْیَه *Arya* با کلمه عروض (که‌درعربی برای لفظ عروض بدین معنی‌خاص توجیهی علمی‌نمی‌توان یافت) وسَبْدا *Sabda* باسبب وورته *Varta* باوتد قابل دقت است.

قرینهٔ دیگر اینکه خلیل بن احمددر ترتیب کتاب «العین» هم‌ترتیب حروف تهجی مرسوم در سانسکریت را اختیار کرده است.[۲]

***

اگر خلیل بن احمدعروض را ازهندوان اقتباس کرده‌باشد باتوجه‌به‌اینکه «ریگ‌ودا» کهن‌ترین اثر منظوم دینی هندوان، حاصل کار وساخته زمانی‌است که ماایرانیان وهندوان به‌صورت واحد قوم آریایی در ایران زیست می کردیم علاوه برسایردلایل باید گفت «هذه بضاعتناردت الینا» این کالای ماست که در طول قرون بدست‌هم نژادان ما کمال یافته و در لباس مبدل به‌ما بازگردانده‌شده است. بااینهمه نمی‌توان انکار کرد که‌کسانی چــون خلیل بن‌احمد در انطباق عروض هندی یاغیر آن ونامگذاری بحورو بحث در افاعیل آن حقی دارنـد و غالب شعرای فارسی‌زبان پس‌ازاسلام که رابطه‌شان باادب کهن کشور خویش قطع شده بود بهمان عروض عربی‌نظر داشته‌اند [۳]

(۱) برای ملاحظهٔ تفصیلی‌رجوع شود به «تحقیق ماللهند» چاپ زاخائو ص۶۵ به‌نقل‌از وزن‌شعر فارسی‌ص۸۹-۸۴ (۲) تاریخ آداب اللغة‌العربیة‌ازجرجی‌زیدان ج۲ ص۲۲ (۳) بجز وزن‌رباعی (مفعولُ مفاعلن‌مفاعیلن‌فع) که‌به‌قول‌شمس‌قیس رازی زحاف این وزن در اشعار عربی‌نیست وتصریح کرده‌است که تازیان این‌وزن را از ایرانیان آموخته‌اند(المعجم‌ص۱۰۸-۱۰۵) و آقای دکتر خانلری آن را «بحر ترانه» نام‌نهاده‌اند. همچنین وزن بحرمتقارب و بعضی اقسام شعرهای قوما ـ کان‌کان که‌به‌قول مرحوم بهار بنیاد واصلش از ترانه‌های ایرانی است(مجلهٔ مهر←

بهر تقدیر اگرچه اسناد کوشش ایرانیان درتدوین وتکمیل اوزان شعری از بین رفته یاتاکنون به‌دست نیامده است، به آنچه هم دربارهٔ عروض عرب و کار خلیل بن احمد نوشته شده است نمی‌توان اعتماد کرد.

به‌موجب اسناد غیر قابل اطمینانی از این گونه در دربار انوشیروان و خسروپرویز واحیاناً شاهان دیگری، شعرای عرب شعر می‌خوانده‌اند وشاعران ایرانی هم.

دکتر طه حسین درصفحه۱۶۴–۱۶۳ کتاب «فی الادب الجاهلی» می‌نویسد: «انطقوا العرب بکثیر من نثرالکلام و شعره، فیه‌مدح للفرس وثناء علیهم وتقرب منهم. وهم زعموا الناأن الاعشی زارکسری و مدحه وظفر بجوائزه و هم اضافوا الی عدی‌بن زید[1] و لقیط بن یعمر[2] و غیر هما من ایاد والعباد کثیراً من الشعرفیه الاشارة بملوك الفرس وسلطانهم وجیوشهم، وهم انطقوا شاعراً من شعراء الطائف بابیات رواها الثقات من الرواة علی آنها صحیحة لاشك فیها، وهی ابیات تضاف الی ابی الصلت بن ربیعة، وهو ابوامیة بن ابی الصلت المعروف.»

بهر حال خواه این سخنان درست باشد و خواه نادرست در آنجا که گفته‌شده است شاعران عرب وایرانی هردو در حضور پادشاه بزبان خودشان شعر خواندند، اشعار فارسی را غالباً نیاورده‌اند اما اشعار عربی ضبط شده است و وزن عروضی دارد واین فکررا بوجود می‌آورد که اگر این داستان‌هاراست باشد بفرض نبودن وزن عروضی فارسی، چگونه ممکن است ایرانیان که سالها قبل از اسلام آن اشعار تازی را می‌شنیده واز وزن عروضی آگاه شده بوده‌اند خود

←سال ۵ شماره ۱۱ ص۱۰۷۴) دیگر سه‌دایرهٔ (مجتلبهٔ زائده مزاحفه) و (مشتبههٔ مزاحفه) و (مشتبههٔ زائده) که به‌قول خواجه نصیرالدین طوسی پارسیان کرده‌اند (معیار لاشعار ص۴۱-۳۵). شمس قیس رازی از سه‌دایره وبیست‌ویك بحر که به‌عروضیان عجم نسبت می‌دهند یاد می‌کند (المعجم ص۱۷۴) ودیگر بحرعمیق (فاعلن-فاعلاتن) دوبار بقول خواجه‌نصیر واحتمالاً وزن فهلویات (مفاعیلن مفاعیلن فعولن).

(۱) رجوع شود به‌الاغانی ج۲ ص۲۴ و بعد از آن و طبقات الشعراء ابن سلام ص۳۲-۳۱ وتاریخ ابن کثیر ج۲ صفحات ۱۷۹ ۱۸۲ و۱۸۳ (۲) مختارات اهبة‌الله بن‌علی‌بن حمزة علوی چاپ مصر ص ۲

چیزی برپایهٔ اوزان عروضی نسروده باشند وتنها بعد از اسلام‌آنهم چند قرن بعدباین فکر بیفتند وشعر عروضی فارسی آغاز شود ؟؟!

بهتر است نمونه‌هایی ازاین اسناد داستانی را نقل کنم شایدخوانندگان دراین تأمل وتردید بامن بنده همداستان‌شوند:

(۱)در خزانة‌الادب‌عبدالقادربن عمر بغدادی‌متوفی ۱۰۹۳(طبع بولاق‌جلد ۴ ص۱۵۷–۱۵۶) درضمن شرح شعر شاعر جاهلی مشهور اعشی از بنی قیس «مابکاء الکبیر بالاطلال و سؤالی مایرد سؤالی» حکایتی از کتاب شرح‌ادب‌ـ الکاتب ابن قتیبه تألیف عبدالله‌بن محمد بن‌السید البطلیوسی (۵۲۱ – ۴۴۱) نقل می کند که‌خیلی مهم است بدین قرار :« ابن‌السید آورده که ناقلان اخبار روایت‌کرده‌اند که طلیحهٔ‌اسدی‌ازاشراف‌عرب‌بود و گاهی بدربار کسری ورود می‌کرد. کسری (که‌دراینجامقصود ظاهراً خسروپرویزاست) وی‌راهمیشه اکرام واعزازمی کرد. وی‌گفت که یك‌بار پیش‌کسری رفتم و ورود من‌تصادف کردبه یك عیدی از اعیاد ایرانیان. پس من نیز با سایر حاضرین از حاشیهٔ پادشاه حضوربهم رسانیدم . وقتی‌که طعام خوردیم شراب گسترده شد وشروع کردیم به‌نوشیدن. آنگاه مغنی‌این‌شعرعربی راتغنی کرد:«لایتاری‌لمافی القدریطلبه...» که از اعشی‌باهله (غیراز اعشی‌بنی‌قیس سابق‌الذکر) است . کسری‌به‌ترجمان خود گفت چه می‌گوید؟ پس‌او ترجمه‌کرد. کسری گفت این‌زشت است. بعد مغنی این شعر را سرود:«**اَتَتكَ‌العیس تَنفُخُ‌فی‌بُراها**» کسری‌بازازترجمان خود پرسید که چه می‌گوید؟ ترجمان گفت نمی‌دانم. یکی از حاضرین‌گفت «شاهانشاه ! اشتراف اف» ومعنی آن اینست که‌ای ملك‌الملوك این شتری است‌که دم می‌زند(یاپُف می کند) طلیحه‌گوید که‌ترجمهٔ اوعربی رابه‌فارسی مرابخنده آورد.

بعد مغنی یك شعر فارسی خواند که من آنرا نفهمیدم وکسری طرب کرد وجامی برای اوپرکردند وبرپای شد وآنرانوشید وجام بجمیع‌حاضرین بگردید . پس من ازترجمان که‌درپهلوی من نشسته بود پرسیدم ایـن شعر

(۱) نقل از هزارهٔ فردوسی مقالهٔ تقی‌زاده بعین عبارات ص۴۵_۴۴

چیست که پادشاه را چنین به‌طرب آورد ؟ گفت: پادشاه روزی به تفرج بیرون رفته بود ، یك‌پسر خوش صورت دیدکه در دست اوگل سرخـی است و او را پسندید وحکم کرد که دربابِ‌وی برای اوشعری بسازند وچون مغنی این‌شعررا خواند شاه به‌نشاط آمد وکرد آنچه راکه دیدی؛گفتم دراین مطلب چیزی نیست که آدم راتـابایـن درجه به‌طرب ووجـد بیاورد . پس کسری از ترجمان پرسید که‌بامن چه مذاکره کرد واو تفصیل رانقل کرد . کسری به ترجمان‌گفت بـه او بگو اگر این حکایت وشعر ترا به‌نشاط درنمی‌آورد پس چه‌چیز ترا طربناك کند؟ ترجمان حرف‌شاه رابه‌من ابلاغ‌کرد. من‌درجواب‌گفتم شعراعشی که‌گفته :«مابُکاء الکبیر بـالاطلال... الخ» ترجمان آنرا بشاه‌گفت و کسری ازمعنی آن پرسید . گفتم این حکایت پیری است که‌به منزلگاه محبوبهٔ خـود گذرکرده وآنجا را خالی وکهنه و دگرگون یافته ، این است که گریه آغاز کرده. کسری‌خندید وگفت‌چه‌چیز طرب‌انگیز در این هست که‌پیری درخرابه‌ای ایستاده وگریه می کند؟ مگرنه‌آنچه مارابه‌طرب‌آورد بیشتر سزاوار طرب بود ؟ طلیحه گوید که‌بعد ازاین واقعه دیگرکسری نسبت به‌من بی‌میل شد»

ازاین حکایت علاوه بروجودشعرفارسی درآن زمان چنان‌مستفاد می‌شود که دردربار ساسانیان (ظاهرا بواسطهٔ مجاورت به‌بلادحیره و امثال‌آن ومراودهٔ اشراف وشعرای‌عرب‌مانندا‌عشی‌وغیره)مغنیان شعرعربی‌نیز می‌خواندند وعرب و فارس‌اختلاط ومعاشرت پیداکرده‌بودندچنانکه‌یك حکایت دیگرنیزکه درخزانة الادب (جلد اول ص ۵۵۲-۵۵۱) به‌نقل از کتاب الشعراء ابن قتیبه نقل شده مؤیدآن است وآن چنان است که: کسری انوشیروان روزی شنید که‌اعشی باین بیت تغنی می کند :

«اَرِقْتُ‌وماهذاالسهادُ المؤرق ومـابیَ مِن‌سُقمٍ ومابیَ مَعْشَق»

یعنی بیداری کشیدم(یابیداری می کشم) وخوابم نمی‌بردوچیست این بیخوابی که بیدار نگاه می‌دارد ، درصورتی که‌در من نه بیماری است ونه‌عشقی.

نوشیروان پرسید این عرب چه می‌گوید ؟ گفتند به‌عربی تغنی و آوازه خوانی می کند . گفت حرفش‌را ترجمه‌کنید گفتند مقصودش‌این است که‌بدون آنکه بیمار باشد یا عاشق، بیداری کشیده . نوشیروان گفت : پس او در این

صورت دزد است »

کلمه ادب به‌معنی ادبیات پیش از اسلام در زبان عربی وجود نداشته است

این نکته قابل ذکر است که کلمهٔ «ادب» جز به معنی «دعا و حسن اخلاق» در عربی قبل از اسلام وجود ندارد، تا چه رسد به‌عروض که در ادب بمعنی ادبیات قابل تصور است بهمین دلیل کتب لغت نوشته‌اند اطلاق کلمهٔ ادب به علوم عربیة «ادبیات» درعربی سابقه ندارد و از کلمات مولده‌ای بشمار است که در دوران اسلامی وارد زبان عربی شده است .

زبیدی دربارهٔ لغت «ادب» در کتاب خود می نویسد : « **الذّی یتأدّب به الادیب من الناس سُمّی به لانّه یؤدب النّاس الی المحامد وینهاهم عن المقابح واصل الادب الدعاء ....**

ونقل الخفاجی فی العنایة عن الجوالیقی فی شرح ادب الکاتب: الادب فی اللغه حسن الاخلاق وفعل المکارم واطلاقه علی علوم العربیّه مولّد حدث فی الاسلام ... وفی الحدیث عن ابن مسعود : انّ هذا القران مأدبة الله فی الارض فتعلموا من مأدبته یعنی مدعاته»[1]

***

ادب بمعنی اخلاق وهم کتب ادبی بدین معنی از طریق ایرانیان یا مستقیماً بوسیلهٔ آنان به‌عربی راه یافت. آداب وسیر و تاریخ وسخنان حکمت آمیز شاهان ایرانی و اندرزنامه‌ها راغالباً ایرانیان به‌تازی ترجمه کردند وسخت مورد علاقهٔ خلفا واقع شد.

هارون الرشید به‌علی بن حمزهٔ کسائی آموزگار فرزندانش امین و مأمون می گوید :« با ما از آداب ایرانیان وهندوان سخن گوی»

معلم الواثق بالله ازخلیفه پرسید که به‌فرزند اوچه بیاموزد وخلیفه گفت: «به‌او کلام خداوندرابیاموز . اورا وادار تا عهد اردشیر را بخواند و کتاب کلیله ودمنه را از بر کند»[2] واین هردو کتاب که‌پس از کلام خدا توصیه شده

(۱) تاج العروس من جواهر القاموس ج۱ص۱۴۴ (۲) ادب و اخلاق در ایران پیش ازاسلام از دکتر محمدی چاپ وزارت فرهنگ‌وهنر ص۹

از آثار فکری یا قلمی ایرانیان است .

عبدالعزیز بن عبدالله والی سیستان درزمان خلافت عبدالله زبیر به رستم بن‌هرمزد متکلم مشهور سیستان می گوید : «دهاقین [1] را سخنان حکمت باشد مارا از آن چیزی بگو»

عهد اردشیر را احمدبن یحیی بلاذری و سرگذشت نوشیروان را ابان‌بن عبدالحمید لاحقی بشعرعربی درآوردند وکتاب المسائل نوشیروان و خطابهٔ اوو آداب بزرجمهر (پندنامهٔ بزرگمهر) وجاودان خرد وحِکَم لبهمن الملك ومواعظ آذرباد (اندرز آذر پادمهر اسپندان) در ردیف سخنان پیشوایان دینی اسلام در عربی جای بازکرد وادب رایج در آن ادوار که بیشتر جنبهٔ اخلاقی دارد از راه همین پند نامه‌ها و حکمت‌ها و اندرزنامه‌ها به فرهنگ عربی راه یافت.

اما ادب و به تعبیر امروزین «ادبیات» که بشرح مذکور در لغت عربی مفهومی ونام ونشانی نداشت از طریق کتبی که ایرانیان ترجمه کردند درعربی عنوان یافت ومی بینیم که تازیان نام این کتب را «آداب» نهاده‌اند مانند «آداب ابن مقفع» و «آداب الفرس» و «آداب بزرجمهر» و نظایر آنها ؛ حتی برای نوروزومهرگان ایرانی (نیروز ومهرجان) شعر سرودن نیزدر میان تازیان وسخن آنان جائی بازکرد . زیرا آنچه خودعرب داشت مانند هرقوم بیابان‌گرد چادرنشین بی مدنی چیزی جز وصف طبیعت واسب و شتر وکشتارها وغارتهای قبیله‌ای نبود ونمی توانست باشد .

بااین وصف قومی که از ادب بی بهره است واز سابقهٔ موسیقی وآهنگ‌سازی قبل از اسلام آن اثر قابل ذکری دردست نیست ، چگونه می‌تواند واضع عروض باشد یعنی علمی که مرحله‌ای در سیر کمالی شعر و ادب است وبا موسیقی ملازمه دارد؟!

ظاهراً دکتر طه حسین نیز باتوجه بدین عوامل دروضع علم عروض شك کرده است که چنین می گوید : «مسأله‌ای که سزاوار است دانسته و پرده از آن برگرفته شود تاریخچهٔ این اوزان عروضی است که دانشمندان برمی‌شمارندش ... چگونه بوجود آمده است ؟ و درچه زمان ؟ آیا این اوزانی که خلیل

(۱) یکی از القاب ایرانیان

واخفش شماره می کنند عرب دوران جاهلی ازآنها آگاه بوده است یابعضی را می‌شناخته وبقیه را پس از اسلام ساخته‌اند ؟

آیا این اوزان مستقلا ظهور کرده‌اند یابعضی تطور یـافتهٔ بعض دیگر است وکدامیك ازاوزان صورت تطور یافتهٔ وزن پیشین است ؟ آن علل فنی اضطراری یااختیاری که مسلمانان را بسوی ساختن اوزانی کشانده است چه بوده است ؟

همهٔ اینها مسائلی است که‌باید مورد بررسی قرارگیرد و ازپرده بـرون آورده شود امادرحال حاضر این کار آسان واندکی نیست پس ناچاریم به‌طرح وعرضه کردن آن اکتفا کنیم ودر انتظار بمانیم»[1]

اهمیت کتاب حاضر در تاریخچهٔ شعر فارسی قرون اول هجری

باتوجه به‌آنچه درمباحث پیشین گذشت چون سابقهٔ موسیقی‌دانی وشعرسرائی قوم ایرانی به‌قرنها قبل‌از میلادمسیح می‌پیوندد و باهندوان کـه‌در وجود شعر عروضی بین آنان تردیدی نیست ازیك نژاد وشاخه است وبا اعراب هم خواه به‌عنوان حکومت وخواه‌بعنوان مجاورت ارتباط طولانی داشته است ، قـانون تکامل ویا لااقل حس تقلید واقتباس حکم می کند که‌در سه‌قرن اول هجری شعر عروضی داشته‌باشد اگر چه‌غلبهٔ مسلمانان وتاراج ایران ودیگر عوامل‌جزاندکی از آنها را برجای نگذارده است وبا اینهمه می‌بینیم که درکشفیات قرون اخیر هر از چند گاه اثری تازه در این زمینه‌به‌دست می آید که‌کتاب حاضر نمونـهٔ بسیار کوچکی از این قبیل آثار است .

---

(1) «انما المسألةالتی تستحق ان تدرس وان یزال عنها الحجاب هی‌تاریخ الاوزان العروضیه التی احصاها العلماء : کیف‌نشات ، ومتی نشأت ؟ وهل عرفوا الجاهلیون هذه الاوزان التی احصاها الخلیل والاخفش ؟ او هل عرفوابعضها و استحدث الاسلامیون بعضها الآخر ؟...

وهل ظهرت هذه‌الاوزان منفصلة ام هل تطور بعضها الی بعض وایها تطور عن‌الاخر ؟ وماالاسباب الفنیة الاضطراریة او الاختیاریة التی حملت المسلمین ان یستحد ثوا من‌الاوزان ؟ کل هذه‌مسائل خلیقةان تدرس ، وان یزال عنهاالحجاب ولکن‌ذلك لیس بالشیء الیسیرالان علی اقل تقدیر فلنکتف بعرضها و لننتظر» فی الادب الجاهلی ص۲۲۴

این کتاب ترجمه‌ای است از قرآن مجید که‌قریب دو جزو آن را در بر می‌گیرد. باصطلاح اهل‌فن نه ترجمهٔ حرفی است که هرلغت از قرآن به‌لغتی برابر آن از پارسی برگردانده شده‌باشد، ونه کاملاً ترجمه‌ای تفسیری‌است آن گونه که باشباع در هرباب سخن رود و از احادیث نبوی برای اثبات صحت تفسیر استمدادشود.

با اینهمه ترجمهٔ‌حاضرسه‌شرط از چهار شرطی راکه برای ترجمهٔ‌تفسیری برشمرده‌اند در بردارد یعنی: عقیده‌ای فاسد یامخالف‌مفهوم اصلی قرآن ،مترجم را از راه بدر نبرده است ، بعلاوه تازی وپارسی را نیک می‌دانسته ، و در ذیل لغات ترجمه رانیاورده است‌تاروشن شود که قصد ترجمهٔ حرفی (تحت‌اللفظی) ندارد .[1]

ترجمهٔ کتاب همسان نیست گاه دقیق وگاه نقل مفهومی عبارت بی توجه به مفردات وگاه آزاد وهمراه بااظهار نظرمترجم در مورد آیه‌ای است که‌ترجمه شده است . ازضعف تألیف وگاه افتادگی ونقصان خالی نیست که هنگام بیان مختصات نسخه چگونگی آن به‌تفصیل بیان خواهد شد .

اما آنچه این ترجمهٔ تفسیری را درمیان نظائرش‌ممتاز می‌سازد، کوششی است که مترجم برای موزون ساختن عبارات خود بکار بسته وتوفیق او در این کار تاحدی است که هر خواننده‌ای‌نوعی موسیقی‌دربیشتر پاره‌های آن‌احساس می کند واگر در نظر بگیریم که‌چهار دیوار رعایت کلام خدا و یکسان نبودن آیات از نظر طول و فصل ووصل وتکیه‌های وقفی تا چه‌حد مترجم را در تنگنا قرار می‌داده‌است، کوشش ورنج او آشکارترمی‌شود خاصه‌که زمان این ترجمه با توجه به‌لغات بسیار کهن متن و طرز جمله‌بندی و علائم نسخه شناسی چون خط وکاغذ وشیوهٔ نگارش به‌گمان اینجانب اواخر قرن سوم‌یا اوائل قرن‌چهارم هجری است ودر این روزگاران راه شعرعروضی فارسی هنوز هموار نشده‌بوده است .

---

(۱) برای ملاحظهٔ شروط ترجمهٔ تفسیری رجوع شود به المدخل المنیر ص۴۱ ومنهج الفرقان ج۲ ص۹۰ - ۷۱ والتفسیروالمفسرون تالیف محمد حسین الذهبی ج۱ص۳۰-۲۹ چاپ دارالکتب الحدیثة قاهره ۱۳۸۱ هجری

اگر قرآن را از نظر موسیقی پاره‌ای از آیات آن حد فاصلی بین اسجاع کاهنان جاهلی وشعر عروضی بدانیم ، ترجمهٔ حاضر را نیز حدفاصل و یکی از حلقه‌های اتصال بین شعر هجائی وشعر عروضی می‌توان دانست .

در برگزیدن اسجاع ووزن بخشیدن به عبارات مترجم تاحد زیادی تحت تأثیر اصول موسیقی آیات قرآنی قرار داشته است که دیده‌ایم درقرآن گاه‌صدر وذیل آیاتی را می‌توان به‌یکی از بحور عروضی خواند وحتی آیاتی بالاستقلال دارای وزن عروضی است (که‌قریباً بدانها اشاره خواهد شد) بنابراین مترجم نیز به‌تقلید اصل موسیقی‌را در پاره‌پارهٔ عبارات‌حفظ کرده ولی درمجموع‌عبارت رعایت نکرده ویا نمی‌توانسته است رعایت کند .

با اینهمه ابتکارات مترجم وکوشش اورا نمی‌توان در این زمینه از نظر دور داشت . مطالعهٔ دقیق نشان می‌دهد که‌تقریباً ترجمهٔ هرآیه باسجعی خاص ، وبسیار اندك باردیف خاصی است که با آیهٔقبل وبعد تفاوت دارد ، گویی‌مترجم علاوه برتابعیت‌از ضمایر وافعال اصل آیه، کوشیده است تنوعی هم درسجع‌ها وبسیار کم دروزن ترجمهٔ هرآیه رعایت کند .

گاه چند مصرع ازنوعی‌ردیف‌یاموازنه‌برخوردار است وچندمصرع‌بعداز ردیف یاسجعی دیگرچنانکه درصفحهٔ۴۳ وقسمتی‌ازصفحهٔ۴۴(آیه‌های۸۷-۸۴) موازنه در پایان مصرع‌ها خطابی است وبصورت دوم شخص جمع : بگروید میپمایید-نسنجید-مکنید-بدهید-مستانید-بشنوید-بدانید .

اما از نیمه صفحه ۴۴ وقسمتی ازصفحهٔ ۴۵ که‌آیهٔ ۸۸ راتشکیل‌می‌دهد کلمات‌به‌صورت‌اول‌شخص‌مفرد است: پیغام‌دارم-تمام‌دارم-روادارم-صلاح‌خواهم وصلاح جویم - تمام‌دارم - بنام‌دارم ..... وباز ترجمهٔ‌آیات ۸۹ و۹۰ (قسمتی از صفحهٔ ۴۵) خطابی وبصورت‌دوم‌شخص‌جمع است: دارید نگروید-بباشید-مگیارید - بخواهید-بگروید- بینید وتنها یك کلمهٔ «بیامرزد» درپایان‌مصرعی سوم شخص مفرد آمده است .

بلافاصله پس از آن در آیه ۹۱ (ص۴۶-۴۵) غالباً آخر مصرع‌هااول شخص جمع است : نگیریم - نداریم - داریم - بکشیم - فاکیاریم .....و در آیات بعدی یعنی ۹۲و۹۳ (ص۴۷-۴۶) نه‌فقره ازپایان مصراع‌ها بصورت

دوم شخص جمع است وچهار فقره بصورت‌های دیگر و آیات ۹۴ و۹۵ (ص۴۷) یك درمیان (درست مانند پایان‌هربیت) سوم شخص جمع آمـده است یعنی : بجستند ـ نکردند ـ نماندند ـ نبودند ـ ببودند .

آنچه درباره تنوع در ترجمهٔ آیات وپیروی مقدوراز صـورت و معنی عبارات قرآنی آورده شد تنها نمونه‌ای است که‌بی‌انتخابی خاص موردبررسی قرار گرفته است و این وضع وحالت در اکثریت نزدیك به‌تمام ترجمه حاضر دیده می‌شود .

توجه خاص مترجم به سجع و وزن

وقتی اساس کـارکسی برموزون ساختن تـرجمه‌ای باشدتوجه اوبه‌سجع وتوازی و توازن امری طبیعی و ضروری است، امااصرار دراین‌امر وپس و پیش کردن کلمات تنها بدین خاطر بی‌آنکه طبیعت کلام‌اقتضا کند وتکرار کلمات بصورت ردیف‌گاه همراه باسجع‌وقافیه وگاه‌بدون آن ، اشعارهجائی دری‌وگاه پهلوی‌را بخاطر می‌آوردوقرینه‌ای است‌برقدمت‌اثر وتلاشهای نخستین‌کسی که می‌خواهد از وزن هجائی دیگر باربه وزن عروضی برسد واینك‌نمونه‌ها :

تکراروپس‌وپیش کردن‌کلمات به‌خاطروزن

گفتا کاشکی کاین‌چنین بـودی
پیـری نـومید از ره فـرزنـد
ایـن مـهـتر مـن شیخ گشته
عجب دارنـد از پیر فـرزنـد
گفتند یازن همی عجب داری
از کار خدای از چو شما فرزند
رحمت الله وابـرکتش هر دو
برَوی وبرتو و برنسل و پیوند
او را داریـد او را بستایید
حمید آن بود کـاو را ستایند

(ص۳۹ سورهٔ هود آیات ۷۳ـ۷۲)

ایضاً پس و پیش‌کردن کلمات‌به‌خاطروزن

هم اکنون بود که صبح بدمید
فرمـانم را رسید وقـت در

دمار از آن شهر بر آمد
هرجای که بُدند یکی ازیشان
سنگی چوخشت بر سر آمد
خانمهاشان زیرو زبر آمد
آن خاکساران و آن نگوساران
کردیم همه را ما سنگ باران
(ص ۴۲ سورهٔ هود آیه ۸۲)

*

ایضاً: آمد بروی گفتایوسف یاآنکه تویی بی‌شك صدیق
فتوی ماده درباب رؤیا جوابی شافی محکم بتحقیق
(ص۷۴سورهٔ یوسف‌قسمتی ازآیه ۴۶)

*

ایضاً : المر مراست ملکت
این‌راپس ازآن زماست رحمت
آیات‌کتاب در هر دو حجت
بتو فرستادند از خداوندت
این نامهٔ حق بر حقیقت
بیشتر مردمان می بنگروند
و آن نیست مگر حماقت
(ص ۹۷ سورهٔ رعدآیه ۱)

*

ایضاً رعایت سجع کافران گویند نه‌ای پیامبر
بگو . بسنده بود الله داور
امامان در کتب از ین خبر
دارند شما می نکنید هیچ‌باور
(ص ۱۱۴ سورهٔ رعد آیه ۴۳)

تکرار کلمه‌ای ردیف مانند بی‌سجع وقافیه اوعالم را در شش شبانروز
با هر دو بهم دروجود آورد

پس ز آن که همه را تکلیف فرمود
پیشا که همه را در وجود آورد
هر کس ز شما که کردش نیکو بد
او خویشتن را خود آب روی آورد
ار ایشان را بعث برگویی
گویند این گفت جادوا آورد

(ص ۱۹ – ۱۸ سورهٔ هود آیه ۷)

*

ایضاً تکرار ردیف بی سجع وقافیه

چو مژده شنید و اجای آمد
و افریشتگان در جدال آمد
سؤال می کرد از لوط وز قومش
ز حلیمی که بود فا سؤال آمد
بسیار و اما رجوع کردید [1]
سبب آن بد که در سؤال آید

(ص۴۰–۳۹ سورهٔ هود آیهٔ ۷۵–۷۴)

*

نمونهٔ دیگر

باری کم از آن کز خردمندان
کز پیش شما گناه کردند
ارچند یکی معروف کردند
بر آنان که هی فساد کردند
از نوح درگیر تا روزگار تو
در نعمت ما فساد کردند
مگر اندك که حق بگفتند
دیگر همه را هلاك کردند

(۱) نوعی ماضی استمراری است بجای «کردی» که در مبحث نکات دستوری توضیح کافی داده شده است.

(ص ۵۳ سورهٔ هود آیهٔ ۱۱۶)

*

تکرار ردیف باسایه‌ای ازسجع

آنان که در بلا ازصابران باشند
و ندر نعما ز شاکران باشند
وندر کردار از صالحان باشند
آمرزیدگان مأجوران باشند

(ص ۲۰ سورهٔ هود آیهٔ ۱۱)

نمونهٔ دیگری از تکرار ردیف با سایه‌ای از سجع

آنان کایشان موحدان باشند
مطعیان باشند مخلصان باشند
بی شک ایشان بهشتیان باشند
ایشان در بهشت جاودان باشند
مثل هر دو ز ما بشنوید
چو کور، چو کر کافران باشند
شنوا وبینا چو مؤمنان باشند
زین تا آن بسیار در گردد
مپنداری که یکسان باشند
قومی کاین را یاد نگیرند
ایشان بمثل نه عاقلان باشند

(ص ۲۴ سورهٔ هود آیات ۲۴،-۲۳)

*

سجع و ردیف با هم

چو وقت عمل سابق زیبد
هنگام جزا لاحق زیبد
هر که او در دین یك لخت باشد
فردا انجا بدبخت باشد

*

عقاب و ثواب غایت ندارد
زیرا که ان روز ساعت ندارد

در توریة همین خلاف کردند
گروهی خود را اتلاف کردند
(ص ۵۱–۴۹ سورهٔ هود آیات ۱۱۰/۱۰۷/۱۰۵)

*

نکته‌ای دربارهٔ وزن

حذف و تخفیف و ادغام بسیار نیز در کلمات دیده‌می‌شود که گاه محسوس است برای رعایت وزن چنان‌کرده است وگاه‌چنین نیست یعنی فی‌المثل اگر بجای «ز» شکل تام ان: «از» را می‌آورد کلمه موزون می‌شد و با اینهمه نیاورده است از اینجادانسته می‌شود که طرز تلفظ این‌گونه‌کلمات یاحروف در آن‌روزگاران بدین صورت‌بوده و «ضرورت شعری» نقشی درحذف و تخفیف وامثال آن‌نداشته است.

بهرتقدیر «ار» بجای «اگر» و «چو» به‌جای «چون» و «بُد» بجای «بود» و «هروز» بجای «هرروز» و «هیچیز» بجای «هیچ‌چیز» و «وندر» بجای «واندر» و «کایشان» بجای «که‌ایشان» و «کاین» بجای «که‌این» و «بازو» بجای «بازاو» و «انبارین» بجای «این‌بارین» وامثال این کلمات درهرصفحهٔ کتاب‌دیده می‌شود که توضیح لازم دربارهٔ آنها را در مبحث دستور می‌توان دید.

*

وزن‌پاره‌های شعری این کتاب

چنانکه درنسخهٔ عکسی که بصورت افست ضمیمه‌است دیده‌می‌شود، مترجم چند آیه‌را نوشته و ترجمه آنها را پیاپی و بی‌هیچ فاصله نوشته‌است‌ومن‌بنده چون دریافت که بسیاری ازآنها ازنوعی‌وزن برخورداراست ترجیح داد که آنها رابه‌پاره‌های آهنگین تقسیم کند و بدین ترتیب ترجمهٔ موجود به صورت ۱۹۹۴ پاره(مصرع) درآمد که ۴۷۰ پاره یعنی در حدود $\frac{۱}{۴}$ مجموع ترجمه دارای وزن عروضی است. بسیاری از پاره‌های ذکر ناشده نیز باوزنی از اوزان بحور نامطبوع مطابقت دارد و آنچه‌هم فاقد وزن عروضی است نود درصد از نوعی وزن ایقاعی برخوردار است.

سه‌ربع ازمجموع پاره‌هایی که وزن عروضی دارندیعنی در حدود ۳۵۰ پاره ازآن دربحر هزج مسدس در شجرهٔ اخرب وغالباً مقبوض‌محذوف (مفعولُ مفاعلن ـ فعولن) وگاه مقصور یا مسبغ یامکفوف وبسیار اندك در شجرهٔ اخرم (مفعولن ـ فاعلن ـ مفاعیلن) می‌باشد .

یك ربع باقی مانده که‌نزدیك ۱۲۰ پاره باشد درسایر بحور سروده شده که بیشترین دربحر متقارب اثلم است [۱] (فعلن فعولن فعلن فعولن) و چند مصراعی از این‌مجموع در بحر منسرح ومضارع وغیرآن است که حکم‌النادر کالمعدوم را دارد .

ناگفته پیداست که احساس وتشخیص‌وزن درهر عبارت موکول بدان است که‌چگونگی تلفظ کلمات و کوتاهی وبلندی مصوت‌های آن وبخصوص وضع تکیه وحذف واثبات حروف را در تقطیع در روزگار تحریر و تداول آنها بدانیم واین نعمت در این‌کتاب وکتب مشابه کسی‌را نصیب نیست‌وبدین جهت اظهارنظر دقیق میسر نمی‌باشد . شاید بسیاری از پاره‌ها که امروز بنظر مردم‌روزگار ما وزن عروضی ندارد در روزگار مترجم آنها بعللی که ذکر شد نظر به ارتفاع وشدت مصوت‌ها وتکیه خاص موزون بوده است واکنون بدان گونه که شیوهٔ تلفظ وآهنگ سخن ماست بی‌وزن بنظر می‌رسد ، البته عکس قضیه نیز در مقیاس کمتری صادق‌است.

ابیاتی باوزن عروضی با اینهمه گفتنی است که در میان ۴۶۸ پارهٔ موزون که بجای خود به آنها اشارت‌شده‌است گاه صورت بیتی کامل به‌وزن عروضی دیده می‌شود که قابل‌توجه است . از این گونه‌چهل بیت که هشتاد پاره (مصراع) باشد می‌توان‌تشخیص داد که گاه تقطیع دو مصرع یکسان نیست چنانکه در دیگر اشعار دوره‌های

(۱) این عقیدهٔ شمس‌قیس رازی است در کتاب المعجم فی معاییراشعار العجم ص۱۳۴ مصحح مدرس‌رضوی چاپ مطبعهٔ مجلس اما مرحوم بهاروباقتفای ایشان آقای دکتر خانلری این وزن را از فروع بحر رجز می‌دانند که برای ملاحظهٔ عقاید آنان می‌توان به‌مجله مهر سال‌پنجم و وزن شعرفارسی ص ۲۱۳ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران مراجعه کرد .

نخستین بوفور دیده می‌شود وهم در فهلویات :

شما می‌گویی که او درماند	من می‌گویم ایشان در مانند	ص۱۳
از خواندن بت سودت‌ندارد	از ناخواندن زیان ندارد	ص۱۴
دو حرف حدیث من بگویم	می وا گردم نه من وکیلم	ص۱۴
حق را زیشان زیان ندارد	ضایع گردد هر آنچه گفتند	ص۲۴
آنان کایشان موحدان باشند	بی‌شك ایشان بهشتیان باشند	ص۲۴
قومی کاین را یاد نگیرند	ایشان بمثل نه عاقلان باشند	
و اندیشی شمار برگیری	تا در یاوی که می چه‌گویم	ص۲۶
نصیحت‌من اگر چه خواهم	وا جای آرم اثر نیاود	ص۲۷
صبری فاکن دلت قوی‌دار	پرخیزکاران آخر به آیند	ص۳۳
برخی زبتان از تو بیازردند	زیرا که‌تو می‌بتان نکوهی	ص۳۴
بر هرسنگی خطها کشیده	پیوسته شده بامر رحمن	ص۴۳-۴۲
این شومی و این‌عذاب هردو	بس دور مدار ازین پلیدان	
من آنچه‌گویم صلاح‌خواهم	تا بتوانم صلاح جویم	ص۴۵-۴۴
زانست کاینان مقلدانند	گویند از پیش آبا چنانند	ص۵۱
چو وقت جزای ما در آید	از ماجمله جزا بیاوند	ص۵۲
مزدش نبود چو در پنامی	بی آن باید که برگزینی	ص۵۴
معلوم من‌بود که معظم ایشان	تقلید کنند بر نگزینند	ص۵۴
گفتند یوسف وا ابن یامین	بر ما با ما از ما بچربند	ص۵۹
پس کاروانی بقرب آن چاه	حاضر گشتند نزول کردند	ص۶۳
بانندك مایه و کمین بهایی	بفروختـه شد درم بسختند	ص۶۴
او را بر من بسیار حقهاست	فرمانها را حدود پیداست	ص۶۵
آبای مرا نام شنودی	ایشان یکسر توحید گفتند	
آمد بروی گفتا یوسف	یاآنکه‌تویی بی شك‌صدیق	ص۷۴
فتوی ما ده درباب رؤیا	جوابی شافی محکم بتحقیق	
دستان کردند چرا نپرسید	هرآنچه کردند علیم داند	ص۷۵
نه‌من نه‌شما چووی نیاوید	تا هرچه کنم ازوی بپرسم	ص۷۶

برخی از بارما فروبستند	شرطی کردند تابر گشاییم	ص۷۹
بی‌انکه برادران بدانستند	مقصود بیافت و شرع بنهاد	ص۸۴
من صبرجمیل خوفرا کردم	انبارین نیز هم چنانست	ص۸۶
غمناك شده دوچشم گریان	از جا بشده ازان گروها	ص۸۶
گفتند ما را و اهل مارا	نیاز دریافت زاری کردند	ص۸۸–۸۷
خرمابنانی دو تا ویك تا	از بیخ یکی دوشاخ رسته	ص۹۹
ار ناقص بود ار بود کامل	ار واحدبود اگر عدد داند	ص۱۰۰
گروهی گویند کنون بیارد	گروهی گویند حریق آرد	ص۱۰۲
ایشان خود را می‌نتوانند	می‌چه بیوسیدزیشان شفاعت	ص۱۰۴
خدای واحد دیگر مقهور	اریادگیری نماند شبهت	ص۱۰۴
ماایشان را گمراه‌خواندیم	ایشان خود رابراه خواندند	ص۱۱۱
تا فاداری چراغ فاروی	بیرون آری از هرچه ناروی	ص۱۱۵
دانند کایشان بسیار بودند	الله داند که چند بودند	ص۱۱۸
رسولان گفتند که شك در	اللهروانبود در گاه و بیگاه	ص۱۱۸

اینها ابیاتی است در بحور مطبوع ونامهجور که هم فزون آید اگر چونانکه‌باید بشمری ، وبجز اینهاابیات‌دیگر می‌توان ازپیاپی آمدن‌پاره‌هایافت که‌بجهتی از جهات دوپارهٔ آنها اندکی نابرابر است .

*

مصرع هایی باوزن عروضی مطبوع

بجز هشتاد پاره که بعلت هم‌وزنی بایکدیگر چهل بیت کامل‌عروضی از آنها ترکیب یافته‌بود ودر صفحات پیشین مذکور افتاد ۳۹۰ پارهٔدیگر دراین کتاب‌از وزن عروضی برخوردار است که ازبیم دراز سخنی وملال، جداگانه آورده نشد اما برای آسانی کار پژوهندگان،اجای همه پاره‌های منظوم باقید صفحه وسطر درپایان کتاب فهرست‌وار بدست داده شده است .

***

آیات موزون درقرآن

می‌دانیم که مسجع‌سخن گفتن چون تشابه به‌شیوهٔ‌سخن کهان داشت‌درصدراسلام‌ناپسندیده‌عنوان شدومسلمانان مقید ازآن‌دوری می‌کردند و شعر نیز بعللی که‌گذشت مورد تأیید اسلام نبود وبااینهمه اشعار درغیر مطالب وموضوعات اسلامی،مسیر عادی‌خود را طی‌می‌کرد واعراب‌خواه براثر فتوح اسلامی وخواه بعلت‌گسترش روابط تجاری معاشرت و آشنائی بیشتری که‌با سایر ملل خاصه ایرانیان یافته بودند موضوعها وبرداشت‌های تازه اززندگی بدست آوردند که پیش از آن نداشتند واین تجربه‌های ذهنی وسیر آفاقی وانفسی توأم باآهنگ‌ها و وزن‌های جدید ، درموسیقی کلام آنان مؤثر افتاد وباتخفیف سخت‌گیریهای آغاز اسلام ودوری زمانی از آن روزگاران ، شعروموسیقی در جزیرةالعرب جانی‌تازه‌یافت تا آنجا که‌برطبق اسناد موجود ، تعداد خوانندگان ونوازندگان مدینه وحتی‌خود مکه در اواخر قرن اول وسراسر قرن دوم بجائی رسید که پیش از آن هرگز نرسیده بود .

در نتیجه باگذشت چند قرن مسلمانان جرأت یافتند که پاره‌های موزونی را که در خود قرآن یافته بودند ، به‌دیگران نشان دهند تنها برای احتراز از تبعات امر ، عنوان شعر به آنها ندادند بلکه گفتند این «انسجام در نثر»است وعلمای معانی وبیان آنرا تحت‌عنوان «انسجام» آوردند . اما بی‌هیچ‌پروا باید گفت که تغییر عنوان سبب تغییر ماهیت وحقیقت چیزی نمی‌شود وباین دلیل‌خود این گونه کسان برای این پاره‌های موزون قرآنی گاه عنوان‌بیت قائل شده‌اند وبحور مختلف و اوزان عروضی آنها راهم تعیین کرده‌اند وهمه می‌دانند که نثر خواه منسجم‌و خواه غیر منسجم بحر خاص ندارد و در عروض از آن سخن نمی‌رود .

یکی از اسناد کهن در این‌باب «خزانةالادب وغایةالارب» از تقی الدین ابی‌بکر علی معروف به ابن‌حجّة حموی‌متوفی در۸۳۷ هجری است که در مبحث «انسجام» شرحی می‌نویسد[۱] که ترجمه آن چنین‌است :

(۱)«وان کان الانسجام فی‌النثر یکون غالب فقراته موزونة من‌غیر قصد لقوة‌انسجامه واعظم الشواهد علی‌هذاماجاء فی‌القرآن العظیم من‌الموزون بغیرقصد←

«... واگر انسجام درنثر باشد بیشتر پاره‌های آن بی‌قصد وتنها به‌نیروی
هم‌آهنگی وخوش‌بافتی موزون می‌شود وشواهد بزرگ در این باب ابیات یا پاره‌هایی
از ابیات است که در قرآن عظیم بی‌قصد موزون افتاده است» آنگاه ابن حجة
آیاتی را که در بحور مختلف آمده‌است ذکر می‌کند.

در کتاب «انوار الربیع فی انواع البدیع» تألیف سید صدرالدین علیخان
ابن احمد نظام‌الدین مدنی شیرازی متوفی ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ [1] نیز همان مطالب
ابن حجة آمده است گاه همراه با اندك ایرادی در تشخیص زحاف بحری وگاه
با افزودن آیاتی بعنوان شاهد برای وزن و بحری خاص که بسیار اندك وغیرقابل
اهمیت است واز تعریف اقتباسی او در انسجام حال بقیه را می‌توان دانست که
می‌نویسد [2]: «.... اذاقوی الانسجام فی النثر جاءت فقراته موزونة من غیرقصد
کماوقع فی کثیر من آیات القرآن العظیم حتی انه وقع فیه من جمیع البحور
المشهورة ابیات و اشطار ابیات» با اندك توجهی آشکار می‌شود که این همان
سخن وتعریف ابن حجة دربارهٔ «انسجام» است که مدنی شیرازی عبارات آن‌را
پس وپیش وگاه تبدیل کرده است.

صفی‌علیشاه نیز در قصیدهٔ نونیه مفصل خود از آیات موزون قرآن آنچه
را که در بحر سریع می‌گنجیده آورده‌است. ذیلا آیات موزون بترتیب مذکور
در خزانة‌الادب ابن حجة آورده می‌شود وهرجا، در کتاب انوارالربیع مدنی شیرازی
شاهد دیگری اضافه بر شواهد ابن حجة یافته وقید کرده است با ذکر (انوار
الربیع) بعنوان مأخذ نقل می‌گردد تا از منقولات خزانة‌الادب متمایز باشد. بدیهی
است شواهد این دو کتاب غالباً مربوط بـه‌بحور متداول درعربی است بـرای
آیاتی که با بحور فارسی هم منطبق‌اند فصلی جداگانه تخصیص یافته وبه‌مآخذ

→ فی بیوت واشطار بیوت» خزانة الادب چاپ اول مطبعهٔ خیریه مصر سال ۱۳۰۴ هجری
قمری ص ۱۹۰

(۱) مدفون درشاه‌چراغ شیراز وصاحب: شرح الفواید الصمدیه فی النحو ـ
شرح الصحیفة الکاملة ـ سلامة الدهر فی محاسن اعیان العصر ـ الطراز فی علم اللغة و
دیوان شعر. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌ریحانة الادب ج۱ ص۳۶۱ (۲) انوار
الربیع فی انواع البدیع چاپ سنگی ص۴۲۰

مربوط اشاره شده است.

آیات موزون افتادهٔ قرآن کریم دربحور متداول در عربی

شواهد از خزانةالادب و انوار الربیع :

در بحرطویل: فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤمِنْ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ (مصراع)

آیهٔ ۲۹ سورهٔ ۱۸ کهف

مِنها خَلَقْناکُمْ وَفیها نُعیدُکُمْ (مصراع) ازانوار الربیع

آیهٔ ۵۵ سورهٔ ۲۰ طه

دربحر مدید : وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا (مصراع)

آیهٔ ۳۷سورهٔ ۱۱ هود

دربحر بسیط : فَأَصْبَحُوا لایُری اِلّامَساکِنُهُمْ (مصراع)

آیهٔ ۲۵سورهٔ ۴۶ احقاف

« لِیَقْضِیَ اللهُ اَمْراً کانَ مَفْعُولاً (مصراع) از انوارالربیع»

آیهٔ ۴۴ سورهٔ ۸ انفال .

بحر وافر : (بیت)

وَیُخْزِهِمْ وَیَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَیَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤمِنینَ

آیهٔ ۱۴ سورهٔ ۹ توبه

« وَیَعْلَمُ ماجَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ ــ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۶۰سورهٔ ۶ انعام

بحر کامل: وَاللهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (مصراع)

آیهٔ ۲۱۳ سورهٔ ۲ بقره

« سَیَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْکَذّابُ از انوار الربیع » (مصراع)

آیهٔ ۲۶ سورهٔ ۵۴ قمر

بحر هزج : (بیت)

فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أ ..... بِي يَأْتِ بَصِيراً

آیهٔ ۹۲ سورهٔ ۱۲ یوسف

« تَاللهِ لَقَدْ آ..... ثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا ـ از انوارالربیع»

آیهٔ ۹۱ سورهٔ ۱۲ یوسف

بحر رجز :

وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً (مصرع)

آیهٔ ۱۴ سورهٔ ۷۶ انسان

« دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۱۴ سورهٔ ۷۶ انسان

« فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْاَنْبَاءُ ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۶۶ سورهٔ ۲۸ قصص

بحر رمل : (بیت)

وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ

آیهٔ ۱۳ سورهٔ ۳۴ سباء

« اُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۲۳ سورهٔ ۲۷ نمل

« وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ اَلَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ ـ ازانوارالربیع»

آیهٔ ۲ و ۳ سورهٔ ۹۴ انشراح

« بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ ـ از انوارالربیع»

آیهٔ ۱۱۸ سورهٔ ۳ آل عمران

« قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَا اَكْفَرَهُ ـ از انوارالربیع»

آیهٔ ۱۷ سورهٔ ۸۰ عبس

بحر سریع :

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ یا سَامِرِیُّ (مصرع)

آیهٔ ۹۵ سورهٔ ۲۰ طه

اَوْکَالَّذی مَرَّعَلیٰ قَرْیَهٍ (مصرع)

آیهٔ ۲۵۹ سورهٔ ۲ بقره

«اَلاٰ اِلیَ اللّهِ تَصیرُ اَلاُمُورُ (مصرع) از انوار الربیع»

آیهٔ ۵۳ سورهٔ ۴۳ زخرف

« ذٰلِكَ تَقْدیرُ اَلْعزیزِ اَلْعَلیمِ (مصرع) از انوارالربیع»

آیهٔ ۹۶ سورهٔ ۶ انعام

بحر منسرح :

اِنّاٰ خَلَقْناَ الاِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ (مصرع)

آیهٔ ۲ سورهٔ ۷۶ انسان

بحر خفیف :

اَرَاَیْتَ الَّذی یُکَذِّبُ بِالدّینِ (مصرع)

آیهٔ ۱ سورهٔ ۱۰۷ ماعون

لایَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدیثاً (مصرع)

آیهٔ ۷۸ سورهٔ ۴ نساء

« قٰالَ یٰاقَوْمِ هٰؤُلاٰءِ بَنٰاتی (مصراع) ازانوارالربیع».

آیهٔ ۷۸ سورهٔ ۱۱ هود

بحر مضارع : (بیت)

یَوْمَ اُلتَّنٰادِ یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرینَ

آیهٔ ۲۲ و ۲۳ سورهٔ ۴۰ مؤمن

بحر مقتضب :

فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ (مصرع)

آیهٔ ۱۰ سورهٔ ۲ بقره

بحر مجتث : (بيت)

نَبِّئْ عِبادی اَنّی اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

آيهٔ ۴۹ سورهٔ ۱۵ حجر

بحر متقارب :

وَاُمْلی لَهُمْ اِنَّ كَيْدی مَتِينٌ (مصرع)

آيهٔ ۱۸۳ سورهٔ ۷ اعراف

« وَلاتَبْخَسُوا النّاسَ اَشْياءَهُمْ (مصرع) ازانوارالربيع»

آيهٔ ۸۵ سورهٔ ۷ اعراف

توضيح آن كه ابن حجة شاهدی برای بحر متدارك [1] بسبب آنكه زمان ظهور آن متأخر است و عرب ادوار نخستين آنرا نمی‌شناخته نياورده و بقول ابن حاجب استناد كرده است كه‌می گويد : وخمسةعشردون ما متدارك ـ وماعده منهاالخليل فعدلا (ص ۱۹۱) ولی در انوارالربيع كه متأخرتر است اين شاهد برای بحر متدارك آمده است :

اَمْ تَأْمُرُهُمْ اَحْلامُهُمْ (مصرع)

آيهٔ ۴۲ سورهٔ ۵۲ طور

همچنين صاحب انوارالربيع برای بحور ذيل شواهدی از قرآن مجيد آورده است :

برای وزن رباعی كه آنرا بنام «بحرالدوبيت» يادكرده ـ كه تركيبی فارسی عربی است ـ وگفته كه بعضی تنوع اوزان آنرا تاده هزار می‌رسانند و بعضی آنرا بتكلف مأخوذ از بحر كامل عرب می‌دانند و شاهد از قرآن اين است :

ان كان‌الله يريد ان يغويكم (مصرع)

---

(۱) متدارك ظاهراً برای آن گفته‌اند كه استدراك اخفش و ديگر نوآمدگان است و چون وزن‌آن «فعلن‌فعلن فعلن فعلن» است اهالی اندلس آنرا حركت پيك (مشی البريد) نام نهاده‌اند .

در بحر موالیا [۱] ـ که از بسیط گرفته شده :

وَالطَّيرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ اَوّابٌ (مصرع)

آیهٔ ۱۹ سورهٔ ۳۸ ص

لَوْكُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ القَلْبِ لَانْفَضُّوا (مصرع)

آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ ۳ آل‌عمران

آیات موزون افتادهٔ قرآن کریم در بحور متداول فارسی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ [۲] ـ بحر سریع

سورهٔ ۱ فاتحة الکتاب آیهٔ ۱ و در ۱۱۲ سورهٔ دیگر

---

(۱) دربارهٔ سبب نامیده شدن این بحر به «موالیا» نوشته‌اند که چون هرون الرشید جعفر برمکی را کشت و برمکیان را برانداخت ، فرمان داد که کسی برای آنان مرثیه نسازد . کنیزك جعفر او را بدین وزن که تا آن روز ناشناخته بود مرثیه‌ای سرود و می‌زارید و می گفت «یاموالیا» و اینست دوبیت از آن مرثیه :

یاواد این ملوك الارض این الفرس
این الذی قد حموکی بالقنا و الترس
قالت تراهم رمم تحت الاراضی درس
سکوت بعد الفصاحة السنتهم خرس

ص ۴۲۲ انوار الربیع

(۲) برخی از مفسران «بسم الله الرحمن الرحیم» را آیتی از قرآن می‌دانند نه از مقولهٔ کلامی برای استفتاح و تبرك و ازجملهٔ آنهاست جمال الاسلام امام ابوالقاسم قشیری صوفی عالم معروف که در تفسیر «لطائف الاشارات» می‌نویسد :

«**قوله جلّ ذکره : بسم الله الرّحمن الرّحیم ، ایضاً :**

فلما اعادالله سبحانه و تعالی هذه الایة اعنی بسم الله الرحمن الرحیم فی کل سورة وثبت انها منها اردنا ان نذکر فی کل سورة من اشارات هذه الایة کلمات غیر مکررة واشارات غیر معادة فلذلك نستقصی القول هاهنا وبه الثقة»

جلد اول لطائف الاشارات ص ۵۶ بتصحیح دکتر ابراهیم بسیونی چاپ دارالکتب العربی للطباعة والنشر قاهره

فَلاتَکونَنَّ مِنَ المُمْتَرین ـ بحر سریع

سورهٔ ۲ بقره آیهٔ ۱۴۲

یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاء ـ بحر سریع

سورهٔ ۳ آل‌عمران آیهٔ ۱۱

لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ [1] ـ بحر رمل مثمن سالم

سورهٔ ۳ آل‌عمران آیهٔ ۹۲

وَلاتَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ ـ بحر سریع

سورهٔ ۷ اعراف آیهٔ ۱۷

هُنالِکَ و انقَلَبُوا صاغِرینَ ـ بحر سریع

سورهٔ ۷ اعراف آیهٔ ۱۱۶

فَاَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ ـ بحر سریع

سورهٔ ۷ اعراف آیهٔ ۷۶

تَبارَکَ اللهُ اَحْسَنُ الخالِقینَ ـ بحر سریع

سورهٔ ۲۳ مومنون آیهٔ ۱۵

اولئِکَ لَهُمْ عذابٌ مُهینْ ـ بحرسریع

سورهٔ ۳۱ لقمان آیهٔ ۵

کَذلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمینَ ـ بحر سریع

سورهٔ ۳۷ صافات آیهٔ ۳۳

اِنّاکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ ـ بحر سریع

سورهٔ ۳۷ صافات آیهٔ ۷۸

---

(۱) جمعاً شش آیه که باشماره ۱ مشخص گردیده از یادنامهٔ علامهٔ امینی کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقالهٔ مهدی اخوان ثالث است ص ۱۴۵ ـ ۱۶۲

وَيَحسَبُونَ اَنَّهُم مُهتَدُونَ - بحر سريع

سورهٔ ۴۳ زخرف آیهٔ ۳۶

وَيَهدِيَكَ صِراطاً مُستَقيماً[1] - بحرهزج مسدس

سورهٔ ۴۸ فتح آیهٔ ۲

وَيَنصُرَكَ اللهُ نَصراً عَزيزاً[1] - بحرمتقارب

سورهٔ ۴۸ فتح آیهٔ ۳

السَّكينَةَ في قُلُوبِ المُؤمِنينَ[1] - بحر رمل مسدس

سورهٔ ۴۸ فتح آیهٔ ۴

قيلَ لَهُم تَمَتَّعُوا حَتّى حينٍ - بحرسريع

سورهٔ ۵۱ ذاریات آیهٔ ۴۳

اِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ - بحر سريع

سورهٔ ۵۲ طور آیهٔ ۷

نَصرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتحٌ قَريبٌ - بحر سريع

سورهٔ ۶۱ الصف آیهٔ ۱۳

وَيَرزُقهُ مِن حَيثُ لايَحتَسِبُ[1] - بحرمتقارب

سورهٔ ۶۵ طلاق آیهٔ ۳

قيلَ ادخُلا النّارَ مَعَ الدّاخِلينَ - بحر سريع

سورهٔ ۶۶ تحریم آیهٔ ۱۰

وُجُوهٌ يَومَئِذٍ ناضِرَةٌ - بحر سريع

سورهٔ ۷۵ قیامة آیهٔ ۲۳

---

(۱) جمعاً شش آیه که با شماره ۱ مشخص گردیده از یاد نامهٔ علامهٔ امینی کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقالهٔ مهدی اخوان ثالث است ص ۱۴۵ - ۱۶۲

کتابُ الاَبرارِ لَفی عِلیّینَ - بحرسریع

سورهٔ ۸۳ مطففین آیهٔ ۱۸

لَترکَبُنَّ طَبَقاً عن طَبَق - بحر سریع

سورهٔ ۸۴ انشقاق آیهٔ ۱۹

فَلیَنظُرِ الاِنسانُ مِمَّ خُلِق - بحرسریع

سورهٔ ۸۶ طارق آیهٔ ۵

سَلامٌ هِیَ حَتّی مَطلَعِ الفَجرِ [۱] - بحر هزج مسدس

سورهٔ ۹۷ قدر آیهٔ ۵

فَذلِکَ الَّذی یَدُعُّ الیَتیمَ - بحر سریع

سورهٔ ۱۰۷ ماعون آیهٔ ۲

ولایَحُضُّ عَلی طَعامِ المِسکینِ [۲] - بحرسریع

سورهٔ ۱۰۷ ماعون آیهٔ ۳

چگونگی ترجمه در کتاب حاضر

تردیدی نیست که هر مترجمی گرفتار دوگونه قیدوبند است : قید زبانی که‌از آن ترجمه می کند وبند زبانی که‌مطالب‌را باید بدان‌صورت بگرداند و بگزارد .

در ترجمه‌هایی نظیر متن حاضر که جنبهٔ دینی دارد وسروکار باکلام یزدان و دقت‌های اهل ایمان است ، دشواریها افزون‌تر است و اگر مترجم قصد تفنن و تنوع هم داشته باشد وچنانکه در این کتاب می‌بینیم بخواهد نوعی سجع‌و وزن را هم در ترجمهٔ خود رعایت کند از کاهش وافزایشی ناگزیر خواهد بود و حاصل یکسان از کاربیرون نخواهد شد .

(۱) جمعاً شش آیه که باشماره ۱ مشخص گردیده ازیادنامهٔ علامهٔ امینی کتاب اول چاپ شرکت سهامی افست اردیبهشت ۵۲ مقالهٔ مهدی اخوان‌ثالث است ص ۱۴۵ - ۱۶۲

(۲) بجز ۶ آیه که‌باعلامت (۱) مشخص ودرپاورقی مربوط توضیح داده شده است بقیهٔ آیات موزون نقل از قصیدهٔ صفی‌علی‌شاه مندرج درديوان صفی ص ۱۰۲-۹۵ چاپ امیر کبیر سال ۱۳۳۶ است

مترجم کتاب حاضر به مفهوم کلی ومقصود آیات بیشتر توجه دارد تا الفاظ آنها وبه‌نوعی نقل به‌معنی که گاه با اضافات تفسیری همراه است بیشتر اعتقاد دارد تا رعایت نظم عبارات وبرابر افتادن قطعات فارسی باتازی؛ و با اینهمه در غالب موارد امانت داراست و از توفیق نسبی درکار خودبرخوردار.

در حد آگاهی اندك بل‌ناچیز نگارنده این اثر نشانهٔ نخستین تلاش یك تن ایرانی صاحبدل ومسلمان دقیق باذوق است برای ترجمهٔ بخشی از آیات قرآنی بصورت موزون وگاه نزدیك به شعر عروضی. از این‌رو به کار این مرد دل‌آگاه‌ناشناخته‌باید ارج‌نهاد وفراموش نکردکه رنج وکوشش پیشگامانی‌چون اوست که شعر فارسی را رنگ و رونق بخشیده وبه مرحله‌کمال نسبی راهبر آمده است.

ترجمه‌های این کتاب را از یك دیدگاه به سه‌نوع میتوان تقسیم کرد: ۱ـ ترجمه‌هایی منطبق بامعنی اصل‌آیات. ۲ـ ترجمه‌های آزاد ونابرابربا اصل ۳ـ ترجمه‌هایی‌که به‌صورت نقل به‌معنی است همراه باکاهش‌ها وافزایش‌های تفسیری که ذیلا نمونه‌هایی از هرنوع بدست داده می‌شود.

نمونهٔ ترجمه‌های منطبق با معنی اصل آیات

سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۲:

اَلا اِنَّ اَوْلیاءَ اللهِ لاخوفٌ عَلَیْهِمْ ولا هُمْ یَحْزَنُون

ترجمه در این کتاب: قومی کز اولیاء او باشند، ز اندوه وز بیم امن باشند.

ص ۳

سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۳:

الَّذِینَ آمَنُوا وکانُوا یَتَّقُون

ترجمه: نشان ایشان آن بودکه مؤمن باشند، تا آخر عمر صاین‌باشند.

ص ۴ ـ ۳

سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۷:

هُوَالَّذی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ لِتَسْکُنوا فیه والنَّهارَ مُبْصِراً اِنَّ فی ذٰلِكَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَسمَعُونَ .

ترجمهٔ : شب را تاریك تا بیارامید ، روزی روشن تا فرا بینید ، درین هر دو بسی نشانست ، ارفا شنوید معنی بجای آرید .

ص ۴

سورهٔ یونس ، آیهٔ ۶۹ :

قُلْ اِنَّ الَّذینَ یَفترُونَ عَلَی اللهِ الکَذِبَ لایُفْلِحُون

ترجمه : آنان که برو دروغ گویند هرگزعذاب او بنرهند .

ص ۵

آیهٔ ۱۳ سورهٔ هود :

اَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰیهُ قُلْ فأتُوا بعشر سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَیاتٍ واَدْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دونِ اللهِ اِنْ کُنْتُمْ صادِقِین .

ترجمه در این کتاب : قرآن گویند توبافتستی ، بگو تا عشری ایشان دربافند بدون خدای از هر که درعالم نحوی وادیب یاری درخواهند ار راست گفتند کاین توگفتی ، ایشان بیشند بگو تابگویند .

ص ۲۱ ـ ۲۰

آیهٔ ۱۹ سورهٔ هود :

اَلَّذینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللهِ ویَبْغُونَها عِوَجاً وهُمْ بالاخِرَةِ هم کافرون .

ترجمه : نهاد خدای برخلق بیشولند تأویل کتاب کوژگویند بهرچه فردا در آخرت بود اقرار ندهند کافر باشند .

ص ۲۳

آیهٔ ۲۵ سورهٔ هود :

ولَقَدْ اَرْسَلْنا نوحاً اِلی قَومِهِ اِنّی لَکُمْ نَذیرٌ مُبینٌ

ترجمه : پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خودرا . گفتا که شما

را می بترسانم اثبات کنم نبوت خود را .

ص ۲۵-۲۴

آیهٔ ۳۲ سورهٔ هود :

قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین

ترجمه : گفتند : یانوح : می جدال گویی، بسیار گفتی زحد همی ببری، عذاب بیار ، تاکی ز تهدید گر راست گویی ؟ تاز ما برهی.

ص ۲۷ ــ ۲۶

آیهٔ ۳ سورهٔ یوسف :

نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذاالقرآن و ان کنت من قبله لمن الغافلین

ترجمه : از قصه‌ها نیکوترین این‌دان ، یادگیر ز قرآن ، برخلق خوان‌تو غافل بودی‌از پیش ازین،قصه از مابشنوجواب‌می‌خوان (یا : «چوآب‌می‌خوان» چون جیم و چ بایك نقطه نوشته شده است تردید وجود دارد.)

ص ۵۸

آیهٔ ۷ سورهٔ یوسف :

لقدکان فی‌یوسف واخوته آیاتٌ للسائلین

ترجمه : نشانها بود درباب یوسف وا برادرانش پرسندگان را .

ص ۵۹

آیهٔ ۹ سورهٔ یوسف :

أقتلوا یوسف او اطرحوه ارضاً یخل لکم وجه ابیکم وتکونوا من بعده قوماً صالحین .

ترجمه : او را بکشید یازو بدزدید جایی برید پنهان بکنید پدرتان بی او بشما (اصل : بمشا) بماند ، پس زان جمله توبه‌ای بکنید.

ص ۶۰ ــ ۵۹

آیهٔ ۱۳ سورهٔ یوسف :

قَالَ اِنّی لَیَحْزُنُنی اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَاَخَافُ اَنْ یَاْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ .

ترجمه : گفتا : چو شما او را ببرید غمناك شوم ، باور دارید . ترسم او را گرگی بخورد در آن حال کازوا غافل باشید .

ص ۶۱

آیهٔ ۱۳ سورهٔ رعد :

وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالمَلائِکَةُ مِن خِیفَتِهِ وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَیُصیبُ بِهَا مَنْ یَشاءُ وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللهِ وَهُوَ شَدیدُ المِحالِ.

ترجمه : آن رعد بحمد وتسبیح آرد فریشتگان از هیبت آنهر یك ما را زیبا تسبیح آرندصواعق را ازجایش بفرستد تابارادت‌حق حریق آرد این صواعق را نشانکی‌دان تا عذابی سخت را پدید آرد .

ص ۱۰۲

آیهٔ ۲۸ سورهٔ رعد :

اَلَّذینَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِاللهِ اَلاٰ بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوبُ .

ترجمه : قومی کایشان بمابگروند قرآن شنوند دل را در او بندندواجب آنست برهمه عالم که وا احکامم آرام یاوند .

ص ۱۰۷

آیهٔ ۲۹ سورهٔ رعد :

اَلَّذینَ آمَنُوا وعملوا الصّالحاتِ طُوبی لَهُمْ وحُسْنُ مَآب

ترجمه : چوبا ایمان‌طاعت دارند طوبی، ایشان ثواب یاوند زیبای‌جایی روز قیامت ایشان را بی شك بسازند .

ص ۱۵۸

آیهٔ ۳۶ سورهٔ رعد :

وَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ یُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ . إِلَیْهِ أَدْعُوا وَإِلَیْهِ مَآبِ.

ترجمه : آن اهل کتاب کایمان دارند قرآن شنوند شادان گردند لکن بعضی ازین گروهان باور نکنند که رحمن شنوند . بگوا که مرا اودیگران را فرمان دادند تاجاندارند تشبیه نکنند، اورا پرستند بروزپسین ایمان دارند بازو خوانم تازنده باشم اقرار که مرا باز آن جهان آرند . ص۱۱۲

آیهٔ ۱۳ سورهٔ ابراهیم :

وَقَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِینَ .

ترجمه : کافران گفتند فا رسولان واما دوکار یکی بکنید کافر گردی چنانکه ماییم یانیز بخواری پشت بدهید . زالله دروقت وحی آمد که صبری بدهید شتاب مکنید ما ایشان راهلاك گردانیم . ص۱۲۵

آیهٔ ۲۱ سورهٔ ابراهیم :

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِیعاً فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِینَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَیْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَیْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِیصٍ.

ترجمه : آن روز که همه خلق بیرون آیند ، ضعفا بشنوکان روزچه گویند متبوعان را که ما تبع بودیم شما درخواهید تاوا برون آرند . گویند گرما را برون آرند ما درخواهیم تاتان برون آرند ، ارصبر کنیم اربانگ برداریم واجب نکند که ما [ن] برون آرند . ص۱۲۲

نمونهٔ ترجمه‌های آزاد و نابرابر با اصل

آیهٔ ۸۲ سورهٔ یونس :

ویحقّ اللهُ الحقَّ بکلماتِه ولوکَرِهَ المُجرِمُونَ

ترجمهٔ لفظ بلفظ : خداوند حق را بسخنان خویش پایدار سازد اگرچه گناهکاران ناخوش دارند .

ترجمه در این کتاب : الله حق را ظاهر گرداند گرچه شما باورنداری.

ص ۶

آیهٔ ۸۳ سورهٔ یونس :

فَما آمَنَ لموسیٰ اِلاّ ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِه عَلیٰ خَوْفٍ مِنْ فِرعَوْنَ ومَلائِهِم اَنْ یَفْتِنَهُمْ وَإنّ فِرْعَوْنَ لعالٍ فیِ الاَرْضِ وانَّهُ لَمِنَ المُسْرِفینَ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : کسی به موسی نگروید مگر فرزندانی از قبیلهٔ او بسبب ترسی که از فرعون واتباعش داشتند که بیازارندشان وهمانافرعون در زمین سروری یافته واز گردنکشان وستمکاران بود.

ترجمه دراین کتاب: زان‌قوم‌هیچ کس ایمان‌نیاورد مگرمردانی‌یا کودکانی چند ، از جانب ام ز قوم او بودند پیمان پیمان پنهان بگرویدند . فرعون در مصر گردنی بود ، ناباکی بود زو بترسیدن .

ص ۷-۶

آیهٔ ۹۵ سورهٔ یونس :

وَلاتَکونَنَّ مِنَ الّذینَ کذّبُوا بآیاتِ اللهِ فتکونَ مِنَ الخاسِرینَ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : البته مباش از آن کسان که آیات خداوند رابدروغ دارند که از زیانکاران خواهی شد .

ترجمه در این کتاب : زان قوم مباش که‌نه بکارند زیرا که هلاك از تو برآید .

ص۱۱

آیهٔ ۹۶ و ۹۷ سورهٔ یونس :

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لايؤمنون + وَلَوْ جاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتّى يَرَوُا الْعَذابَ الأَلِيمَ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : البته آنان که سزاوار حکم (عذاب) خدای‌اندایمان نمی‌آورند + اگرچه برایشان همه نشانه‌ها درست آید تا عذاب دردناك را به چشم خویش ببینند .

ترجمه در این کتاب: قومی که الهشان براند شومان باشند ایمان‌نیارند ار آیاتم جمله ببینند مگر دربأس یکی نگروند .

ص ۱۱

آیهٔ ۹۲ سورهٔ هود :

قالَ يا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَراءَكُمْ ظِهْرِيّاً إِنَّ رَبِّي بِما تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفت (شعیب) ای‌قوم آیا طایفهٔ من گرامی‌تر است‌بر شما از خدای و خدا راپشت سر نهادید و فراموش کردید همانا پروردگارمن بدانچه شما می کنید آگاه است .

ترجمه در این کتاب : گفتا ز خدای‌تان شرم بادا ، شما می‌اورا حرمت ندارید فرمانش را واپس نهادید شما زان نیستین کارزم دارید ، تخلیط شما خلق نداند خالق داند .

ص ۴۶

آیهٔ ۱۰۳ سورهٔ هود :

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الآخِرَةِ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَذٰلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : همانا در آن (هلاك بدکاران) نشانه‌ای است‌برای آن کس که از عذاب آخرت بترسد آن روزی است که‌همه مردمان گرد آیند و روزی است (جزا) دیدنی.

ترجمه در این کتاب : این‌قصه‌ها هشیارعاقل را که برویده بود پیر گرداند:
از واقعه بسیار بیندیشد ، تا قیرسر را چوشیر گرداند . آن روز که همه حاضر باشند ، برخی رویها چو قیر گرداند .

ص ۴۹

آیهٔ ۱۰۴ سورهٔ هود :

وَمانُؤ ِخِرُهُ اِلاّ لاَجَلٍ مَعْدُود.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : و آن را (روز قیامت را) بتأخیر نمی‌افکنیم‌مگر برای زمانی شمرده و تعیین شده .

ترجمه در این کتاب : چووقت عمل سابق زیبد ، هنگام جزا لاحق‌زیبد

ص ۴۹

آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ هود :

یَوْمَ یأتِ لاتَکَلَّمُ نَفسٌ الاّ بِاِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شقیٌ وسعیدٌ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : روزی فرا رسد که در آن هیچکس سخن نگوید مگر بفرمان او (خدا) پس از آنان برخی بد روزگار وپاره‌ای نیك‌بخت‌باشند.

ترجمه در این کتاب: بی اذن یك تن سخن نگوید ، هیچ کس بمحال چیزی نجوید . هرکه او در دین یك لخت باشد ، فردا آنجابدبخت باشد . هرکه او اینجا توحید برزد ، فردا آنجا سعید خیزد .

ص ۵۰ — ۴۹

آیهٔ ۱۴ سورهٔ یوسف :

قالوا لَئِنْ اَکَلَهُ الذِّئبُ ونَحْنُ عُصْبَةٌ اِنّا اِذاً لَخاسِرُون .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفتند اگر او راگرگ بخوردباوجود نیرومندی ما در آن صورت زیانکاران خواهیم بود .

ترجمه در این کتاب : رسوا کاراگر کودکی را زمیان ماگرگ ببرد. بربر ما بود اگر چنین بود ، باید که پدر چنین نگوید . خوش گردید ، گفتا: شما دانید لکن زینهار که‌زوش واز آرید .

ص ۶۱

آیهٔ ۳۷ سورهٔ یوسف :

قالَ لایَأْتیکُما طعامٌ تُرْزَقانِهِ اِلّا نَبَّأْتُکُما بِتَأویلِهِ قَبْلَ اَنْ یَأْتِیَکُما ذلِکُما مِمّا عَلَّمَنی رَبّی اِنّی تَرَکْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لایُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَهُمْ بِالآخرةِ کافِرون.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفت پیش از آنکه طعام برای شما آورند وبخورید من شما را از تعبیر آن (خواب) آگاه می‌سازم قبل از آن که بسرتان آید ، این ازآنهاست که پروردگارم مرا آموخته‌است چه من آیین گروهی راکه‌بخدای نگرویده و بجهان دیگر کافر بودند ترك گفتم .

ترجمه در این کتاب : گفتا یك مسأله از من بشنوید تا بود که بمن هر دو بگروید تعبیر رؤیا هر کس داند ، تعبیر در یاد رسول داند . شما را هر دو طبق نیارند که نه یاد کنم که می‌چه آرند ، می‌چند آرند ، چگونه آرند ، بذره‌ای کم نه‌بیش که آرند . این علم مـرا الله دادست ، ایـن غیب بود تا بگروند . من بیزارم از آن طریقت که ببار خدای ایمان ندارند بثواب وعقاب اندر قیامت اقرار ندهند و کفر آرند . ص۷۱-۷۰

آیهٔ ۳۹ سورهٔ یوسف :

یا صاحِبَیِ السِّجْنِ ءَ اَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللهُ الواحِدُ القَهّار.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : ای هم زندانان من آیا خدایان پراکنده و متعدد بهترند یا خدای یگانهٔ قهار .

ترجمه در این کتاب: هم‌زندانی چون هم دبیرستانی یك دیگر راحرمت دارند من می‌شمارا مسأله‌ای پرسم که‌چون راست گویند جواب دانند خدایی میهین دیگر کیهین از مس بکنند از زر بزنند با آن قاهر که بکس نماند مـر واحد را بیت بندهد . ص ۷۱

وَما اُبَرِّیُٔ نَفْسی اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلّا ما رَحِمَ رَبّی اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ .

ترجمهٔ‌لفظ بلفظ: نفس خویش‌را ازبدی‌مبرا نمی‌سازم که‌نفس‌فرمان‌دهنده

به بدی است مگر بر آن کس که پروردگار من رحمت آورد ، همانا خدای من آمرزنده ومهربان است .

ترجمه در این کتاب : این نفس را ویرا بایست هرچه می‌خواهید مرا بگویید مگر این که که عصمتی بود ، از رحمت وی نومید مباشید .

ص ۷۶

آیهٔ ۱ سورهٔ رعد :

المر تِلكَ آیاتُ الْکِتابِ والّذی اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبّكَ الحقُّ و لکنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لایُؤْمِنُون .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : المر ، اینست آیات کتاب وآنچه فرستاده شد بتواز پروردگارت حق است ولیك بیشتر مردمان نمی‌گروند .

ترجمه در این کتاب : المر مراست ملکت ، این را پس از آن زماست رحمت ، آیات کتاب در هردو حجت ، بتو فرستادند از خداوندت ، این‌نامهٔ حق برحقیقت . بیشتر مردمان می بنگروند و آن نیست مگرحماقت .

ص ۹۷

آیهٔ ۶ سورهٔ رعد :

وَ یَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الحَسَنَهِ وَ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمْ المَثُلات وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُومَغْفِرَةٍ لِلنّاس عَلیٰ ظُلْمِهِمْ و اِنَ رَبَّكَ لَشَدیدُ آلعِقابِ .

آنچه باید ترجمه شود : و بشتاب می‌خواهند از توبدی را پیش از خوبی‌وبدرستی که گذشت پیش‌از ایشان‌عقوبتهاو پروردگارتو صاحب‌بخشایش است مردمان را بر ستمشان وهم پروردگارت سخت عقوبت است

ترجمه‌دراین کتاب : بعذاب خدای می‌شتاوند، گویند ما را نیکی‌نسازد، آن قوم از پیش مثله گشتند ارباز آیند وافا پذیرند ار نیز عقاب سخت بینند .

ص ۱۰۰

آیهٔ ۱۰ سورهٔ رعد :

سواءٌ مِنْكُمْ مَنْ اَسَرَّ القَوْلَ وَمَنْ جَهَرَبِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخفٍ بِاللّيل وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ.

آنچه باید ترجمه شود : یکسان است از شما کسی که پوشید گفتار را وکسی که آشکار کرد آنرا و کسی که بشب پنهان است و آشکار است بروز .

ترجمه در این کتاب : پنهان گویند یا بانگ بردارید در صحرابود یا کنج خانه الله در ازل جمله دانست ، او نیست و هست هر دو داند .

ص ۱۰۱

آیهٔ ۲۶ سورهٔ رعد :

اللهُ يَبْسُطُ الرِّزقَ لِمَنْ يَشاءُ وَيَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنياو مَاالحَيٰوةُ الدُّنيا فِى الاخِرَةِ الّامَتاعٌ .

آنچه باید ترجمه شود : خداوند فراخ می‌گرداند روزی را از بهر آنکه خواهد وشاد شدند به زندگانی دنیا و زندگی دنیا در آخرت جز متاعی ناقابل نیست .

ترجمه در این کتاب : تفاوت‌درعطا نشان‌حکمت بود ، هر کس کاو را دنیا زیادت بود او شادتر بود زنجا که عادت بود واجب آن بود که شادی بطاعت بود چه درآخرتش بسی مثوبت بود . آنجا که بهشت ، دنیا چه‌ارزد ، مهتر آن بود که فردا درحمت بود.

ص۱۰۷

آیهٔ ۲ سورهٔ ابراهیم :

اللهِ الَّذی لَهُ مافِى السَّمواتِ ومافِى الاَرضِ وويلٌ لِلْكافِرينَ مِنْ عَذابٍ شَديد.

آنچه باید ترجمه شود: خداوندی که‌هرچه در آسمانها و در زمین است او راست و وای برکافران از عذاب سخت .

ترجمه در این کتاب : هرچه در عالم جمله مراوراست عذاب شدید جاحد او راست . ص۱۱۶ -- ۱۱۵

آیه ۴ سورهٔ ابراهیم :

وماأرسلنا من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم فيضل الله من يشاء ويهدي من يشاء وهو العزيز الحكيم .

آنچه باید ترجمه شود : نفرستادیم پیامبری را مگر بزبان قومش تابیان کند برای ایشان پس گمراه می کند خداوند آنرا که می خواهد وهدایت می کند آنرا که می‌خواهد و اوست چیرهٔ درست کردار .

ترجمه در کتاب حاضر : نفر ستادیم ما رسولان الا در لغت مانندامت تا می‌داند آنچه می‌شنود، زوتر برگردد از ضلالت، ای بستیهید خود درضلالت قبول نکند ازو هدایت او را بادا هرچش مشیت ، عزیز حکیم فردا بـی شك حکمش بکند بروفق حکمت . ص ۱۱۶

نمونهٔ ترجمه‌هائی که به‌صورت نقل به‌معنی است همراه با کاهش و افزایش‌های تفسیری

آیهٔ ۶۵ سورهٔ یونس :

ولا يحزنك قولهم ان العزة لله جميعا هو السميع العليم.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : سخن آنان ترا اندوهگین نسازد همانا هر عزتی بتمامی خدای راست او شنوا و داناست .

ترجمه در این کتاب : «اندوهگن مباش که عزت‌ما راست ارچه‌ایشان تشبیه می کنند ما اشنوائیم گفتارشان را ، ما داناییم بهر چه بکنند » ص ۴ که ملاحظه می‌شود جملهٔ «ارچه تشبیه می کنند » در آیه نیست و مترجم برای‌روشنی بیشتر به آن افزوده است .

آیهٔ ۸۴ سورهٔ یونس :

وقال موسى ياقوم ان كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا ان كنتم مسلمين .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : موسی گفت ای قوم اگر بخدای گرویده‌اید و

مسلمانانید بر او توکل کنید.

ترجمه در این کتاب: [موسی] ایشان را گفت: اگر بگرویدی، توکل داری، اگر مسلمانی‌از بار خدای نومید مباشید هرچه‌تان بایدجمله ازوخواهی

ص ۷

آشکار است که دو جملهٔ آخر اضافی است یعنی: «از بارخدای نومید مباشید، هرچه تان باید جمله از او خواهی» در آیه نیست.

آیهٔ ۹۰ و ۹۱ سورهٔ یونس [۱]:

وَجاوَزْنا بِبَنی اِسرائیلَ البَحْرَ فأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وجنُودُهُ بَغْیاً وعَدْواً حتّی اِذا اَدْرَکَهُ الغرَقُ قالَ آمَنْتُ اَنَّهُ لااِلهَ اِلاّ الّذی آمَنَتْ بِهِ بَنوا اِسرائیلَ واَنا مِنَ الْمُسْلِمینَ آلآنَ وقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وکُنْتَ مِنَ المفْسِدِینَ.

ترجمهٔ لفظ‌بلفظ: بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس فرعون و لشکریانش به قصد ستمگری ودشمنی درپی‌آنان افتادند تا چون هنگام غرق‌او رسید گفت ایمان آوردم بدین که جز آن کسی که‌بنی اسرائیل بدوگرویده‌اند خدایی نیست و من از گردن نهندگانم + اینك (ایمان آوردی) در حالی که پیش از این نافرمانی کردی و از بدکاران بودی.

ترجمه در این کتاب: بنوا اسرایل در پیش بودند بدان دریاشان‌گیاره کردیم، فرعون و جنود درقفا بودند، آن بی‌دینان را غرقه کردیم، چو کرد آن آب آهنگ فرعون. گفتیم بدار تا بکولیم، بآواز بلند توحید آورد، اسلام آورد. گفتیم نپذیریم + این وقت ترابی شك بأس است، چو مجبر باشی قولت نشنویم. عاصی بودی از پیش و مفسد، دعوی کردی تا بر تو شمریم حتی در دعای موسی خبر داد، حتی اینجا و از آن مخوانی. ص ۹

بطوری که ملاحظه می‌شود اضافات تفسیری آن بسیار است و از فرط آشکاری بی نیاز از ذکر و تکرار.

---

(۱) بعلت ارتباط با یکدیگر هردو آیه آورده شد.

آیهٔ ۶ سورهٔ هود :

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللهِ رِزْقُهَا وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا کُلٌّ فِی کِتَابٍ مُبِینٍ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست و اوجایگاه دائم و موقت‌او رامی‌داند و همه‌در نوشته (ازلی) آشکارا ثبت است.

ترجمه در این کتاب. جنبنده مدان تو درزمین یکسر الا برما کاو را بداریم آنجا کاو بود زنجا که آید بکل مکان ازو خبر داریم روزی همه را جریده داریم، موری بمثل ضایع نگیاریم. ص۱۸

آیهٔ ۷۷ سورهٔ هود :

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَقَالَ هَذَا یَوْمٌ عَصِیبٌ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : و چون فرستادگان ما به لوط وارد شدند به‌سبب آنان پریشان خاطر و دلتنگ شد وگفت این روز سختی است.

ترجمه در این کتاب : رسولان زنجا برلوط رفتند، بدان زیبایی ازدر درّفتند. بسبب ایشان اندوهگن گشت چنانکه از آن او تنگ‌دل گشت گفتا که بروی ما چه آمد، امروز بر ما بنگر که آمد. ص۴۰

آیهٔ ۸۶ سورهٔ هود :

بَقِیَّتُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ وَمَا اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : آنچه خدا بر شما باقی‌گذارد. بهتر است اگربخدا ایمان دارید من نگهبان شما نیستم.

ترجمه در این کتاب : برکةالله شما را بهتر در هر دو جهان اگربگروید نه نگه وانم تامن نگه دارم شما خود از خود انصاف بدهید.

ص ۴۳

آیهٔ ۹۱ سورهٔ هود :

قالوا یا شُعَیْبُ مانَفْقَهُ کثیراً مِمّا تَقُولُ و اِنّا لَنَریكَ فینا ضَعیفا ولَوْلا رَهْطُكَ لَرَجَمْناكَ وما اَنْتَ عَلَیْنا بِعَزیزٍ .

ترجمهٔ لفظ‌بلفظ : گفتند یا شعیب بسیاری از آنچه می‌گویی‌ما نمی‌فهمیم و ترا در میان‌خویش ناتوان می‌بینیم‌واگر ملاحظه طایفه‌ات نبود قطعاسنگسارت می‌کردیم وترا نزد ما عزت و احترامی نیست .

ترجمه در این کتاب : گفتند کز ده که می‌بگویند بیشتر آن است که یاد نگیریم می‌پنداری‌که تو کسی ؟ ما جمله ترا بکس نداریم . ماقوم ترا آزرم داریم ارنیز ترا بسنگ بکشیم . نه ای تو عزیز بر هیچ‌کس از ما آزرمی را می‌فاگیاریم . ص ۴۶ - ۴۵

آیهٔ ۶ سورهٔ یوسف :

وکذلِكَ یَجْتَبیكَ رَبُّكَ ویُعَلِّمُكَ مِنْ تاویلِ الأحادیثِ ویُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكَ وعلی‌آلِ یَعْقوبَ کَما‌اَتَمَّها عَلیٰ اَبَوَیْكَ مِنْ‌قَبْلُ ابراهیمَ و اِسحقَ انَّ رَبَّكَ عَلیمٌ حَکیمٌ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : بدین‌گونه پروردگارت ترا برگزیند و تأویل‌سخنان و خواب بتو بیاموزد و نعمتش را برتو و خاندان یعقوب تمام کند همان گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحق تمام کرد همانا پروردگار تودانا و درست کردار است .

ترجمه در این کتاب : گفتاد یادگیر تاشاد بباشی ، چنانکه دیدی‌بیاد ، بینی الله ترا خود برگزیند نبوت و علم هر دو بتو دهد . از نعمت اوبرخوردن بینی ، آل یعقوب بتو نیازند چنانکه از پیش برعم وجدت تمام بکرد ، بر تو بکند این بار خدای تو حکیمست چو بنماید بی‌شك بکند .

ص ۵۹ — ۵۸

آیهٔ ۸ سورهٔ یوسف .

اِذْ قالوا لَیوسُفُ و اَخوه اَحَبُّ الی اَبینامِنا ونَحْنُ عُصْبَةٌ انَّ اِباانا لَفی ضَلالٍ مبینٍ .

ترجمهٔ لفظ بلفظ : هنگامی که گفتند (برادران یوسف) دربارهٔ یوسف و برادرش که او نزد پدرمان بیشتر از ما مورد محبت است با آنکه ما بزرگتر و نیرومندتریم همانا پدر ما در گمراهی آشکار است .

ترجمه در این کتاب : گفتند یوسف وا ابن‌یامین برما باما ازما بچربند، ما مردانی بزرگ گشته . ایشان او را از ما ببرند در دوستی‌شان ازحدبرفتست، این مسألهٔ ما کاری رفتست .

ص ۵۹

آیهٔ ۲۵ سورهٔ یوسف :

واستَبَقا الباب وَقَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُر والْفَیا سَیِّدَها لَدیَ الباب قالَتْ ماجزاءُ مَنْ ارادبِاَهْلِكَ سُوءاً الاّ انْ یُسْجَنَ اوَ عذابٌ الیم.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : هر دوبجانب در شتافتند پیراهنش (پیراهن‌یوسف) از پشت بدرید و درآن حالت شوهرزن را بر در خانه یافتند ، زن گفت‌چیست کیفر آن کس که دربارهٔزنت قصدبد کندجز بزندان افکندن یا شکنجهٔدردناك؟!

ترجمه در این کتاب : یوسف بگریخت آن زن بتك خاست جامش بگرفت از پس بدرید . کدخدای آن زن در وقت رسید هر دو را دید رویش بگردید . زلیخا گفت چنین نیکو بود مرا واچنین در خانه بگیاری؟ بزندانش فرست یا شکنجش کن نیگر زود زود دست بندارید .

ص ۶۶ ـ ۶۵

آیهٔ ۷۷ سورهٔ یوسف :

قالوا انْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ اخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَاَسَرَّها یوسُفُ فی نَفْسِهِ وَلَمْ یُبْدِها لَهُم قالَ انْتُمْ شَرٌّمکاناواللّهاعلَمُ بِماتَصِفُون.

ترجمهٔ لفظ بلفظ : گفتند اگر این دزدی کرد برادرش نیز پیش ازین

دزدی کرده است. یوسف این‌سخن را هم در دل بداشت و بر آنان آشکار نکرد گفت شما در بد موقعی قرار دارید و خداوند بدانچه نسبت می‌دهید داناتر است.

ترجمه در این کتاب: چو برادرانش آنرا بدیدند فروماندند بنگرچه گفتند: اگر می‌راست‌گویید مریوسف را بدزدی بگرفتند گفتند از پیش بتی بدزدید، وقتی کمری بر میانش بگرفتند مگر این نیز همان عمل دارد. صاحب خبران این وا بگفتند. یوسف بشنید خود رانگه داشت‌آشکار نکرد آنرا که گفتند. گفتا: ز شما تا او درگردد، خدای به‌داند هر آنچه‌گفتند.

ص ۸۴

آیهٔ ۲ سورهٔ رعد:

اللهُ الّذی رَفَعَ السَّمٰواتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی العَرْشِ و سَخَّرَ الشَّمْسَ و القَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمّیً یُدَبِّرُ الْاَمْرَ یُفَصِّلُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: خداست آنکه آسمانها را چنانچه می‌نگرید بی‌ستون برافراشت پس مستولی شد برعرش و مسخر کرد آفتاب و ماه را هریك بزمانی معین درگردشند، تدبیر کار می کند و آیات را بیان می کند باشد که شما به‌دیدار پروردگارتان یقین کنید.

ترجمه در این کتاب: آسمانها را بی ستون برداشت بهُش نگری تا هیچ ستون هست. پس راست بکرد آسمان برعرش؛ این استقرار از اوصاف عرشست. این شمس و قمر مسخّرانند منازل‌شان را نام بُردست. تدبیر کند فرمانها را چنانك کاز پیش تقدیر کردست. جدا بکند منهی ز مأمور، حرام ز حلال جدا بکردست تا بخزایش (بخداییش) قطعاً بگروید اقرار دهی چنانکه‌گفتست.

ص ۹۸-۹۷

آیهٔ ۸ سورهٔ رعد:

اللهُ یَعْلَمُ ما تَحْمِلُ کُلُّ اُنْثیٰ و ما تَغیضُ الارحامُ و ما تَزْدادُ وَ کُلُّ شیءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدار.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: خدا می‌داند آنچه هرماده‌ای بدان آبستن است و آنچه می کاهد رحم‌ها و آنچه می‌افزاید و همه چیز نزد او به‌اندازه معین است.

ترجمه در این کتاب: خدای ایشان را بی شك داند که می‌فا بستند الله داند، ار ناقص بود ار بودکامل، ار واحد بود اگر عدد داند؛ هرآنچه که نام شیء برو اوفتد زکمّیت آن خدای خبر دارد.

ص ۱۰۰

آیهٔ ۳۲ سورهٔ رعد:

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: بتحقیق استهزا کرده شد به فرستادگان پیش از تو پس‌مهلت دادم به‌آنان که کافر شدند و بعدگرفتمشان پس چگونه باشد عقوبت من.

ترجمه در این کتاب: عجب بمه مان اربرتو خندند زیراکه آنان کز پیش بودند با رسولانم همی عمل کردند. گفتم: بگیاری تا بخندند بسر بگیرمشان وا نخندند، معلوم بکن تا حالشان چو شد چو عقاب الیم ما بدیدند.

ص ۱۱۰-۱۰۹

آیهٔ ۳۹ سورهٔ رعد:

يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ.

ترجمهٔ‌لفظ بلفظ: محو می گرداند یا برجای می‌دارد خدا آنچه خواهد و اصل کتاب نزد اوست.

ترجمه در این کتاب: املاکردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم وا بمحاییم بسبب تو به طاعت بنبیسیم اصول کتب بکس ندادیم ازنسخت اصل وا بمحاییم.

ص ۱۱۳

آیهٔ ۱۸ سورهٔ ابراهیم:

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: مثل آنان که کافر شدند به‌پروردگارشان کردارشان چون خاکستری که باد بسختی بآن بوزد در روزی طوفانی قادر نباشند از آنچه کسب کرده باشند برچیزی آن است آن گمراهی دور.

ترجمه در این کتاب: کافران خود را بباد دادند چون رضای خدای زدست بدادند. کردارهاشان بسان خاکستر درباد غری بباد بردادند چنانکه از آن ذره‌ای نماند فردا[ی] خود را این وا نهادند ضلال بعید مانند این بودکه دوری بشوند فادید نیایند.

ص ۱۲۲–۱۲۱

آیهٔ ۲۳ سورهٔ ابراهیم:

وَاُدْخِلَ الَّذِینَ آمنوا و عَمِلوالصّالِحٰاتِ جَنّاتٍ تَجْری مِن تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ خالِدین فیها بِاِذْنِ رَبِّهِم تَحِیَّتُهُم فیها سلامٌ.

ترجمهٔ لفظ بلفظ: و درآورده می‌شوند آنان که گرویدند و کارهای شایسته کردند در بوستانهایی که جویبارها از زیرشان روان است جاودانان در آن باجازهٔ پروردگارشان درودشان در آنجا سلام است.

ترجمه در این کتاب: همان روز آن را که متقیان باشند باذن‌الله در جنان آرند در آب روان سایهٔ درختان پرخیز کاران‌تان جاودان باشند، تحیّت آرند فریشتگان‌شان، بایك دیگر دوستان باشند.

ص ۱۲۴

دربارهٔ مترجم کتاب

آنچه تا کنون از حاصل کار این مترجم بدست افتاده کتاب حاضر است که مجموع آیات قرآنی و ترجمهٔ فارسی آنها براساس نسخهٔ خطی ۲۳۰ صفحه است و چنانکه در قسمت افست شدهٔ آن می‌توان دید در سراسر کتاب اشارتی به‌نام و نشان مترجم نیست. شاید اگر روزگاری موانع فعلی استفاده از نسخ خطی کتابخانهٔ آستان قدس رضوی برطرف شود، بتوان احیاناً به‌مجلداتی دیگر از این ترجمهٔ نفیس دست یافت وچه بسا که بمدد آنها بتوان مترجم سخندان سجع گوی موزون طبع را شناخت.

کاری که اکنون در این باره می‌توان کرد توسّل به‌حدس و گمان است

به‌اتکای قرائن موجود درمتن که به‌علت محدودیت کار مترجم اندك است(چه در ترجمهٔ آیات قرآنی مجالی و مناسبتی نیست که‌کسی ازخویشتن سخن‌بگوید) طرز ادای سخن و مختصات لهجه‌ای حاصل ازمطالعهٔ کتاب باین حدس منتهی می‌شود که شایدمترجم مردی باشد ازمشرق ایران واحتمالاً از مردم‌ماوراءالنهر. قرائنی که این حدس راسبب آمده بقرار ذیل است:

اختصاصات لهجه‌ای

الف ـ مؤخر آوردن فعل آنجاکه باید مقدم‌باشد: «روشنائـی چشم جـان پدر **گفت** اندوه پدرت فراسرآمد» ص ۹ س ۸ـ۷

این گونه استعمال‌فعل خاصه در سوم شخص مـاضی نقلی در لهجهٔ مردم بخارا متداول است و نمونهٔ آن را در رسالهٔ «ترجمهٔ طالبین و ایضاح سالکین» از مجموعه خطی‌شماره ۴۸ کتابخانهٔ بودلیان اکسفورد اثرخواجه محمد عوض بخاری به‌وفور می‌توان دید این رساله در مجلهٔ فـرهنگ ایـران زمین شمارهٔ بهار و تابستان سال ۱۳۳۹ درج شده است و از آنجاست: «اللهتعالـی را در روز قیامت به‌چشم سردر وقت دیدن بی مثل و بی مانند و بی مکان و بی زمان و بی جهت نمودار می‌شود. لیك از بعضی از عزیزان منقول شده است کـه در دنیا دیدن هم جایز است **گفتین** [۱]. اما در خواب دیدن را بعضی از مجتهدیـن **قبول‌کردین** جایز است **گفتین** [۲].»

ب ـ اشبـاع ضمـه بصـورت واو: «بنی اسرایل رابدادیم روزی حلال در باغ **خورّم**» ص ۱۰ س ۷ـ۶

ایضاً: «تا خورد و بزرگ بخدای، اسلاف مـا بت پـرست

(۱) دکتر مارین موله مصحح این رساله بعلت‌آشنا نبودن به‌لهجهٔ بخارائی درآن اشتباهاتی از جمله در مورد چگونگی استعمال افعال مـرتکب‌گردیده است که‌یکی‌ازآنهاتغییر «گفتین» به «گفتند» است که‌خطاست و دیگر بردن افعال‌آخر جمله که‌سبك سخن و لهجهٔ مردم بخارا است به‌آغاز جملهٔ بعد. برای‌ملاحظه‌تمامی بحث در این موضوع رجوع شود بـه‌کتاب «لهجهٔ بخارائی» نـوشتهٔ نگارنده ص ۱۵ـ۱۲

(۲) مجلهٔ فرهنگ ایران زمین سال ۳۹ ص۷۷ـ۷۶

بودند» ص ۲۴ س ۳-۲

چنانکه در کتاب لهجهٔ بخارائی اشاره کرده‌ام تصور می‌رود که اشباع این قبیل ضمه‌ها لااقل در مشرق ایران عمومیت داشته است چه شواهدی در متون فارسی وجود دارد که این نظر را تأیید می‌کند از جمله: در تاریخ سیستان (ص۹۸) هنگام برشمردن شهدای کربلا می‌نویسد: «... ومحمدبن عبدالله‌بن‌جعفربن ابی‌طالب و عبدالله‌بن جعفربن ابی‌طالب و... بیش از این از **خوردان** و بزرگان که به‌نام ایشان قصه دراز شود»

دقیقی بنابرضبط فرهنگ‌اسدی (ص ۱۶۱ چاپ دکتر دبیرسیاقی) بجای بُن«بون» آورده است:

موج کریمی برآمد از لب دریا رنگ همه لاله‌گشت ازسر تا بون

در ترجمهٔ مسالك‌الممالك اصطخری (ص ۳۰۷ چاپ لیدن) ونسخهٔ‌خطی همین کتاب درکتابخانهٔ‌مجلس‌شورای ملی به‌شمارهٔ ۱۴۰۷ پل به‌صورت «پول» آمده است وهمین‌گونه است در ویس ورامین (چاپ دکتر محجوب صفحات ۱۲۳/۶۲/۵۵/۴۹/۴۲/۳۸):

دوکردی شوی هردواز تو پدرود چه‌ایشان‌وچه **پولی** زان سوی‌رود

به‌روزت شیرهمراه وبه‌شب غول نه‌آبت راگذر نه رود را **پول**

بشد یارو مرا ناکرده پدرود چه‌این‌پندوچه **پولی** زان‌سوی‌رود

کلمهٔ«دزفول» هم شاهد دیگری است برصورت معرب شده «**دزپول**» که به‌تلفظ امروزین«دزپل» باشد[1]. درکتاب تذکرةالمشایخ جزء مجموعهٔ خطی که در ۸۷۷ هجری نوشته شده و اینك درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است. *Supp. Pers. 1356* در سند خرقهٔ مشایخ‌آمده است: «اما شیخ رضی‌الدین علی لالاطریق انزوا و خلوت از شیخ مجدالدین بغدادی گرفته است و خرقهٔ هزار میخی از دست او پوشیده واو از دست شیخ نجم‌الدین کبری خرقهٔ اصل از دست شیخ‌الوری اسماعیل‌بن حسین **دزپولی** خوزی دارد»

(۱) برای ملاحظه سایر شواهد رجوع‌شود به: کشف‌المحجوب هجویری ص۱۵۵ اورادالاحباب‌ورق۱۴۵b و۱۵۳a- اسرارالتوحید ص۷۲ و ۷۶ و ۸۰ و ۱۰۵- قصص الانبیاء چاپ‌حبیب‌یغمائی‌ص۷۵، قصص قرآن مجید برگرفته‌ازتفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی ص۲۱۶ و ص۴۱۷ چاپ‌دکتریحیی‌مهدوی

ایضاً ـ در صفحهٔ 2346 همین کتاب در گذرگاه مشایخ دو بار دیگر این کلمه بکار رفته است: الف: «شیخ اسماعیل قصری دزفولی خوزی مدفون است در. به‌کسر دال و سکون زا و ضم با پس آن واو و سکون لام شهریست در خوزستان و قصر محلی است از دزپول»

ب ـ «ابوالقاسم بن رمضان مولود (کذا بجای مولد) و منشاء وی از خراسانست و مدفون است در خوزستان در موضعی که آنرا چهار آسیاب می‌گویند میان ششتر و دزبول».

این نکته نیزشایان یادآوری است که اشباع ضمه به‌صورت واو در لهجهٔ مردم بخارا غلبه‌دارد ازاین‌رو با ملاحظهٔ ضمه‌های‌اشباعی بخارائی بودن‌صاحب ترجمه‌بیشتر به‌ذهن متبادر می‌شود.

ج ـ اشباع کسره به‌صورت «ی» نیگر بجای نگر «ارچه سقط‌گویند نیگر کس را جواب ندهی» ص۱۴ س ۱۹ـ۱۸

میهین[1] بجای مهین «میهین‌ترین‌شان‌گفت شما دانید» ص۸۵ ص۸

در این مورد حتی کسرهٔ اضافه نیزگاهی به‌صورت«ی» نوشته شده‌است: «حدیث یوسف کاری[2] خدای بود» ص۷۷ س۱۲

دـ استعمال فتحه بجای کسره[4]: « جمله مردمان بِتَو نگروند» ص۹۲ س ۱۳

هـ ـ بکار بردن‌کسره بجای «ی» در پاره‌ای ازموارد مانند مِوَه به‌جای میوِه:

(۱) این کلمه بهمین صورت یعنی «میهین» دربعضی متون‌کهن مانند قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی وجود دارد از جمله در صفحات: ۱۶، ۱۷، ۷۳، ۱۷۶ و حتی «کیهین» هم‌بجای «کهین» در ص۱۷۳

(۲) در بسیاری از کتب‌کهن این استعمال وجود دارد از جمله در قصص قرآن‌برگرفته‌ازتفسیرسورآبادی‌صفحات۱۹، ۶۵، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۶، ۳۵۵ وشواهداز کتب مختلف را درکتاب «لهجهٔ بخارائی» ص۵۹ـ۴۹ چاپ دانشگاه مشهد می‌توان‌دید.

(۳) برای اطلاع از سابقهٔامروسایرشواهد رجوع شود به «لهجهٔ بخارائی» ص۴۷ـ۴۵،سبک شناسی بهار ج ۱ ص۳۸۳ـ۳۸۲ ـ تاریخ سیستان ص۲۸۲ـ کلیات شمس‌با تصحیح‌فروزانفر ج ۱ ص ۸ ومقدمهٔ کلیات شمس ج ۱ ص ح صویو.

«از **هرمویی** چه سرخ وچه زرد، تروش وشیرین از خشك وزتر انـدك و بسیار او کرد» ص۹۸ س۸–۶

در بخارا و قسمتی از ماوراءالنهر هم بدین صورت تلفظ می‌شود یعنی «مـِوَه» بجای «میوه» اما «ترش» را بخارائیان «تورش» استعمال می کنندحال آنکه درمتن حاضر «تروش» آمده است بـرابر باتلفظ مردم خراسان.

و- حذف«ر»ازحرف اضافهٔ «در»: «در بـام و دَشام (= درشام) نماز واجای آر» ص ۵۳ س۱

بسانیز جفا از پس آن روز دَروی (= در روی) برادرش درگفتید ص۸۸ س۹–۸ شومی دَرسد (= در رسد) در خان ومان‌شان ص۱۰۹ س۱۰

این گونه حذف «را» در کتاب «بستان‌العارفین وتحفةالمریدین» مصحح اینجانب و چاپ دانشگاه تهران هم دیده می‌شود از جـمله: «انس‌بـن مـالك روایت می کندکه پیغامبرگفت صلی‌الله علیه: در امتان‌پیشین مردی بـود نام وی مورق، عبادت نیکو کردی. وقتی در نماز بود، شهوت مردمان بروی غلبه‌کـرد و بی طاقت ماند تا نماز بروی بریده شد ازان خشم‌آمدش بـرای‌خدا عزوجل.زه کمان‌بگرفت و **دخایهٔ** خویش‌نهاد و می کشید تا بگسست وازان ولایت‌بولایتی دیگر شدکه‌مردم وی را ندانستندی و بعبادت مشغول‌گشت» ص۲۷۸

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سور آبـادی نیز ایـن‌طرز استعمال فراوان وجود دارد از جمله:

«... گفت‌ **دَراه** مصرچاهی‌است برراهگذار کاروان،اورادرچاه‌افکنید‌تامگر کسی‌اورا ازان‌چاه برکشدباخودببردتاما ازوبرهیم وخون او در گردن ما نیاید» ص۱۳۹ ایضاً : «چون شب در آمد، علی از فاطمه پرسید که فـامـن بگوی که **دَراه** که می‌آمدی سه جای بنشستی آن چرا بود مگرمی کراهیت داشتی آمدن بخانهٔ من» ص۳۴۱

حذف را بصورتی که دیده شد از مختصات لهجه بخارائی بشمار می‌رود[1] ولی در سایر نقاط شرقی ایـران نیزکم و بیش وجـود دارد از جمله در

---

(۱) برای ملاحظه شواهد و بحث مربوط رجوع شودبه‌کتاب لهجهٔ‌بخارائی ص۹۲

روستاهای جنوبی مشهد چون فریمان وقلندرآباد وشهرهای این منطقه ازخراسان تا حدود مرز افغانستان، با این تفاوت که دال برجای مانده باکسره تلفظ می‌شود به‌خلاف بخارا که مفتوح است چنانکه:

بجای	درخانه	می‌گویند	دِخَنَه
«	درخاك	«	دِخاك
«	در دست	«	دِدست
«	در جوال	«	دِجوال

در لهجهٔ مردم افغانستان نیزچنین‌است چنانکه در ضرب‌المثلی[1] آمده‌است «چَلَنی باکنرَی گفت که‌شکافهایتَ دگور» چَلَنی‌قاشق‌بزرگ‌سوراخ‌سوراخی است وکنرَی ظرفی‌گلین‌که از نیمه به‌بالا شکاف[2] دارد.

ز- نیستین به‌جای نیستید

امروز نیز در تداول عامه نظایر این‌گونه استعمال دیده می‌شود ولی به‌صورت‌مکتوب جز درآثاری که مردم بخارا تألیف‌کرده‌اند یاآثار چندتن از صوفیه که‌صورت‌مکتوب‌محاورات‌است‌بنظر‌نرسیده: «شمازان نیستین کازرم دارید تخلیط شما خلق نداند خالق‌داند» ص۴۶ س۸-۷

ح- بکار رفتن کسره بجای فتحه که درآثار ادبی ادوارکهن شواهدبسیار از این طرز استعمال وجود دارد: «آوازِش دادی» ص۶۸ س۱

هرچِش بجای هرچه‌اش: «او را باداهرچِش مشیت» ص ۱۱۶ س۱۲ در راحةالصدور راوندی راجع به‌سلطان سنجر این کلمه با قید کسره در کلمهٔ: «وفاتِش» آمده است: «... و بعد از وفاتِش زیادت از یك سال خطبهٔ

(۱) ضرب المثلهای افغانی گردآوردهٔ دکتر محمد تقی مقتدری به‌نقل از مجلهٔ فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۳۸.

(۲) چَلَنی بمعنی «آبکش» هم هست که با آن برنج را صاف می‌کنند و کنری‌علاوه برمعنی نوشته شده در متن‌که مناسب‌مقام‌است منسوب به«کُنَر» یکی از نواحی افغانستان را هم می‌گویند.چلنی اصولا در معنی سوراخ بکار می‌رود چنانکه در مورد اصابت‌گلولهٔ بسیار به‌چیزی‌گفته می‌شود: «چَلَنی چَلَنی شد» یعنی‌سوراخ‌سوراخ‌شدآگاهی ازمعنی‌اخیراین‌دوکلمه رامدیون‌آقای‌مولائی‌دانشجوی فاضل افغانی دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی هستم و از ایشان امتنان دارم.

اطراف بنام او می کردند» ص ۱۷۱ مصحح محمد اقبال چاپ امیر کبیر دیماه ۱۳۳۳ در حواشی و اضافات آخر کتاب ص ۴۸۲ در این مورد توضیحی آمده است بدین قرار: «ص ۱۷۱ سطر ۶ـ وفاتِش (کذافی الاصل یعنی بکسر تاء مثنّاة) در کلام فصیح ماقبل ضمیر «ش» مکسور بوده است و از نظایر آن قطعه‌ای است در یك نسخهٔ بسیار قدیمی از مقامات حمیدی که در بریتیش میوزیم محفوظ است ودران قطعه شش مرتبه ماقبل ضمیر «ش» مکسور نوشته شده است وما آنرا بحرکات نسخهٔ اصلی بعینه اینجا می نویسیم: قطعه

خوشتر از جنت است اطرافِش | برتر ازاختر است ارکانِش
حاسد نوبهار روضاتِش | رشك جنات عدن بستانِش
نوشها داده مهر و ناهیدِش | سجده‌ها کرده ماه وکیوانِش[1]

البته آنچه مرحوم اقبال نوشته‌اند کلیت و عمومیت ندارد و چنین نیست که «در کلام فصیح» همه‌جا ما قبل ضمیر «ش» مکسور باشد اما در لهجهٔ پاره‌ای از نقاط[2] و گاه در برخی از ابیات شاعران، که بخاطر اجازات شعری نمی‌توان ملاك قرار داد این گونه استعمال دیده می‌شود مانند: مولوی در دیوان شمس ج ۳ ص ۸۸ـ۸۷ غزل ۱۲۲۵:

ریاضت نیست پیش ماهمه لطفست و بخشایش
همه مهرست و دلداری همه‌عیش است و آسایش
هر آنچ از فقر کار آید به باغ جان به بار آید
به ما از شهریار آید وباقی جمله آرایش
ببین تو لطف پاکی را امیر سهمناکی را
که اویك مشت خاکی را کند در لامکان جایش
زهی شیرین که می‌سوزم چو ازشمعش برافروزم
زهی شادی امروزم ز دولتهای فردایش
چرا من خاکی و پستم ازیرا عاشق و مستم
چرا من جمله جانستم ز عشق جسم فرسایش

(۱) مقامات حمیدی Add. 7620 F. 110 a (۲) هم اکنون مردم تبریز بدین گونه استعمال می کنند ومردم تهران نیز پاره‌ای از کلمات را.

دلا تا چند پرهیزی بگو توشمس تبریزی
بنه سر تو ز سرتیزی برای فخر برپایش

از دیگری:

برتو خوانم ز دفتر اخلاق — آیتی در وفا و در بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن — هرکه سنگت زند ثمر بخشش

از اوحدی مراغی – جام جم ص۲۰۸:

برنهالی نهاده بالِش را — تا تو یادآوری جمالش را...
مپسند این سماع در دانش — بی زمان و مکان و اخوانش

از زبدةالحقایق عین‌القضاة تمهید سادس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس *Supp. 1356. F.376*

آن بت که مرا داد به‌هجران مالش — دل گم کردم میان خنّد و خالش
پرسند رفیقان من از حال دلم — آن‌دل که‌مرا نیست چه دانم‌حالش

رسم الخط کتاب رسم الخط این کتاب همانندکتبی است که در قرون اولیه هجری در ایران به‌فارسی نوشته شده است چون: نوشتن پ و چ بایك نقطه، فرق‌گذاردن بین دال و ذال برابر قاعدهٔ مخصوصش درکتابت، اتصال کاف به‌کلمه بعد چون «کاز» بجای «که از» و «کترا» بجای «که تو را» وگاه انفصال آن، نوشتن کی و جی و هرك وهرج بجای‌که وچه و هر که وهرچه،گذاردن سه نقطه زیرسین ودو نقطه درحلقهٔ (ی) غالباً.

جدا یا سرهم نوشتن کلمات متن‌تابع‌هیچ‌قاعدهٔ مشخصی نیست‌گاه‌کلمات مرکب جدا نوشته شده وگاه ۲–۳ کلمه یا حرفی وکلمه‌ای یا حروفی وکلماتی به‌صورتهای‌گوناگون بصورت پیوسته نگارش یافته است.

«ب» درآغاز فعل غالباً متصل نوشته شده، و درآخر کلمات مختوم به واواشباعی الف‌آمده است چون‌بگوا- نیکوا بجای بگوونیکو ونظائر آن‌که در دیگر متون‌کهن نیز دیده می‌شود.

در مواردی بجای آوردن واو عطف، روی‌آخرین حرف کلمهٔ معطوف

ضمه‌گذارده شده است مانند: «در وعدُوعید تو راست‌گفتی» ص۳۱ س۳ و «برطاعت صبروز معصیت صبر امیدُ رضا هردو پدید آمدُ» ص۱۰۶ س۷ـ۶ و «میوه دادیُم راحت پیوسته» ص۱۱۱ س۱۲

گاه در نگارش دیده می‌شود که فاصلهٔ اضافی موجود در یك سطر را با دو خط موازی ═ پرکرده است که دربادی امر ممکن است بنظر آید این کار برای‌آن است‌که اسجاع زیر هم قرارگیرند از جمله در صفحهٔ ۱۶۰ متن‌عکسی بدین‌گونه:

پس یعقوب گفت این‌هم‌ازآنست تسویل همه ز فرزندانست

من صبرجمیل خو فراکردم انبارین نیز همچنا = نست

ایضاً در صفحهٔ ۲۱۰ متن خطی که در قسمت افست شده می‌توان دید:

کافران گویند نه ای پیامبر بگو بسنده بود الله دا = ور

امامان درکتب ازین خبر دادند شما می‌نکنید هیچ باور[1]

اما با بررسی بیشتر روشن می‌شود که حقیقت جز این است زیرا در بسیاری از موارد وجود این‌گونه خطوط برای آن است‌که جای خالی موجود، برای نوشتن کلمهٔ بعدکافی نبوده و خالی و سفیدگذاردن صفحه هم‌کتاب را زشت می‌کرده است[2]

این کار منحصر به‌شیوهٔ کاتب متن حاضر نیست درکتاب بستان العارفین و تحفةالمریدین که‌مورخ ۵۴۷ هجری است وضمیمه کتاب منتخب رونق‌المجالس می‌باشد[3] در صفحات ۲۸۴ و ۲۸۵ از دو خط موازی برای تساوی اندازهٔ سطور استفاده شده است. این روش کتابت را در نسخه عکسی تفسیر پاك چاپ بنیاد فرهنگ ایران و تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری نیز می‌توان دید.

---

(۱) ایضاً رجوع شود به ص۱۶۹

(۲) برای ملاحظهٔ این‌گونه خطوط موازی رجوع شود به‌قسمت افست شده صفحات ۶۸/۷۲/۷۳/۷۶/۷۷/۸۰/۸۹/۹۰/۱۱۴/۱۳۳/۱۴۳/۱۵۵/۱۶۰/ ۱۷۴/۱۷۵/۱۹۸/۲۰۹/۲۲۹

(۳) رجوع شودبه‌منتخب رونق المجالس وبستان العارفین وتحفةالمریدین چاپ دانشگاه تهران مصحح نگارنده ص۱۴۵ عکسی برابر باص۲۵۵ چاپی

مختصات دستوری

ابدال

۱ـ ابدال «ب» به‌صورت «ف»:

الف ـ در اول کلمات

آری فا ما می‌گفتی که ما یوسف را نگه داریم. ص۷۹ س ۱۴ـ۱۵

کافران گفتند فا رسولان و اما دو کار یکی بکنید. ص۱۲۰ س۱۰ـ۱۱

دوری بشوند فادید نیایند. ص۱۲۲ س۱

ب ـ در وسط کلمات:

زُفان = زُبان

بزفان چو آب حجت می‌خواند. ص۲۲ س۳

زفان زیشان یکسر واگیر.ص۲۷ س۱۶

زنادانسته زفان نگه دار. ص۳۱ س۱۳

۲ـ ابدال «ب» به‌صورت «و»

این نوع ابدال در متن فراوان صورت گرفته است:

الف: درآغاز کلمات:

وازآوردن = بازآوردن

ار وازآرید رنجه ندارید شترواری گندم بدهیم ص۸۲ س۱۶ـ۱۷

واز داشت = باز داشت

گفت بارخدای واز داشت خواهم ز مـانند آنکه از پیش بگفتم ص۳۲ س۱

وا = با

واما دو کار یکی بکنید ص ۱۲۰ س۱۱

ورنا = برنا

عیال عزیز را چه می‌گویند بازآن ورنا که در خانه دارد. ص۶۷س۳ـ۴

ویزار = بیزار من در هردوجهان از بت ویزارم. ص۱۳ س۱۲

ب ـ در وسط کلمات:

ایمان نیاری تا عذاب الیم در نیاوید (= در نیابید). ص۸ س۶ـ۷

تا ثواب ابد از من بیاوند (= بیابند.) ص۵۴ س۹

میزوان (= میزبان) از من بهتر نیاوید (= نیابید). ص۷۸ س۱۳

بعذاب خدای می‌شتاوند (=می‌شتابند) ص۱۰۰ س۱

ج- در آخر کلمات:

شتاو = شتاب

شادان و دنان شتاو می کردند. ص۴۱ س۲

۳- ابدال «ت» به «د»:

گفدند = گفتند:

گفدند در رحل آنکه یاوید سالی دارید. ص۸۳ س۶

۴- ابدال «ذ» به «ی»:

بدان دریاشان **گیاره** کردیم. ص۹ س۲

بگیاریدش رنجش مدارید که زود درمانی. ص۳۷ س۱۶-۱۵

آن امت لوط از یاد **مگیارید**. ص۴۵ س۱۰

چو دروازهٔ مصر عیر **بگیاشت**... ص۸۹ س۱۲

هیچ بمگیار. ص۲۰ س۱۳

۵- ابدال «ر» به «ل»

طباخ **دال** یاود. ص۷۲ س۱۷

۶- ابدال «ف» به «و»:

اوکندن = افکندن:

مرایشانرا خود دستها اوکند ص ۶۷ س ۱۳.

سال هشتم راحت پدید آید چنانکه شماشیره وا دراوکنید. ص ۷۵ س۵-۶

۷- ابدال «گ» به «ب»:

بروش =گروش:

بگرویدی پیش از بأس تا **بروش** ویرا سودکردی. ص۱۱ س۱۳-۱۴

برویدگان =گرویدگان:

از برویدگان یکی نگیرند. ص۱۳ س۸

بنجد = گنجد:

در قصهٔ مخلوق خطا دربنجد. ص۵۵ س۲

۸ـ ابدال «و» به «ب»

الف: در آغاز کلمه:

برزیدن: پیروی کردن، عمل کردن (= ورزیدن)

این بی دینان جهال باشند نهاهاشان نیك نبرزید. ص۸ س۱۱

هرکس که ببرزد بحق نبازد، هرکس که نبرزد بحق بسوزد. ص۱۴ س۱۵ـ۱۶

بدین زیبایی حکم بتازی بتو فرستادیم تا ببرزی. ص۱۱۲ س۱۳ـ۱۴

ب ـ در وسط کلمه:

نبشتن = نوشتن

حرکاتش همی نبیسند ص ۱۰۱ س۷

بسبب توبه طاعت بنبیسیم. ص۱۱۳ س۱۴

۹ـ ابدال «ه» به «خ»:

پرخیز کار = پرهیز کار

نیکو روی پرخیز کاری. ص۷۰ س۸ـ۹

بشنو تو نشان باغ آنان کایشان مطلق پرخیز کارند. ص۱۱۱ س۱۰ـ۱۱

درآب روان سایهٔ درختان پرخیز کارانتان جاودان باشند. ص ۱۲۴ س۱۰ـ۹

ی ـ قلب: (اگر خطای کاتب نباشد) در این موارد دیده شده است:

حمتاً = حتماً

حمتا ایشان با تو جفا کردند. ص۸۲ س۵

مشا = شما

پدرتان بی او بمشا بماند. ص۶۰ س۱

حذف و تخفیف

۱ـ حذف یاء مبدل از کسرهٔ اضافه:

سودها (= سودهای) سره زان سوی پدید آید. ص۱۰۵ س۱۴

۲ـ حذف «ن» ازآخر کلمات مختوم به الف:

ازمن بمثل قفیزی گندم بی برادر تا [ن] خود هم نیاوید. ص۷۸ س۱۶ و ص۷۹ س۱

پس خورد و بزرگ هر کتا[ن] هست شما همه را نزد من آرید. ص۸۹ س۱۰

می تا[ن] خواند تا بیامرزد. ص۱۱۸ س۱۹

در سایر متون کهن از جمله تفسیر عتیق سورآبادی این گونه حذف‌ها بوفور دیده می‌شود از جمله:

شباروز بجای شبان‌روز: «یوسف علیه‌السلام سه **شباروز** دران چاه بود» قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی ص۱۴۴

حذف نون بعد از «یا»: ای جای بجای این‌جای: «ای کاشکی راحیل مرا نزادی، کاشکی **ای‌جای** برمن گور گشتی» ص۱۵۳

ایضاً حذف نون بعد از الف: جوامرد بجای جوان مرد: «در این قصه (داستان یوسف) ذکر پیغامبران و بسامانان است و ذکر فریشتگان و پریان و آدمیان و چهارپایان و مرغان وسیر پادشاهان وآداب بندگان و احوال زندانیان و فضل عالمان و نقص جاهلان و مکر و حیلت زنان و شیفتگی عاشقان و عفت **جوامردان** و نالهٔ محنت زدگان» قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی ص۱۳۴ ایضاً ـ ص۲۱۳

۳ـ حذف حرف اضافهٔ «به» یا «با»:

من صبر جمیل خوفرا کردم. ص۸۶ س۸

به جای: من [با](یا [به]) صبرجمیل.....

۴ـ حذف بقرینه:

ز اول او را سلام دادند، چو گفت: و علیك، سخُن بگفتند. ص ۳۸ س۱۵

۵ـ حذف واو از میان کلمه:

اهلت با تو در پیش می‌شند (بجای: می‌شوند). ص۴۲ س۱

رسواییهاشان بیش باشد بدوزخ شند (= شوند) آن قوم وازو. ص۴۸ س۲ـ۳

آنِ روز بشند (= بشوند) آنِ شب درآیند. ص۱۰۱ س۸

۶ــ حذف بعلت ادغام دو حرف هم جنس یا قریب المخرج: «او را هیچیز(= هیچ چیز) همتاندانند» ص۷۲ س۸

هروز بجای هرروز: «هروز (= هرروز) قومی وفات می‌یاوند» ص ۱۱۴ س۵

هیجای بجای هیچ‌جای: «اینان که شما همی درآیند درآشکار و نهان هیجای نیابد» ص۱۱۱ س۲ــ۱

در سایر متون کهن نیز این‌گونه حذف و ادغام وجود دارد از جمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی: هیجا بجای هیچ‌جا در صفحات ۸۳، ۲۳۰، ۴۴۸

هیچیز بجای هیچ چیز در صفحهٔ ۴۳۸

هروزبجای هرروزص۹۸: «رسول گفت: اشتر چند کُشندهروز؟گفت روز بودکه ده بکشند و روز بودکه نُه‌بکشند مهمانی لشکر را بنوبت»

۷ــ حذف الف: یابا (= یاابا): «گفتند یا با! اینك بضاعت ما....» ص۸۰ س۶

احتمال خطای کاتب نیز بسیار است که «بابا» را «یابا» نوشته باشد و یا با تکلف بیشتر عبارت: «یا بابا» بوده باشد.

سرنجام بجای سرانجام: «سرنجام نیك اورا پدیدآید» ص۱۰۶ س۱۷

خانمنها بجای خانمانها: «خانمنهاشان زیر وزبرآمد» ص۴۲ س۱۱

زنجا بجای زانجا یا ازانجا: «توقصهٔ یوسف زمن شنیدی زنجاکه خرد واجب‌آن بود» ص۹۲ س۱۲ــ۱۱

۸ــ حذف فعل‌یا روابط: «این پیراهنم‌با خود ببریدآنجاکه پدرم‌برویش بنهید» ص۸۹ س۷ــ۶

«چو ایشان را می‌بازگردانید، همگنان‌شان را حاضرکردند، آن برادر را کز پدر دارند می‌فرماییم تا حاضرآرند» ص۷۸ س۱۱ــ۸

«در رنجهٔ او فایده ندانم» ص۳۷ س۱۸

۹ــ حذف علامت صفت مفعولی: خودکرد بجای خودکرده:«بخود کرد

شما مرا مگیرید. تا چندکنی مرا ملامت مرخویشتن را ملامتی بکنید» ص ۱۲۳ س ۱۱–۹

۱۰– تخفیف «یا» و استعمال آن بصورت کسره:

و اگِر بجای واگِر: «زُفان زیشان یکسر واگِر» ص ۲۷ س ۱۶

اِن بارین بجای این بارین: «من صبر جمیل خو فراکردم، انبارین نیز هم چنانست» ص ۸۶ س ۹–۸

بگرند بجای بگیرند: «بازان همه را ناگاه بگرندی ص ۹۳ س ۱۰

۱۱– حذف دال پس از واو بو = بود: «می‌ترسیدند از ان ستد و داد زان بو که دران راغب نبودند» ص ۶۴ س ۵–۴

زوش = زودش: «زینهار که زوش واز آرید» ص ۶۱ س ۱۰

زو = زود: «زوخویشتن رازیشان‌برهان زین شهر برو چوشب در آید».
ص ۴۱ س ۱۸–۱۷

زوتر = زودتر: «مگر آن ببینند برادرا زوتر بیارند» ص۷۹ س ۷–۶

۱۲– حذف «ها»ی غیرملفوظ: پاریی = پاره‌یی (پاره‌ای): «پاره‌ای زو خوش پاریی‌شوره» ص ۹۸ س۱۳

دروازیی = دروازه‌یی (دروازه‌یی): «یك‌یك از هر دروازیی چو جواز دهند آنگاه درویذ». ص۸۱س۳–۴

۱۳– حذف دوحرف آخر کلمه؛ مُژَ = مژده: «بی‌دستوری مُژَ بندادند» ص ۱۱۳ س ۶

حروف

انواع الف

۱ـ الف اشباع واو:

این نوع الف همراه با حرف واو در آخر کلمات اعمّ از فعل، اسم یا ضمیر درین متن بسیار دیده می‌شود و برای اشباع تلفّظ واو بکارگرفته شده است چنانکه درسایر متون کهن نیزهست:

الف: در اسم: جادوا

گویند: این گفت جادوا آورد. س ۱۹ س ۴

ب: درفعل: بگوا

بگوا می چه برد و می چه آرد ص ۱۲ س ۱۳

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند ص ۱۱۲ س ۷–۸

ج: درصفت: نیکوا

زینهار ای زن کاو را نیکوا داری ص ۶۴ س ۸

د: درضمیر سوم شخص مفرد

هر که دروا فضلی باشد فردا ویرا بر آن ثوابست. ص ۱۷ س ۱۱–۱۲

... زیرا که بدوا ایمان داریم. ص ۱۲۰ س ۳

گفت بود کازوا دستوری خواهم. ص ۹۰ س ۱۳

ب: الف در آخرسوم شخص مفرد فعل «گفت»:

گفتا:

گفتا بابا تأویل آن خواب کان روز مرا تعبیر کردی امروزیاد باقی بدیدم. ص ۹۱ س ۳–۴–۵

گفتا نه‌من همی گفتم امید بخدای وقتش درآمد. ص ۹۰ س ۹–۱۰

گفتا الله را گواه گرفتیم. ص ۸۰ س ۱۷

ج: الف تفخیم:

نیکا مثلا که‌یاد کردست. ص ۱۲۵س۷

د: الف دعا برای سوم‌شخص جمع:

از رحمت ما دور بادندا چنانکه ثمود دور بیوندند. ص ۴۷ س ۱۱–۱۲

۲ــ استعمال حرف ندای «یا» بجای «ای»

گفتند یا زن همی عجب داری ازکار خدای. ص ۳۹ س۱۳

۳ــ استعمال حرف عطف «او» به جای «و»

بگوا که مرا او دیگران را فرمان دادند. ص ۱۱۲ س ۷–۸

هم ناقه او هم زمین خدای راست. ص ۳۷ س ۱۷

استعمال باء

الف. استعمال باءِ تأکید بر سر فعل ماضی برای نشان دادن نوعی تداوم زمانی

از رحمت ما دور بادندا چنانکه ثمود دور ببودند ص ۴۷ س ۱۱-۱۲

در رسولانم عاصی ببودند ص ۳۵ س ۱۸

ب: بکاربردن باءِ تأکید بر سر فعل نفی:

عیالت را با خود بنبرید که وی بازیشان هلاك گردند. ص۴۲ س ۳-۴

ما دست ز خدایان بنداریم ص ۳۴ س ۳

مر واحد را بیت بندهد ص ۷۱ س ۱۹

ج: استعمال باء تأکید درآغاز فعل نهی:

عجب بمه‌مان از مکر اینان ص ۱۱۴ س ۸

عجب بمه مان ار برتو خندند ص ۱۰۹ س ۱۴

یکی زیشان گفت‌بمکشید ارمی بکنید جاییش بنهید نابیناسان او را بر-گیرند، جایی ببرند، شما ازو برهید ص ۶۰ س ۶-۳

د- استعمال حرف اضافه «ب» در اول و «را» درآخر مفعول صریح:

پیغام دادیم نوح پیامبر را تا بگزارد بقوم خود را ص ۲۴ س ۱۷-۱۶

انواع «ی»:

الف: «ی» استمراری

این عرش اله برآب **بودی** پیشاکه مکان در وجودآورد. ص ۱۸ س ۱۱-۱۲

ار وا خواستی بی‌شك توانستی که یك‌سان داشتی بدانچه **شایستی**. ص ۵۳ س ۱۹ وص ۵۴ س ۱

گویی که مرا می‌سجده آرندی. ص ۵۸ س ۹

ب: «ی» شرطی

ار وا خواستی بی‌شك توانستی که‌یك‌سان‌داشتی بدانچه شایستی. ص ۵۳ س۱۹ وص ۵۴ س۱

چو آن زن قصد کرد او نیز کردی،
ار آن را نبدی که برهان ما داشت. ص ۶۵ س ۱۴–۱۵

ج: برای ساختن فعل نیشابوری:
قـر آن گویند تو بافتستی بگو تـا عشری ایشان دربافند. ص ۲۰ س ۱۹.

د ـ برای رساندن نوعی التزام
واجب کردی که اهل هرشهری سود راززیان جدا بکردی.
بگرویدی پیش از بأس تا بروش ویرا سود کردی ص ۱۱ س ۱۱–۱۴

معانی برخی از حروف اضافه

۱ ـ ب = با
وا برویدگان **بهم** همی باش. ص ۱۴ س ۳
یوسف و امتاع هردو **بهم** بودند. ص ۶۲ س ۸
من هردو **بهم** بحق نگه دارم. ص ۷۷ س ۱۰
گفت: جمله **بهم** از درآن شهـر اینـک گفتم در نشویـد. ص ۸۱ س ۱–۲

۲ـ با = به
چو بازآمدند با نزد یعقوب... ص ۷۹ س ۸

۳ـ باز = به
بازو خوانم تا زنده باشم. ص ۱۱۲ س ۱۱
اقرار که مرا باز آن جهان آرند. ص ۱۱۲ س ۱۲
بیرون آری از هرچه ناروی باذن‌الله خالق عالم بازآن راهی کـه خدای بستود. ص ۱۱۵ س ۸–۱۰

۴ـ باز = با
هـرچند بسی جنبندگـانند ار احـرارنـد ار بندگانند جمله بـازو طاقت ندارند. هرچند بسی قوّت دارند. ص ۳۵ س ۱–۴

ـ عیالت را با خود ببرید که وی بازیشان هلاك گردند. ص ۴۲ س ۳-۴

ـ چو دلو از چاه می برآمد یوسف بازآن، عجب بماندند. ص ۶۳ س ۱۱-۱۲

ـ اندر عالم ازکس نترسیم بازآن منت که ما آرزو داریم. ص ۱۲۰ س ۴-۵

۵- فا= با

بگفت فایعقوب... ص ۵۸ س ۶

خواهش کافران فا ما هرگز هرچند کنند سود ندارد. ص ۱۰۳ س ۸-۹

۶- فا= به

روی فاکرد **فا** ندیمان. ص ۷۳ س ۱۷

۷- فاز← باز= با

فازوگفتست باری درمن نگر. ص ۶۷ س ۵

فازآن می‌گفت که عالم بودند. ص ۷۳ س ۲۰

چه پندارند که فاز هر کس بدانچه کردست خبر ندارد. ص۱۱۰س۴-۵

۸- فاز← باز= به

ـ فازآن منگر کشان خدای خوانند. ص ۷۲ س ۲

ـ الله بفضل فازوا نمود [ه] بود. ص ۸۱ س ۱۷

۹- فرا= به

مر هریك را کارد فرا دست داد.

خوادی و زندان آخر بر من فرا سرآید. ص۶۷س۱۵

اندوه پدرت فرا سرآمد. ص ۹۰ س ۸

۱۰- وا= با

نشانها بود در باب یوسف وا برادرانش پرستندگان را. ص ۵۹ س ۶-۷

زلیخا گفت: چنین نیکو بود مرا وا چنین در خانه بگیاری. ص ۶۶ س ۴-۵

۱۱- وا= به

همه را واخدای خوانم. ص۹۳ س۱۴

۱۳- واز← باز= با

واجای آمد وازو درساخت ص۸۲س۱۰

ضمیر

الف - استعمال ضمیر مفرد بجای جمع:

آنراکز سالها بمردند بحرمت او فاسخن آیند. ص ۱۰۸ س ۱۶ و ص ۱۰۹ س۱

همان روزآن راکه متقیان باشند باذن‌الله در جنان آرند. ص ۱۲۴ س ۷-۸

ب- بکار بردن ضمیر متصل بصورت منفصل پس از «حرف»

گویند گرما را برون‌آرند ما درخواهیم تا تان برون‌آرند. ص ۱۲۲ س ۱۳

جمع

درین بخش تنها به‌ذکر چند مورد مهم اکتفا می‌شود:

الف- جمع اسمهای معنی با «ان»:

دروغان شان فاش بکردیم. ص ۴۸ س ۱۴

ب - درمورد ضمیر اشاره: گفتار شما اصلی ندارد، ار پنهان بود الله داند درآشکارا شك‌بنماند **اینان** که شما همی درآیند درآشکار ونهان هیچ جای نیابد. ص ۱۱۰ س۹-۱۱ وص ۱۱۱ س۱-۲

ج - بکار بردن صورت مثنای عربی: ابوان= پدر ومادر

ابوانش رابر تخت بنشاست. ص ۹۰ س ۱۶

پیشوندهای فعلی

۱- بر:

برآمدن: بنظر رسیدن ـ گردیدن

آن‌روزکه بشیر پیراهنش را بررویش نهادسرخ برآمد. ص ۹۰ س۵-۶

برآوردن: بیرون‌آوردن

صاعی زجوال‌اوبرآوردندص۸۵س۱۸

برداشتن: ازمیان برداشتن

بنیکیها گناه بردار ص ۵۳ س ۳

بر رسیدن: دریافتن وآگاه شدن

شما بر نرسی من جبرنکنم. ص ۲۵ س ۱۳

بر ساختن: بدروغ ساختن

خود برساختند خودشان نکوآمد ص ۱۱۱ س ۳

۲- در:

در رفتن: داخل شدن.

دیگران را گفت بمصر در روید ص ۹۰ س ۱۷

در سپردن: همدست شدن.

نگر وا ظالمان تان درنسپاریدکه شما فردا بآتش بسوزید ص ۵۲ س ۱۲-۱۳

درگشتن: جدا شدن ـ بازماندن

گفتا ز شما تا او درگردد. ص۸۴ س ۱۶

در نواختن: مراوده داشتن

شما یوسف را چو درنواختی چنان‌کش یافتی مرا بگویید. ص ۷۵ س ۱۷-۱۸

۳- فا:

فانمودن: وانمودن.

امروزترا رسوای‌سرخلق رسوای‌سرخلق آب‌فا نماییم. ص۹ س۱۵-۱۶

فاپیش آوردن: به‌پیش آوردن

بختهٔ بریانی فاپیش آورد. ص ۳۹ س ۲-۱

فاشمارگرفتن: به‌شمار گرفتن

پس زان همه را فاشمارگیرند ص ۱۱۴ س ۷

فاشنیدن: شنیدن

رسولان شان‌پیغام‌دادند نه‌پذیرفتند و نه فا شنیدند ص ۱۱۸ س ۱۱-۱۲

۴- فرا:

فراکردن: آشکار کردن؟ ـ کردن

من صبرجمیل خو فراکردم ص ۸۶ س ۸

۵- وا:

وافا پذیرفتن: ایمان‌آوردن و پذیرفتن.

آن قوم ازپیش مثله گشتند ار بازآیند و افا پذیرنـد ار نیز عقاب سخت بینند ص ۱۰۰ س ۳-۴-۵

وا دریافتن: داوری کردن

آن وقتی که وا درياوند دادها بدهد ص ۱۵ س ۱-۲

واگشتن: پشت گرداندن یا روی نهادن بهدفی دیگر

واکفر ازینجا وامگردی ص ۳۴ س ۱

وا نهادن: باز نهادن

فرا خود را این وا نهادند ص ۱۲۱ س ۱۶

فاصله افتادن میان پیشوند «می» و فعل

الف: کلمهٔ فاصل جزء نخستین فعل مرکب است:

این ناقه شما را خود نشانست برآنکه من می راست گویم. ص ۳۷ س ۱۳-۱۴

گفت بار خدای را می‌گواه گیرم. ص۳۴ س ۱۰

ب: کلمهٔ فاصل مفعول‌است:

برخی ز بتان از تو بیازردند زیرا که تو می بتان نکوهی. ص ۳۴ س ۷

بدان مقدار که می از آن بخورید. ص ۷۴ س ۲۰

ج ـ کلمهٔ فاصل مُسند است:

نه می بس بود که تو بگویی. ص ۳۴ س ۴

د ـ باء تأکید جداکنندهٔ پیشوند و فعل است:

نه می بزید نه می بمیرند. ص ۱۲۱ س ۸

هـ ـ کلمهٔ فاصل جزء پیشوندی است:

امیدوار بُدی تا این بگفتی مـی واداری از بت پرستیدن. ص ۳۶ س ۱۷

و ـ کلمهٔ فاصل، «کلمهٔ پرسشی» است:

ایشان خود را می نتوانند میچه بیوسید زیشان شفاعت. ص ۱۰۴ س ۱-۳.

بکاربردن صیغه های فعل به وضعی خاص

۱ـ استعمال صیغهٔ جمع غایب ماضی بجای مفرد مخاطب:

امیدوار بُدی تا این بگفتی می واداری از بت پرستیدن، آگاه نـه ای خبر نداری که پدران ما همه برین بودند. باور نکنیم هرچند گویند ما حیرانیم درآنچه می گویند سودت نکند هرچند گویند. ص۳۶ س ۱۷ و ص ۳۷ س۱-۶

۲ـ بکاربردن صیغهٔ جمع غایب مضارع بجای جمع مخاطب:

اینان که شما همی در آیند در آشکار و نهـان هیجای نیابد. ص ۱۱۱ س ۱-۲

۳ـ استعمال صیغهٔ جمع غایب ماضی بجای مفرد غایب:

چو بانگ عذاب فادید آمـد یکی زیشان زنده نماندند. ص ۴۷ س ۷-۸

۴ـ استعمال صیغهٔ مفرد غایب مضارع بجای جمع غایب:

نه می بزید نه می بمیرند. ص۱۲۱ س ۸

۵ـ بکاربردن صیغهٔ جمع مخاطب مضارع بجای مفرد مخاطب:

تو این مسأله از من بهتر دانید. ص ۹۱ س ۱۴
تو نامه ز ما بجمله دارید. ص۹۳ س۲
ایشان را گفت: اگر بگرویدی توکل داری اگر مسلمانی از بار خدای
نومید مباشید هرچه‌تان باید جمله ازو خواهی. ص ۷ س ۲ تا ۵
فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم درشهرها مسجدهاگیری روی فاقبله
نماز بگزارید. ص ۷ س ۱۰-۱۲

۶- استعمال صیغهٔ جمع مخاطب ماضی بجای مفرد مخاطب:
تو آن وقت نبودید. ص۹۲ س۹
تو روز نخست مرا بگفتید. ص ۹۱ س۱۲
تو یك ذره مزد مخواهید. ص ۹۲ س۱۷

۷- استعمال فعل امر مفرد بدون مرجع برای تسویه:
حق می‌گوییم گو هرچه خواهی باش زیراکه بدوا ایمان داریم. ص ۱۲۰ س۲

۸- استعمال فعل امر مفرد «نگر»: الف - در ترجمهٔ نون تأکید عربی:
- تو نادانسته نگر نپرسی. ص ۳۱ س ۱۱
در ترجمهٔ فلا تسئلنَّ مالیس لك به علمْ (سورهٔ ۱۱ هود آیهٔ ۴۶)
ب - در ترجمهٔ لای نهی آیه ۶۷ سورهٔ ۱۲ یوسف:
«وقال یا بُنیَّ لا تَدخلو امِن بابٍ واحِدٍ»
گفت: جمله بهم از دران شهر اینك گفتم نگر در نشوید ص ۸۱ س ۱-۲

۹- استعمال نوعی خاص از ماضی استمراری: در ساختن این نوع ماضی استمراری بجای «ی» درسوم شخص مفرد نشانه‌هایی که افادهٔ جمع می‌کنند چون: «ید» و «ندید» بکار می‌رود از جمله در ص ۴۰: کردید بجای کردی: «زحلیمی که بود فاسؤال آمد بسیار و اما رجوع کردید.»
این نوع استعمال خاص ظاهراً در قرون پیشین به‌فراوانی در محلهایی رواج داشته است چنانکه دربسیاری از صفحات تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی نظائر آن را می‌توان یافت ازجمله در داستان ناقهٔ صالح مربوط به‌سورهٔ اعراف

در صفحه ۸۰ قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۷ چنین آمده است: «دره‌ای بود، در پیش ان دره مرغزاری بود بزرگ، در پیش آن مرغزار چاه عظیم، همه آب ایشان ازان چاه بودی، از مرغزار سیر بخوردی و بچاه شدی، آب او را برسر آمدی **همی خوردید**. انگه بقدرت خدای آن همه آب که بخورده بودی شیر شدی از بن موی چون ستارهٔ روشن شیر همی **شاریدید**، خلق چندانکه خواستندی ازشیر وی **فراگرفتندید** خوشترین وچربترین همهٔ شیرها».

ایضاً در ص ۱۵۴ کتاب مزبور می‌خوانیم: «... آمد تا بخانهٔ یعقوب و وی در بیت‌الاحزان بود خانه‌ای بودکه یعقوب بناکرده بود درانجا **شدید** و روی فرا دیوار**گردید** و بر یوسف نوحه **می‌کردید** خالی از اهل‌بیت».

ایضا در ص ۳۰۰: «در اخبارست که موسی علیه‌السلام درسرای فرعون در زیّ ملک‌زاده‌ای **رفتید** چهارصد غلام با وی **برنشستید** و مقرعه زنان و بردابرد در پیش وی، خلق بر وی نظاره **می‌کردید**. گاه‌گاه دلش **بگرفتید** در صحبت خلق فرصت نگاه **داشتید** و از دارالملك بیرون**آمدید** و بنظر عبرت در خلق و درگم‌راهی خلق می **نگریستید** و می **گریستید**».

آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه تهران مصحح تفسیر عتیق سور-آبادی و قصص قرآن مجید برگرفته ازان کتاب در صفحهٔ شانزده مقدمه نوشته-اند که درآخر فعل ماضی بجای «ی» برای افادهٔ استمرار یا تردید «ید» گذاشته شده است چنانکه در بعضی از نسخ طبقات الصوفیه انصاری هم این خصوصیت دیده می‌شود.

همچنین در صفحه بیست و چهار مقدمه ضمن بیان خصوصیت زبانی و لهجه‌ای نسخهٔ تربت جام که نوعی تلخیص از تفسیر سورآبادی است نوشته-اند: «آوردن «ید» بجای «ی» درآخر فعل ماضی برای افادهٔ تردید یا استمرار وغیره مثل «رفتید» و «گفتید» و «بردندید» بجای: رفتی و گفتی و

بردندی»[1]

۱۰- مصادر جعلی:

نیازیدن: «از نعمت اوبرخوردن بینی آل یعقوب بتونیازند» ص۵۹-۵۸

باوریدن: «ارچه ما این راست می گوییم ترا بی‌شك نباورد» ص ۶۲

محاییدن: «املاکردی اثبات کردند آنچه ما خواهیم و ابمحاییم ص ۱۱۳ ایضا ص۲۰۸ بمحاییم

ظاهراً این‌گونه مصادر در فارسی کهن بکار می‌رفته است خاصه برای صیغه‌های مختلف از «محاییدن» یا «محودن» شواهد بسیار در تفسیر ابوبکرعتیق نیشابوری دیده می‌شود از جمله در ترجمهٔ آیه ۴۶ از سورهٔ نساء در کتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن از تفسیرعتیق سورآبادی» مصحح دکتریحیی مهدوی از انتشارات دانشگاه تهران نیمهٔ اول چاپ تابان ۱۳۳۸ ص ۱۳۶-۱۳۵ : «ای‌ان کس‌هایی که داده‌اند ایشان را نامه [یعنی توریت و انجیل] بیروید بدانچه فرو فرستادیم [چون قرآن] موافق و باور دارنده آن راکه با شماست [چون توریت وانجیل] ازپیش ان‌که **بمحائیم**[2] روی ها را، کنیم آن را چون قفای آن».

ایضاً در ترجمهٔ آیه ۸۸ سورهٔ یونس آمده است: «... ای بار خدای **بمحای** برخواسته‌های ایشان» درترجمهٔ «أَطْمِسْ»[3]

(۱) ایضاً: بر دیدن ص ۳۸۴ بودیدن ص ۳۸۹ نیمه اول تفسیر سورآبادی و «بخوردید» ص ۶۱ و «خوردید» ص ۱۷۷و۱۷۵ و «آمدندید» ص۱۴۰ و «داشتندید» ص ۱۴۰ و «بستید» ص۱۵۲ و «داشتید» ص ۳۴۸ و «نکردید» ص ۳۴۹ و «دادید» ص۱۷۵ قصص قرآن مجید برگرفته ازتفسیر عتیق سورآبادی

(۲) در متن این کلمه را از صورت صحیح «بمحائیم» کرده و درپاورقی شماره ۴ نوشته‌اند: «در اصل «بمحابیم» ازتفسیر کلمهٔ «مخ» دربرهان قاطع این ظن حاصل می‌شود که «مخائیدن» بمعنی ناپدید کردنست»

(۳) در پاورقی این صفحه در ترجمهٔ «اطمس» نوشته‌اند: «شاید بمخای باشد... وشاید صیغهٔ امر فارسی از «محو» عربی باشد» اما صحیح همان است که درصفحه بیست و پنج مقدمه متذکر شده‌اند که «محاییدن» و مشتقات برگرفته ازان باشدونه مخاییدن.

ایضاً درصفحه ۳۹۷ کلمه «بمحود» یعنی «محو کـرد» و درص ۳۹۹ کلمهٔ «بمحائی» بمعنی«محو کنی» آمده است. مصحح ضمن بیان خصوصیات زبانـی و لهجه‌ای نسخهٔ تربت شیخ جام درصفحهٔ بیست‌وپنج مقدمه نوشته‌اند: «ساختن فعل فارسی از «محو» عربی مثل «محاییدن» و «محودن» وغیره».

۱۱- استعمال پاره‌ای از جملات بطرز خاص:

«او را ز شما زیان ندارد» درترجمهٔ لاتضرّونه شیئاً ص ۳۵ س ۱۱

«درهم ساعت باطل بکنم» بجای «هـم در ساعت باطل بکنم» ص ۳۴ س ۱۶

«گفت بارخدای زینت و اموال فـاشان دادی» ص ۷ س ۱۶ و ص ۸ س ۱

۱۲- استعمال «را» برای فاعل:

«انرا کز سالها بمردند به‌حرمت او فاسخن آیند» ص ۱۵۸ س ۱۶

افعال سادهٔ کهن

اوفتیدن = افتادن، قرارگرفتن:

پس زانکه میان مـا بیوفتیدآن دیـو لعین عادت ایـن دارد. ص ۹۱ س ۱۰–۱۱

بردن = سود بردن، نتیجه گرفتن:

تا تو چه بری ازین چه می گویی.ص ۳۴ س ۹

بشولیدن = آشفته کردن:

نهاد خدای برخلق ببشولند.ص ۲۳ س ۷

بمعنای: آشفته شدن:

خردت بشولید.ص۳۴ س ۸

بیوسیدن = انتظار داشتن:

بگو شمایید که می بخواهید بدون خدای از بت نصرت، ایشان خود را می‌نتوانند می‌چه بیوسید زیشان شفاعت. [درترجمهٔ قسمتی ازآیهٔ ۱۶ سورهٔ ۱۳ رعد: **قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعاً ولا**

ضرا...]

ص ۱۰۳س ۱۸ وص ۱۰۴ س ۱ـ۳

پسادن = پسودن:

صاع وان ز پیش بار ایشان بسبب آن صاع یك یك بپساد. ص ۸۳ س ۱۱ـ۱۰

پوشیدن = پنهان کردن:

گفتا برمن همی پوشید.ص ۶۳ س ۳

پیمودن = کیل کردن:

مسنجید کم وکم مپیمایید.ص ۴۳ س ۸

پیمودن = سخن گفتن:

این کم ندهید وبیش مستانید می‌پیماید چنانکه می‌خواهد. ص ۴۴ س ۵ـ۶

چربیدن = برتری داشتن:

یوسف وا ابن‌یامین برما باما ازما بچربند. ص ۵۹ س ۸ـ۹

خواندن = بکمك طلبیدن

بت خواندن راست چنان بودکه تشنه‌آب را بدست خواند. ص ۱۰۳ س ۴ـ۵

داشتن = نگه داشتن، متوقف ساختن ایضاً واداشتن

چو می‌خواهی که وا بیستید بنام خدای‌آنرا بدارید. ص ۲۹ س ۸ـ۹

بداری‌کاروان را که صاع ملك ایشان بدزدیدند ص۸۲ س ۱۳ـ۱۴

درایدن = یاوه گفتن، سخنان نادرست و بی‌پایه گفتن.

[ایـن مصدر در ادب کهن ما همواره بـرای سخن دیوان و هرجا جنبهٔ تحقیر وتوهین منظور بوده بکار رفته است و ازآنجمله «هرزه درایـی» امروز بجای مانده است وبکار میرود. درشعر ابوطیب مصعبی هم کلمهٔ «درایش» که در ذم جهان بکار رفته مؤید این معنی است:

همه‌آزمایش همه پـر نمایش همه پر درایش چو کرگ طرازی[1]]

ـ گفتار شما اصلی ندارد، ار پنهان بود الله داند درآشکارا شك بنه‌ماند اینان که شما همی **درایند** درآشکار ونهان هیچ جای نیابد. ص ۱۱۱ س ۱–۲ وص ۱۱۰س۹–۱۱

درفجیدن = درچیدن:

توکه‌آسمانی دامن درفجین [در ترجمۀ **یا سماء اقلعی** آیه ۴۴ از سورۀ ۱۱ هود]. ص ۳۰ س ۱۱

دنیدن = خرامیدن‌وحرکت کردن:

شادان و دنان شتاو می کردند.ص ۵۱ س۲

رسیدن = تمام شدن؛ نابود شدن، بپایان‌آمدن:

ـ او را ببینند صبرشان برسد. ص ۲۳ س۱۷

ـ چو ما برسیم هم‌او بماند.ص ۵۶ س۱

ستیهیدن = نپذیرفتن، معارضه‌کردن.

چو بستیهدگوید نگروم برآن بی‌خردی عقاب یاود.ص ۱۲ س۱۰–۱۱

سختن = سنجیدن

درم‌بسختندص ۶۵ س۴

شدن = رفتن:

ـ ضلال بعید بدان که‌آن ره بودکز راه بشند.ص ۱۱۶ س ۴–۵

ـ آنِ روز بشندآنِ شب درآیند. ص ۱۰۱ س ۸

فاوا شدن =

«فردا او را با ما بفرست تا فاواشو» درترجمۀ ارسِلْه معنا غداً یرتـع و یلعَب، آیۀ ۱۲ سورۀ ۱۲ یوسف. ص ۶۰ س ۱۱–۱۲

کولیدن = درلغت بمعنی کندن است و در اینجا ظاهـراً به‌عمق حقیقت رسیدن‌منظور است.

---

(۱) تاریخ بیهقی مصحح دکتر غنی و دکتـر فیاض ص ۳۷۷ چاپخانـه حاپخانه بانك ملی ۱۳۲۴.

گفتیم بدار تا بکولیم باواز بلند توحیدآورد، ایمان آورد. ص ۹ س ۶

گذشتن = صرفنظر کردن، چاره داشتن:

هفت سال غلّه بدروید خوردش مکنی درخوشه بگیارید الاّ اندك کزان نگذرد بدان مقدار که می ازآن بخورید. ص ۷۴ س ۱۷-۲۰

گرفتن = مؤاخذه و بازخواست:

بدانچه گفتم مرا نگیری. ص ۳۲ س ۳

گماریدن = تبسّم کردن، خندیدن:

عیالش بشنید برپای، بگمارید. ص ۳۹ س ۷

مولیدن = دیرماندن - درنگ کردن

منم یوسف شما چه مولید. ص ۸۲ س ۴

نشاندن = توقیف و بازداشت کردن:

ابن یامین را یوسف **بنشاند**، اشان فازوا خواهش کردند گفتند: پدرش بزرگ پیرست بجز او یکی زما بنشیند. ص ۸۴ س ۱۸-۲۰ وص ۸۵ س ۱

نشاستن = نشاندن:

ابوانش را برتخت بنشاست. ص ۹۰ س ۱۶

افعال مرکب قابل ملاحظه

اقرار دادن = اقرار کردن

اقرار دادم که جرم من کردم. ص ۷۶ س ۷

بانگ برداشتن = فریاد کردن:

پنهان گویند یا بانگ بردارید... ص ۱۰۱ س ۱

بوی بردن = گمان داشتن، بوشنیدن:

گفت ایشان راکه بوی می برم از یوسفی ص ۸۹ س ۱۴-۱۵

پشت دادن = فرار کردن و رفتن و گریختن

... یا نیز بخواری پشت بدهید. ص ۱۲۰ س ۱۳

پشت وانهادن = توکّل

من پشت بداشت وانهادم، از ناداشتان بترنیایم. ص ۳۴ س ۱۸-۱۹

تشویردادن = شرمساری فراهم آوردن، شرمسار ساختن

در مهمانم تشویرمدهید.
ص ۴۱ س ۶

تقوی برزیدن = پرهیزکاری کردن

ایمان آری، تقوی‌برزید.
ص ۷۸ س ۳

توکل آوردن = توکّل کردن

شما نیز همه توکل آورید.
ص ۸۱ س ۱۲

جفا گفتن = نسبت‌بددادن و زشت‌گفتن

بسا نیز جفا ازپس آن روز دروی برادرش درگفتید: ص ۸۸ س ۸-۹

چشم داشتن = انتظار

بگو مولی چه چشم میداری.
ص ۱۳ س ۱

حجت گیاردن (= گذاردن) = دلیل آوردن وحجت عرضه‌کردن

پدران ما بتان پرستیدند شما می‌گویی بت مپرستید بـاور نکنم ما خود بیاورید ظاهرتر ازین حجت بگیارید.
ص ۱۱۹ س ۵-۹

خصمی کردن = دشمنی ومخالفت کردن

گفتا امروز خصمی نکنم دربار خدای عذری بخواهید.

ص ۸۹ س ۲-۳

خواب‌گزاردن = تعبیرکردن خواب

خوابم بگزار چنانکه دیدم.
ص ۵۸ س ۱۰

دستان کردن = حیله‌گری، مکر بکار بردن

بگو چنددست ببریدند دستان کردند چرانپرسید. ص ۷۵ س ۱۱-۱۲

دست داشتن = قدرت داشتن ـ تسلّط داشتن

دانید مرا برشما نبود دستی.
ص ۱۲۳ س ۵-۶

دستوری خواستن = اجازه وموافقت خواستن

گفت بود کازوا دستوری خواهم.
ص ۹۰ س ۱۳

دست یازیدن = دست درازکردن

چو دیدکه همی دست نیازند صعبش آمد.
ص ۳۹ س ۳-۴

دمار برآمدن = نابود شدن = هلاك برآمدن

دمار ازآن شهر برآمد.		ص ۴۲ س۸

دین برزیدن= دین داشتن، بدین پرداختن

بی‌سامان بود دین می نبرزید.		ص ۳۵ س۱۰

رحم بریدن= قطع صلهٔ رحم

آنان که عهد شکنند فرمان نبرند رحم ببرند فسادکنند، مطرود گردند.

ص ۱۰۶ س ۱۸-۱۹ وص ۱۰۷ س۱

روزگارشدن= طول کشیدن

روزگار نشد که بختهٔ بریانی فاپیش‌آورد. ازآن نخوردند.

ص۳۹ س۲-۱

روی دادن= روی برگرداندن (مانند پشت دادن)

چو ایشان زان چاه روی را بدادند ازما بر او می وحی بردند.

ص ۶۱ س ۱۵-۱۶

روی‌گشتن= دگرگون شدن رنگ رخسار

کدخدای‌آن زن در وقت دراسید هردو را دیدرویش بگردید.

ص ۶۶ س ۲-۳

زمین بریدن= طی کردن روی زمین

ار قرآن را چنان بسازیم که تاکوهها را بدان برانند بحرمت او زمین ببرنده

ص ۱۰۸ س ۱۳-۱۵

سخن سختن= سخن با اندیشه‌گفتن، سخن ارزشمندگفتن

سخن نسخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی نبینید.

ص ۷۷ س ۲-۳

سر درآوردن= تسلیم شدن ـ گردن نهادن

ایشان ما را بسزا ندانند بگوکه مگر سری درآرند [در ترجمهٔ... أنْ لااله الاّ هو فهل أنتم مسلمون آیه ۱۴ سوره ۱۱ هود]

ص ۲۱ س ۹-۱۰

شمار برگرفتن= بحساب رسیدگی کردن.

واجب‌آن بودکه شمار برگیرند.		ص ۱۱۴ س۴

صبر پیشه گرفتن = شکیبا بودن

ماصبر آنگاه پیشه گیریم ص ۱۲۰ س ۷

صبر دادن = درنگ کردن ـ مهلت دادن

در وقت وحی آمد که صبری بدهید شتاب مکنید ما ایشانرا هلاك گردانیم ص ۱۲۰ س ۱۴–۱۶

فرمان کردن = اطاعت کردن

فرمانش کن، گو راست می باش. ص۵۲ س ۹

فریاد خواندن = شکوه کردن

فریاد میخوانم تا گفتِ مرا کار چرا بستید. ص ۱۲۴ س ۳-۴

کار بستن = اجرا کردن، درعمل آوردن

درآن آیا تست برچنین تدبیر آنرا که خرد را کار بسته. ص ۹۹ س ۷-۸

کاری رفتن = اهمیتی یافتن، مشکلی پیش آمدن

گفتند: یوسف وا ابن‌یامین بر ما با ما از ما بچربند. ما مردان بزرگ گشته، ایشان اورا ازما ببرند، دردوستی شان ازحد بر فتست این مسألهٔ ما کاری رفتست.

گزاف کردن = کار نادرست کردن ـ ازحد گذراندن کار

ما در هیچ حال گزاف نکنیم. [درترجمهٔ **وما كان ربك ليهلك القرى بظُلْمٍ واهلُها مصلحون** آیهٔ ۱۱۷ از سورهٔ ۱۱ هود] ص ۵۳ س ۱۵

هلاکت بر آمدن = مردن

هلاکت ز پسر نوح برآمد ص ۳۰ س ۹

عبارتهای فعلی

از پشت کسی بودن = ازنسل کسی بودن (درترجمهٔ اهل)

پسرم بی‌شك ز پشت من بود. ص ۳۱ س ۲

ازپشت تو بود که همی نه‌بس‌بود. ص۳۱س۸

از پیش شدن = ازعهده برآمدن، موفق شدن

ما از هرکس عاجز نباییم مپنداری کز پیش بشوند. ص۲۳ س۱۲

از راه بردن = منحرف کردن، گمراه کردن

دنیا بر دین برگزینند تا عامی را از راه ببرند. ص ۱۱۶ س۲–۳

از کسی دیدن = کاری را ناشی از عمل کسی دانستن، ازچشم کسی دیدن

ار برگردی، از من مبینید، پیغام خدای فاشما بدادم. ص ۳۵ س۷–۸

بازداشت‌خواستن = پناه‌بردن (در ترجمهٔ اعاذه)

گفت: بارخدای وازداشت خواهم زمانندآنکه از پیش گفتم.

ص ۳۲ س ۱–۲

با زمین راست کردن = ویران کردن

از دهها‌شان برخی بجای است برخی وازمین راست بکردیم.

ص ۴۸ س ۹–۱۰

بتك خاستن = دویدن آغازیدن

آن زن بتك خاست. ص ۶۵ س ۲۰

بجا آوردن = تشخیص دادن، دریافتن

گفتا: بنما مرا تو پیراهن تا بجای آرم که جرم او بود.

ص ۶۶ س ۱۰–۱۱

بر چیزی بودن = بچیزی عقیده داشتن

پدران ما همه برین بودند. ص ۳۷ س ۲

بروی کسی گفتن = درحضور و روبروی کسی گفتن

برویهاشان تو وادرگویی. ص ۶۱ س ۱۹

بسر واگشتن = توبه کردن، بازگشتن از خطا و روی به‌راه راست‌آوردن

(در ترجمهٔ توبوا الیه)

ـ رحمت خواهی بسر واگردی. ص ۳۳ س۱۳

ـ رحمت خواهی بسر بازگردی. ص ۳۶ س ۱۴

چیزی بروی کسی آمدن = مصیبت یا بلایی بر سر کسی فرودآمدن

گفتاکه بروی ما چه‌آمد ص ۴۰ س۱۴

خوفرا کردن = خوگرشدن

من صبر جمیل خو فراکردم. ص ۷۶ س ۸

در خدای عذرخواستن = از خدا پوزش خواستن

دربار خدای عذری بخواهید ص ۸۹ س۳

درکسی عاصی بودن = دربرابر کسی نافرمانی کردن

در رسولانم عاصی ببودند. ص ۳۵ س ۱۸

دست بسینه فاداشتن = تسلیم بودن، پذیرفتن

هرچه توانید بر وی بکنید   من نیز بسینه دست فادارم

ص ۴۶ س ۱۱-۱۰

دل کسی را نگهداشتن = پاس خاطر کسی داشتن

اردل بابا همی نگه دارید هرچند زودترشوید... ص ۸۷ س ۸-۹

سر درکاری داشتن = علاقه داشتن وفریفتهٔ کاری بودن

در دوستی او عجب سری دارد. ص ۶۷ س۶

کسی را از خدا خواستن = بخشایش خواستن برای کسی

گفتند: بابا بی‌شك خطا کردیم بایدکه ما را از خـدای بخواهی. [در ترجمهٔ آیهٔ ۹۷ سورهٔ۱۲ یوسف: **قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انّا کنّا خاطئین**] ص ۹۰ س ۱۱-۱۲

کسی را باور داشتن = به‌کسی اطمینان داشتن

گفتند بابا ما را نگویی چرا ما را باور نداری ص ۶۰ س ۸-۷

[در ترجمهٔ آیه ۱۱ ازسورهٔیوسف۱۲ **مالك لا تامنّا**]

پاره‌ای از لغات که نمودار کهنگی متن است

آسوده: آرام گرفته و ساکن

آن زر خلاص وآن دیگر آسوده و ان‌آب زلال نفع پدیدآرد.

ص ۱۰۵ س ۵-۶

اسپاردن: سپردن

یوسف گفت کاین خزاین را سرتاسر کلید بمن اسپارید. ص ۷۷ س۷

آلوفج (بروزن‌آموخت) ـ شوریـده خرد ـ سفیه «مگر کـه مرا آلوفج خوانید یقین دانیدکه عقلم برجاست» ص ۹۰ س ۲-۱

آمِـن: ایمن

بمصر در روید تا خدای خواهد امن بنشینید. ص۹۰ س۱۷-۱۸

اند: بشکل مجرد به‌جای «چند»

ما در تورات پیش از تو ترا اند جای رسول خواندیم.

ص ۱۰ س ۱۰–۹

بادغر: بادگیر

کردارهاشان بسان خاکستری در بادغری بباد بر دادند.

ص ۱۲۱ س ۱۳–۱۴

باغ: جنّت

بشنو تو نشان باغ آنان.

ص ۱۱۱ س ۱۰

باوریدن: باورشدن

ارچه ما این راست می‌گوییم ترا بی‌شك این نباورد. ص۶۲ س۱۱

بخته: گوسفند پرواری وفربه

روزگاری نشد که بختهٔ بریانی فاپیش آورد. ص ۳۹ س۱–۲

بر: درمعنی نزدیك به «برعهده، بزیان»

رسوا کارا گر کودکی را زمیان ما گرگ بیرد بربرما بود اگرچنین باید که پدر چنین نگوید.

ص ۶۱ س ۸–۵

براه: بر راه راست درمقابل گمراه

ما ایشان را گمراه خواندیم، ایشان خود را براه خواندند.

ص ۱۱۱ س ۶–۵

بسامان: پارسا و شایسته

حاشا ای ملك زینهار بسامان‌تر ازوکسرا ندیدند. ص ۷۶ س ۱–۲

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی ص ۱۳۴ نیز آمده است و در بسیاری از متون کهن دیگرچون رونق‌المجالس وبستان‌العارفین و تحفةالمریدین. (شاهد) از قصص: «و این قصه (سورهٔ یوسف) را «احسَنَ‌ـ القَصَص» خواند زیراکه در این قصه ذکر پیغامبران و بسامان است و ذکر فریشتگان و پریان و آدمیان»

بسنده: کافی

نگه‌دار خدای بسنده باشد.

ص ۷۹ س ۱۶

بی‌سامان: ناشایسته، ناپارسا (درترجمهٔ غیرصالح) ص ۳۱ س۱۰

پنام: پنهان

مزدش نبود چو درپنامی. ص ۵۴ س۲و۳

بی‌آن بایدکه برگزینی

پیش‌بار: بار نخستین چارپای قافله

صاع وان ز پیش‌بار ایشان بسبب‌آن صاع یک یک پساد.

ص ۸۳ س ۱۰–۱۲

پیمان پیمان: اندك اندك «قوم وخویش هم که معنی دیگـر پیمان است مناسبت دارد».

پیمان پیمان پنهان بگرویدند ص ۶ س ۱۶

چاشتان ـ ظرف نان وخوراك:

بخواب دیدم که چاشتانی نان بر سر دارم ص ۷۰ س ۵–۴

دربرهان قاطع مصحح دکترمعین نوشته‌است‌که: «چاشدان با دال ابجد بر وزن‌پاسبان مخفّف چاشت‌دان است و آن ظرفی باشدکه نان و خوردنی در آن میان گذارند، چه چاشت بمعنی خوردنی و طعام هم‌آمده است وچاشکدان (بسکون کاف) نان‌دان را گویند...»

ج ۱ ص ۶۱۲

داشت (ناداشت): محل یا موجود قابل تکیه‌کردن.

قابل ذکـر است‌که کلمهٔ «ناداشت» به‌معنی نادرست و حیله‌گر وغیرقابل اعتماد درکتاب «سمك‌عیار» مکررآمده است.

من پشت به‌داشت وانهادم از ناداشتان بتربیایم. ص۳۴ س ۱۹–۱۸

در وقت: بی‌درنگ، بلافاصله

کدخدای‌آن زن در وقت درسید، ص ۶۶ س ۲

دست: مسند

ایشانرا خود مهمان خوانـد، درآن مهمانی تکلفی کـرد مرایشانرا خود دستها اوکند. ص ۶۷ س ۱۱–۱۳

دُگمان (=دوگمان): منافق

قومی که مرا همنبازگویند دروغزنند و دُگمانند

این کلمه در راحة‌الصدور راوندی ص ۲۲۹ مصحح محمد اقبال چاپ امیرکبیر سال ۱۳۳۳ بمعنی تردید و احتمال‌آمده است که بنظر درست نمی‌آید: «چون امرا را خبرشدیگان ودوگان می‌آمدند و زمین می‌بوسیدند. همه را قبول‌کرد و از سرگناهشان درگذشت. مَثَل: **اِسْتِصلاحُ العَدُوّ بِحُسنِ المقال اَسْهَلُ من استیصاله بطول القتال** دشمن را باستمالت بدست آوردن خوارترکه بمقاتلت از بیخ برکندن‌که استیصال **دوگمانی** بود و پیوستن ووصال تن آسانی». درآخر کتاب درفرهنگ کلمات و مصطلحات نادره ص ۵۰۱ در معنی دوگمانی می‌نویسد: کاری‌که انجام آن دوگمان داشته باشد مثلا جنگ دوگمانی است‌که انجام‌آن ممکن است فتح و ظفر باشد و نیز ممکن است شکست باشد.

(*of a double passibility*=)

بنظراینجانب این معنی هم قابل‌تصوراست که جنگ همواره کینه برجای می‌گذارد و نفاق. چه تسلیم یا صلح شکست خورده برغبت نیست و همواره منافق خواهد ماند و تظاهر بدوستی خواهدکرد تا قدرت انتقام بدست‌آورد.

رز: باغ انگوری

زمینی بینید درهم پیوسته پاره‌ای زو خوش پاری شوره رزان‌که در آن انگور باشد، زمینها زو کشت رسته. ص ۹۸ س ۱۲–۱۳ وص۹۹ س ۱–۲

رز دراینجا برابر باغ انگوری است نه درخت انگور چون ترجمهٔ قسمتی ازآیهٔ ۱۴ سورهٔ رعد است بدین صورت: «**وفی‌الارض قطع‌متجاوزات و جنات من اعناب و زرع ونخیل...**» در مسمط منوچهری نیز می‌بینیم همین‌کلمهٔ «رز» بمعنی باغ انگورآمده است آنجاکه میگوید:

دهقان بسحرگاهان‌کز خانه بیاید — نه هیچ بیارامد و نه هیچ بپاید

نزدیکِ رزآید درِ رز را بگشاید — تادختررزرا چه بکاراست‌وچه‌شاید

یك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید

الا همه آبستن و الا همه بیمار

دیوان منوچهری چاپ دبیر سیاقی ص۱۲۱

در بسیاری از متون کهن «رز» بهمین معنی «باغ انگوری» آمده است و «رزبان» محافظ آن باغ. ازجمله در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر عتیق سورآبادی ص ۱۶۰: «بامداد ساقی ملك گفت یوسف را: من دوش خواب عجب دیده‌ام. چنان دیدم که در رز شدی و درآن رز تاك بودی آن را سه‌شاخ و سه خوشهٔ انگور ازو فروآویخته، من‌آن را فرا گرفتمی و عصیر کردمی و فادستِ ملك دادمی»

رزم ـ بانگ شدید بخصوص بانگ رعد و شتر (کلمه عربی است):

بدبختان را اندرآتش آرند بر سان خران همی برزمند

ص ۵۰ س ۴ـ۳

روز پسین: روز رستاخیز

بروز پسین ایمان دارند. ص ۱۱۲ س ۱۰

زر خلاص: زر خالص وناب

آن زر خلاص و آن دیگر آسوده وآن‌آب زلال نفع پدیدآرد.

ص ۱۰۵ س ۵ـ۶

زنینکان: زنان ــ ازجنس زن. این طرز استعمال هم اکنون در خراسان خاصه بین روستائیان رواج دارد چنانکه گویند: بُزینه یعنی جنس بز و میشینه بمعنی جنس میش، مردینه جنس مرد، پسرینه جنس پسر

پسران‌تان را همی بکشتند زنینکان را به‌فساد خود را ص ۱۱۷ س ۹

سره: خوب

سودها سره زان سوی پدیدآید. ص ۱۰۵ س۱۴

سنه خواندن: نفرین و دعای بدکردن

موسی فرعون را سنه خواند. ص ۷ س ۱۴

اشاره‌است به‌قسمتی ازآیهٔ ۸۸ سورهٔ ۱۰ یونس‌آنجا که موسی می‌گوید: «... ربنا اطْمس علی اموالِهم و اشْدُدْ علی قلوبهم فلا یومنوا حتی یروا‌العذاب‌الالیم». در صفحهٔ ۱۱۸۱ برهان قاطع مصحح دکترمعین بهمین معنی ذکرشده و شعر لبیبی از لغت فرس اسدی‌را بشاهدآورده است:

ای فرومایه و در کون‌هل و بی‌شرم وخبیث
آفریده شدی از فریه و سردی و سنه

این بیت در لغت فرس اسدی مصحح دبیرسیاقی ص ۷۵ بعنوان شاهد برای لغت «فریه» آورده شده و در ذیل آن نوشته‌اند که مرحوم دهخدا درمعنی «سنه» تردید داشته‌اند ولی اکنون باآمدن این لغت درکتاب حاضر بمعنی نفرین ظاهراً تردید رفع می‌شود.

سوه: به‌جای سوی یا سوك

این سوه اندوه صعب باشد.

ص ۸۷ س ۱

فاوا ـ لغت‌کم استعمالی است در فرهنگ‌ها آنرا شرمنده و رسوا، شرمندگی و رسوائی معنی کرده‌اند وشاهد بیتی از عمعق بخاری است بدین‌صورت: (برهان قاطع مصحح دکتر معین ج ۳ ص ۱۴۳۸)

بس‌که بخشد کف تو درّ و گهر   بحر شرمنده گشته و فاوا

امّا در متن حاضر معنی فاوا نزدیك است به «بیهوده» و «بی‌پایه» و «اختلاف ـ شقاق» که کلمهٔ «اندروا» را بخاطر می‌آورد از نظر اندك مانندگی باآن ازنظرشکل.

برای روشنی بیشتر همه عبارات مربوط با شاهد ذیلاً آورده می‌شود از یونس (۱۰) آیه ۶۴-۶۳-۶۲ ص۴ کتاب:

قومی کز اولیاء باشند
ز اندوه و زبیم امن باشند
نشان ایشان آن بود
که مؤمن باشند
تا آخر عمر صاین باشند
مر ایشان را دومژده بدهند
یکی اینجا دیگر که برخیزند
سخنان الله فاوا نباشند
آن فوز عظیم بودکه بیاوند

لازم است‌گفته شودکه درمتن «سبحان‌الله» نوشته شده‌که درکتاب حاضر

عیناً ثبت گردید امّا با توجه به‌آیه مربوط دانسته شدکه صحیح کلمه باید «سخنان» باشد نه «سبحان» بدین شرح آیه ۶۴–۶۳: **الّذین آمنوا وکانوا یتّقون، لهم البشری فی الحیوة الدّنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم** » که روشن است «سخنان الله فاوا نباشند» ترجمهٔ: «**لا تبدیل لکلمات الله**» است.

درجای دیگر همین متن نیز «فاوا» آمده است امّا به‌معنی دیگر شاید نزدیك به: «ناشناخته ــ ناآگاه ونظایر این کلمات شاهد درص۶۳ کتاب حاضر ضمن ترجمه‌آیه ۱۹ سوره یوسف است:

چو یوسف را جمله بدیدند
یك دیگر را می مژده دادند
او را پنهان فاوا می‌بردند
بضاعت عرش نام کردند

وقسمت مورد استشهاد ازآیه چنین است:

«**... قالَ یا بُشریٰ هذا غُلامٌ وَاَسَرّوُهُ بِضاعَةً**»

این کلمه ضمن تفسیرها وترجمه‌های قران کریم درموارد مختلف که بیشتر با «اختلاف» هم معنی است آمده ازجمله: درترجمه تفسیر طبری مصحح حبیب یغمائی ج۳ ص ۹۹۲: «هرآینه ببرم دستهای شما وپایهای شما از **فاوا**» ایضا «فادوای کردن» در ج ۳ ص ۵۸۴[1]

در ترجمهٔ قرآن واقع در موزهٔ پارس شیراز هم «فاوائی» در معنی «اختلاف آمده است: «اوراست **فاوائی** شب و روز» ترجمه قسمتی از آیهٔ ۸۲

(۱ــ بعلاوه کلمهٔ «فادوا» و «فادوایی» درصفحات ۱۹، ۲۹، ۴۵،۸۱،۹۴، ۶۲۴، ۸۴۴، ۹۰۹، ۹۸۳، ۱۰۳۵ــ۱۰۴۸، ۱۱۱۰، ۱۲۵۹، ۱۳۴۴ تفسیر طبری دیده می‌شود.

سورهٔ ۲۳ مؤمنون): وَلَهُ اِخْتِلافُ الْلَیْلِ والنهار[۱]

در تفسیر قرآن کریم تألیف ابوبکر عتیق سورآبـادی که در سال ۵۲۳ هجری قمری کتابت شده و نسخهٔ عکسی آن توسط بنیاد فرهنگ ایران به‌شماره ۱۶ انتشار یافته هم این کلمه مکرر آمده است ازجمله: درصفحه ۷ در ترجمه همان آیه ۸۲ سورهٔ مؤمنون که سابقاً نوشته شد یعنی «فاودایی یا فادوا» درتـرجمهٔ «اختلاف» بدین گونه: «و اوراست فادوای[۲] شب و روز...»

در کتاب «ترجمه و قصه‌های قرآن» از روی نسخه موقوفه بر تربت شیخ جام که مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابـوری است و باهتمام استادان یحیی مهدوی و مهدی بیانی در ۱۳۳۸ ازطرف دانشگاه تهران بچاپ رسیده در ص ۳۷۴ نیمه اول کتاب مزبور درترجمه آیه ۹۳ ازسورهٔ ۱۰ یونس کلمهٔ «اختلاف» در دومورد «فادوائی» معنی شده است: «و بدرستی که ما فرودآوردیم فرزندان یعقوب را فرودآوردن جای نیکو و روزی دادیم ایشان را ازخوشیها؛ **فادوائی** نکردند تا که بایشان آمد علم و دانش. بدرستی که خدای تو بگزارد میان ایشان

---

(۱) ایضاً درترجمهٔ موجود درموزهٔ پارس شیراز «فاوا» وبرساخته‌ها ازآن بشرح ذیل آمده است؛

فاوایی	درترجمهٔ اختلاف	سوره جاثیه آیه ۵
فاوداکردن	» »	مریـم ۳۷ سجده ۲۵ حشر ۱۴ شوری ۱۰ فصلت ۵۲، ۴۵
ازفاوا	» من خلاف	شعرا ۴۹ طهٔ ۷۱
فاوا	» مختلف	ذاریـات ۸ جـاثیه ۱۷ فاطر ۲۸، ۲۷ زمـر ۳،۴۶
فاوا	» شقاق	حج ۵۳

در یافتن مواردی که کلمهٔ «فاوا» وبرساخته‌ها ازآن درترجمهٔ تفسیرطبری و ترجمهٔ قرآن موجود درموزهٔ پارس شیراز بکار رفته است ممنون محبت آقـای دکترعلی رواقی هستم.

(۲) کلمه در نسخهٔ عکسی به‌گونه‌ای است که نمی‌توان دانست «فادوای» است یا «فادوایی» بـرای ملاحظه چند مورد دیگر رجوع شود به‌صفحات ۲۴۴ و ۲۹۰ و ۳۹۹.

[کار] روز قیامت درآنچه ایشان **فادوائی** کرده باشند» که قسمت مورد نیاز از آیه «فَمَا اخْتَلَفُوا» و «یَخْتَلِفُون» است.[1]

در قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکرعتیق نیشابوری ص۲۵۵ هم «فادوا» درترجمهٔ «(مِن خلاف)» آیه ۷۴ سوره۲۰ طه آمده‌است: «هرآینه ببرم دستهای شما و پایهای شما را **فاودا** ، دست راست و پای چپ و پای راست و دست چپ»

فروور (ظاهراً=فروهر؟): و ابار خدای دستان نتوان فروورهاتان را وا درياويد
ص ۷۶ س۱۰

فریشتگان : فریشتگانشان با یك دیگردوستان باشند ص۱۲۴ س۱۲-۱۱

کدخدا: شوهر(در ترجمهٔ سیِّد): کدخدای آن زن در وقت در رسید
ص ۶۶ س ۲

قُبله[2]: حباب آب: واآب پدیدآید، بازو کف بود و قبله بود بسیار، هر دو بشوند صافی پدیدآید ص ۱۰۴ س ۱۹، ۱۸، ۱۷

کم‌زان: حداقل
کافران گویند باری کم‌زان که زانچه درخواستم یکی بیارند.
ص ۱۰۰ س ۶-۷

کوژ: ناراست
تأویل کتاب کوژ گویند. ص۲۳ س ۸

کویز: کیل وپیمانه
کویزهای گندم ازو بخواستند. ص ۸۸ س۳

---

۱)) ایضاً رجوع شود بهمین‌کتاب ص ۳۹۳ درترجمه‌آیه ۱۱۲ سورهٔ ۱۱ هود وص ۳۹۴ درترجمهٔ آیه ۱۲۰ سورهٔهود.

(۲) در لهجهٔ مردم بخارا هنوز این کلمه بهمین معنی بکار می‌رود حتی برای «آبلهٔ دست» وحباب وبرجستگی روی نان استعمال می‌شود، در خراسان هم به برجستگی روی نان «قبله» می‌گویند که ظاهراً صورت تغییریافته‌ای است از «کوپله» که بمعنی حباب مولوی و دیگران بکاربرده‌اند.

گاه: بوتهٔ زرگری

زان زر که درگاه دارد صایغ یا دیگر همی جوش پدیدآرد.

ص ۱۰۵ س ۱–۲

گردن: برتر و قوی

هرجای که درعالم گردنی بود فرمانش را مطیع بودند.

ص ۳۵ س ۱۹– ص ۳۶ س ۱

مهتر: شوهر (در ترجمهٔ بَعل)

این مهتر من شیخ گشته، عجب دارند از پیر فرزند.

ص ۳۹ س ۱۲–۱۱

میغ: ابر

آن میغ گران بآب باران.

ص ۱۰۲ س ۵

ناباك: در ترجمه مسرف (زیاده‌روی کننده – ازحد درگذرنده)

«ناباك» بمعنی «بی‌پروا – بی‌باك» در سایرمتون هم دیده می‌شود ازجمله درقصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی ص۲۰۸: «ماده سگی بدآن موضع بچه داشت. بچگان را شیر می‌داد و بختنصر را بایشان شیر می‌داد تا آنگه که کودك بشیر سگ برآمد، نیکوروی و زیرك و **ناباك**» ایضا «ناباکی» درصفحات ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۹۱، ۲۰۶، ۳۹۱ کتاب مزبور.

سعدی نیز درقسمت بدایع (کلیات سعدی مصحح فروغی ص۶۹۰ سال ۱۳۲۰ چاپخانهٔ علمی) این کلمه را بکار برده است آنجاکه می‌گوید:

دل دیوانگیم هست و سر ناباکی

که نه کاریست شکیبائی واندهناکی

فرعون درمصر گردنی بود ناباکی بود زو بترسیدن.

ص ۷ س ۱

ناروی: ناپسندیده وناصواب

بیرون آری از هرچه ناروی.

ص ۱۱۵ س ۶–۷

نوبتی: پاسبان، نگاهبان

از ما او را نوبتیانند کز پیش وز پس نگاه می‌دارند.

ص ۱۰۱ س ۶–۵

«نوبتیان» درترجمهٔ «معقبات» آمده است:

نهمار: بسیار

قرآن عربی از بهرآن بود تا دریافتنش نهمار آسان بود.

ص ۵۷ س ۸-۷

نیژ: عاشق سخت ومبرم

گفتا ای زن خطاکردی زود توبه از نیژ درمانی.

ص ۶۶ س ۲۰- ص ۶۷ س ۱

واتر: ظاهراً به‌معنی «آن‌سوتر» است. ترجمهٔ آیه ۱۷ ازسورهٔیوسف۱۲ عیناً ازمتن آورده می‌شود تا محل شاهد ص ۶۲ کتاب:

گفتند بابا خودت نگوییم
گرگی امروز ناگاه درآمد
ما یوسف را در رخت بنهادیم
چو وقت مسابقت درآمد
یوسف‌وامتاع هردوبهم بودند
گرگ اورا بخورد پس واتر آمد
ارچه ما این راست می‌گوییم
ترا بی‌شك این نباورد

دربرهان قاطع مصحح دکترمعین ج ۴ ص ۲۲۴۳ «دورتر» معنی شده و همین معنی درفرهنگ رشیدی هم آمده‌است.

واقعه: قیامت

از واقعه بسیار بیندیشد تا قیر سر را چو شیر گرداند، آن روزکه همه حاضرباشند برخی رویها چو قیر گرداند.

ص ۴۹ س ۵ تا ۸

هفتی: هفت‌تا

هفت خوشهٔ با اند یابس، این هفتی سبز آن خشك بودند.

ص ۷۳ س ۱۵-۱۶

هنباز، انباز

می ما را هنبازگویند.

ص ۱۰۴ س۶

افتادگی‌ها در ترجمه فارسی و آیات کتاب از آیه ۶۲ سورهٔ ۱۰ یونس که تقریباً با اواخر جزو یازدهم برابر است آغاز می‌شود تا آخر آیه ۷۲ همان سوره. امّا ترجمه فارسی فقط تا آخر آیه ۷۲ و چند کلمه از آیه ۷۳ را دربر دارد و با کمال تأسف ترجمهٔ قریب هفت آیه که نمی‌توان دانست معادل چند صفحه می‌شود از متن ساقط است و بار دیگر کتاب از «عمل المفسدین» که قسمت اخیر آیهٔ ۸۱ است شروع می‌شود و باین ترتیب نزدیك دو آیهٔ عربی نیز همراه فارسی‌ها ازمتن افتاده بدین شرح:

۱- تمام آیه ۸۰ سورهٔ یونس «**وقال فرعونُ ائتونی بِکلّ ساحرٍ عَلیم فلمّا جاءالسَّحَرةُ قال لهم القوا ما انتم مُلقون**»

۲- تمام آیهٔ ۸۲ بجز دو کلمهٔ آخر آن «**فلمّا القوا قال موسی ماجئتم به السّحر انّالله سَیُبْطِله انّالله لایصلح [عمل المفسدین]**

آخرین آیهٔ موجود در این کتاب آیه سی‌ام از سوره (۱۴) ابراهیم است (تمام سورهٔ ابراهیم ۵۲ آیه است) که تقریباً با آخر جزو سیزدهم قرآن برابر است. با شرحی که گذشت مجموع ترجمهٔ کتاب حاضر از آغاز تا پایان نزدیك دوجزو است.

معرفی نسخهٔ خطی قطع کتاب بین وزیری و رقعی است بابعاد ۱۶/۵ × ۲۱ سانتی-متر، اندازهٔ مسطر درتحریر متغیروغالباً ۱۱ × ۱۲ سانتی‌متراست، کاغذ سمرقندی برنگ نخودی مات ازنوع ضخیم است، جلد مقوائی نازك با روکش تیماج‌مشکی ضربی باعطف درسمت چپ.

خط نسخ متوسط خوانا است که آیات قرآنی با قلم درشت‌تر، هشت و هفت وگاه شش سطر در صفحه وترجمه‌ها ریزتر از هفده تا ده سطر در صفحه نوشته شده است.

در دوصفحهٔ نخستین اندك تذهیبی در دومستطیل ۲٫۵ × ۱۰ سانتی‌متر با ترنج مانندی در دوجانب وجود دارد. نام ونشان این بخش ازکتاب خدای به سرخی درمستطیل نگاشته آمده و در دایره‌ای کبود تیره وبا پرّه‌های زرّین که متصل به‌ترنج است علامت «عشر» برنگ کاغذ متن نمایانده شده است.

سایر عشرات‌را درحاشیهٔ کتاب در دوائری هم با پره‌های زرّین ومتنهایی برنگ سرخ وکبود تیره کـه همواره کلمه «عشر» درآن همرنگ کاغذ متن است نشان داده‌اند. «خمسات» بشکل گلابی زرّین با خطوط سرخ داخلی و یك خط کبود که آنرا احاطه کرده و در دوجانب گوشواری خُرد دارد مشخص گردیده است.

سر سوره‌ها بخط کوفی زرّین سایـه دار است یعنی قبلاً باقلمی بسیار باریك کلمات را میان‌تهی نوشته‌اند وبعد باآب زر درون آنها را پـر کرده‌اند. خطوط باریك سیاه را همه‌جا دربالا از حدکلمه فراتر برده‌اندکـه خود نوعی آرایش است. جای بجای خاصّه درگردی‌های «واو» و «ه» بـا نقطه‌های سرخ کلمات راآراسته و درجانب راست سرسوره‌ها لچك ترنجی نیز با خطکبود و حشو زرّین وآرایشی به‌سرخی جلب‌نظر می کند.

***

سخن را با درود فـراوان بـر روان مترجم بی‌نام و نشان این دوجزو از مهین کلام یزدان بپایان می‌برد، مردی که کوشش اوبی‌گمان درشناخت ودسترسی به‌حلقهٔ دیگری از زنجیره شعر فارسی قرون اول هجری مدد می‌رساند.

ازآقای علی سلطانی‌گرد فرامرزی فارغ‌التحصیل‌فاضل دورهٔ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران‌که زحمت بـازنویسی و مقابل و تنظیم فهرست لغات این مجموعه را با علاقه ودقت خاصی برعهده داشته‌انـد و درهیچ باب از یارمندی دریغ نورزیده‌اند سپاسگزار است.

از اولیای محترم امور بنیاد فرهنگ ایران‌که با چاپ این‌کتاب به‌سنّت دیرینهٔ خویش‌که خدمت به‌زبان وادب پارسی‌است وفادار مانده‌اند امتنان دارد.

تهران ــ فروردین ۱۳۵۳هجری خورشیدی

احمدعلی رجائی بخارائی

در هیچ حال هیچ کار بر دست نگیری
از قرآنم [1] حرفی نخوانی اندك وبسیار
هیچ کار نکنی که نه ما دانستیم
تا تو بگویی در دانایی ما که در نیاید .
ما داناییم بدانچه می در شوی،
هیچ چیز از ما پنهان نماند ،
نه خورد و بزرگ، تا بگروی
ما این همه را پدید کردیم
تا یاد گیری که می چه شنوی
یونس ۶۱/۱۰

قومی ـ کز اولیا [ء] او باشند ،
ز اندوه و ز بیم اَمن باشند
نشان ایشان آن بود که مؤمن باشند
یونس ۶۲/۱۰

۱ ـ اصل : قراتم .

تـا آخـر عمر صاين باشند[1].	یونس ۶۳/۱۰

مر ایشان را دو مژده بدهند :

یکی اینجا، دیگر که برخیزند .

سبحـان الله فـاوا نباشند ،

آن فوز عظیم بـود کـه بیاوند .	یونس ۶۴/۱۰

اندوهگن مباش که عزت ماراست ،

ارچه ایشان تشبیه می کنند

ما اشنواییم گفتارشان را،

ما داناییم بهرچه بکنند.	یونس ۶۵/۱۰

هرچند هستندبندگانند ،

ار در زمین‌اند یا در آسمانند.

قومی که مرا همنباز[2] گویند،

درو غـزنند و دگمـانند	یونس ۶۶/۱۰

شب را تاریك تا بیارامید ،

روزی روشن تا فرابینید .

درین هردو بسی نشانست

ار فاشنوید ، معنی بجای آرید	یونس ۶۷/۱۰

گفتند : یکی فـرزند بگرفت .

---

۱ ــ اصل : « باشد »

۲ ــ کذا ...

بگو : سبحان‌الله ، والله که نگرفت
او بی‌نیازست ، اوراست عـالـم ،
ز نـادان تشبیه هیچ نشگفت

یونس ۶۸/۱۰

آنان که برو دروغ گویند ،
هرگز ز عذاب او بنرهند .

یونس ۶۹/۱۰

واجب نکنند ز بهر دنیا ،
خاصه که همه را وا قیامت آرند ؛
پس بچشانیم عـذاب ایشان را
بدان نا َسزاها که می بگفتند.

یونس ۷۰/۱۰

***

تو قصهٔ نوح را بریشان خوان ،
تـا یـاد گیرند، َبه ُش بشنوند ،
او گفت : برشما می‌صعب آیـد
بـر آنکه مـرا منبر نهـادنـد .
من تا بزیم می وا خدای خوانم ،
تـو ّکل کـردم تـا بشنونـد
بیعت‌بکنند ویاری خواهند.
هویـدا بکنند تـا َبدانند .
پس جملهٔ آن نزد من آرید .
زمانم مدهید تا مردی ببینید .

یونس ۷۱/۱۰

ار برگردی زیان شما را
هرگز بشما طمع نکردم .....[1]

یونس ۷۲/۱۰

***

فرعون گفت : برمن آرید
جادو استاد هرچند توانید.

یونس ۷۹/۱۰

چــو استادان حــاضر گشتند ،
موسی گفت : یك بار برهانی .

یونس ۸۰/۱۰

چو ایشان آن را یکسربنهادند ،
موسی گفت :کنون بینی که الله
این را چون حبطه گرداند ،
ز الله شمــا یــاری نیــاوی .

یونس ۸۱/۱۰

الله حق را ظاهر گرداند
گرچه شما باور نداری .

یونس ۸۲/۱۰

زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد
مگر مــردان یا کــودکانی چند
از جانب ام ز قوم او بودند
پیمان پیمان پنهان بگرویدند
فرعون در مصر گردنی بود،

---

۱ ــ از اینجا ترجمه ناقص مانده است وترجمهٔ آیات ۷۳ تا ۷۸ وبخشی از آیهٔ ۷۲ از قرآن ظاهراً در صحافی افتاده است .

نا باکی[1] بود زو بترسیدن[2] یونس ۸۳/۱۰

[موسی] ایشان را گفت :

اگر بگرویدی، توکل‌داری، اگرمسلمانی

از بـار خـدای نـومید مباشید ،

هرچه تان باید جمله ازو خواهی . یونس ۸۴/۱۰

گفتند : یـارب توکل آوردیم ،

ما طاقت کافران نداریم . یونس ۸۵/۱۰

زکام دشمن ما را نگه دار

چنان که از کافران یکسر برهیم . یونس ۸۶/۱۰

فرمان دادیم موسی و هرون را ،

گفتیم: درشهرمسجد هاگیری.

روی فا قبله[3] نمازبگزاریـد،

جمله مؤمنان‌را مَژده بدهید. یونس ۸۷/۱۰

موسی فرعون را سنه خواند

بدستوری مـا تا یاد گیرید .

گفت : بار خدای ! زینت و اموال ،

۱ـ چون برابر رسم الخط کهن «ب» و «پ» بایك نقطه نوشته می‌شود «ناپاکی» نیز می‌توان خواند .

۲ـ چنین‌است درمتن اصلی بجای«بترسیدند» واین گونه حذف‌ها دراین متن معهود است .

۳ ـ اصل : قِله .

فاشان دادی، گفتی بگروید
نه آن را دادی تا کفر آرند ـ
این‌لام اینجالام والف‌خوانند[1] ـ
اموال شان را ز مالی بیرون بر،
[بر][2] دلها سخت [گیر][2] که می‌نگروند.
بگو: شما زانی که ایمان نیاری،
تا عذاب الیم در نیاوید.

یونس ۸۸/۱۰

گفت[3]: دعاتان مستجابست.
دعوت می کنم راست می‌باشید
این بی دینان جهال باشند
نهاهاشان[4] نیك نبرزید.

یونس ۸۹/۱۰

---

۱ ـ مقصود ازین جمله دانسته نشد.

۲ ـ در متن اصلی نیست که با توجه به‌آیهٔ قرآن و ضرورت‌اکمال جملهٔ فارسی افزوده شد.

۳ ـ کلمه درمتن اصلی دستخوش دگرگونگیهای کتابتی شده است، و آن را «گفتیم» و بتقریبی «گفتند» نیزمی‌توان خواند ولی چون دراصل‌آیه «قال» آمده است برابر آن «گفت» ترجیح داده شد.

۴ـ چنین است دراصل وجملهٔ «این بی‌دینان جهال باشند، نهاهاشان نیك نبرزید» ترجمهٔ: « وَ لا تَتَّبِعانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لايَعْلَمُونَ » است و معنی « نهاهاشان » دانسته نیست. شاید خطای کاتب و اصل « نهادهاشان » یا «نهانهاشان» یا «راهیاشان» باشد.

بنوا اسرایل در پیش بودند
بدان دریاشان گُیاره کردیم
فرعون و جنود درقفا بودند[1]،
آن بی دینان را غرقه کردیم
چو کرد آن آب آهنگ فرعون،
گفتیم : بدار تا بکولیم
بآواز بلند توحید آورد ،
اسلام آورد . گفتیم : نپذیریم — یونس ۹۰/۱۰
این وقت ترا بی‌شك بأس است
چو مُجبر باشی قولت نشنویم .
عاصی بودی از پیش ومفسد ،
دعوی کردی تا برتو شمریم
حتی در دعای موسی خبر داد ،
حتی اینجا وازان مخوانی — یونس ۹۱/۱۰
امروز ترا رسوای سر خلق ،
رسوای سر خلق[2]، آب فانماییم

---

۱ ــ اصل : « بودندند » .وبسیار محتمل است استعمالی خاص باشد

۲ ــ چنین است در متن اصلی یعنی « رسوای سر خلق » دو بار تکرار شده است . اگر قصد خاصی چون تأکید در بین نباشد شاید دومی : « رسوای سرآب » بوده است و بعبارت دیگر کلمهٔ « خلق » زاید است و اشتباهاً تکرار شده .

گویند : فرعون ، گویند غرق شد .
آن سگ ملعون ؛ فـرا دل آ ریم .
بسیار کسندکه ما مر ایشان را
عاقل دانیم ، غـافـل دانیم[1].
هرچیز کزو بمرد واماند ،
بنی اسرایل را بَـدادیم.
روزی حلال در باغ خورمَ،
عافیت و از ان هرسه بدادیم .
ما در تورات پیش از تو ترا
آند جای رسول خوانـدیـم .
ایشان جمله بتو بگرویـدنـد
تا امروز که ترا منشور دادیم،
دو گروه شدند ، خلاف کردند
مـا روز قیامت وا دریـابیم .

یونس ۱۰/۹۳

هر کس گـوید : باور نداریم ،
بگو بار خدای فا تو می گوید :
ار می‌خواهی که شك برخیزد ،
رَو پـرس زانکـه خبر دارد

۱– معنی‌عبارت چنانکه‌باید روشن‌نیست. شاید« غافل یابیم» بوده‌است و صورت فعلی نتیجه خطای کاتب است.

تا فا تو بگوید کز[1] خداوند
بردست رسول حق بتو آمد ؛
پندت بدهدگوید : زینهار
چنان نکنی که ریبت بماند .	یونس ۹۴/۱۰
زان قوم مباش که نه بکارند ،
زیرا که هلاك از تو بر آید .	یونس ۹۵/۱۰
قومی که الهشان َبراند ،
شومان باشند، ایمان نیارند .	یونس ۹۶/۱۰
ار آیاتم جمله ببینند
مگر در بأس یکی نگروند	یونس ۹۷/۱۰
واجب کردی که اهل هر شهری
سود را ز زیان جدا َبکردی،
َبگرویدی پیش از بأس
تا بروش ویرا سود کردی .
اینك بشنو حدیث یونس :
قومش چو عتاب ما بدیدند ،
بیدار شدند بدو بگرویدند
بنفرین بودند، با آفرین گشتند.
در نعمت ما بسی بزیستند ،

---

۱ ــ اصل : کر .

چو ایمان بر کفر برگزیدند ‏ — یونس ۹۸/۱۰

ار ما خواهیم که اهل‌عالم را

بر آن داریم تا بگروند

توانابیم که‌در کم‌زیك‌ساعت،

اکراه کنیم یکسر بگروند.

تو زان باشی که مردمان را

اجبار کنی می تا بگروند؟ ‏ — یونس ۹۹/۱۰

می آن باید که او بگرود

تا فرمانم را کار بندد

چو بستیهد ، گوید : نگروم

بران بی‌خردی عقاب یاود . ‏ — یونس ۱۰۰/۱۰

گویند : چه کنیم تا پذیرد ؟

بگوا[1] می چه‌برد ومی چه‌آرد.

سودشان نکند ، باور ندارند ؛

گویند: هردو فعل فلك[2] باشد.

روز را ببرد، شب را درآرد . ‏ — یونس ۱۰۱/۱۰

---

۱ ــ در رسم الخط کهن پارسی و از جمله در این کتاب گاه پس از واو و ظاهراً بمنظور اشباع آن الفی می‌آورند مانند «بگوا» بجای « بگو » و « دروا » بجای « درو » برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مقدمه .

۲ ــ در اصل ، کلمه نقطه ندارد.

بگو : مولی چه چشم می‌داری ،
َچنانکـه شما را خـوار بکنند .
قومی کز پیش چو شما بودند ،
زیشان هیچ کس امروز نزیند .
شما می‌گویی که او درماند .
من می‌گویم ایشان درمانند.
بگو : آنگه که بگیرند ، بحق بگیرند
از[1] بـرویـدگـان یـکی نـگیرنـد . یونس ۱۰۲/۱۰
رسولان خدای با مؤمنان یکسر
در هردو سرای نجات یاوند . یونس ۱۰۳/۱۰
باور نکنندکـه دین حـق دارم .
من در هردوجهان ازبت ویزارم.
از هر[چه] شما همی‌پرستید،
هرگز من َبدان رضا ندادم .
آن را کـه شما را او بمیرانـد ،
[شك] َبدو نارم ، ایمان َبدو دارم
مرا گفتند: ز مؤمنان باش .
فرمانش را لابد نگه دارم . یونس ۱۰۴/۱۰
بردین خدای اقبال می کن،

۱ ــ کلمه دراصل نقطه ندارد وبا توجه به‌معنی بدین صورت نوشته شد .

ازهرچه‌ناحق، تو دور می‌باش
زینهار کز مشرکان نباشی،
وا برویدگان بهم همی باش . یونس ۱۰۵/۱۰
از خواندن بت سودت ندارد
از ناخواندن زیان ندارد
هر کس که بدون ما بگرود ،
ار مُرسل بود ظالم گردد . یونس ۱۰۶/۱۰
بیماری دهم ، پس‌عافیت بدهم .
اگر من خدای بتو نیك خواهم ،
کسرا نبود که رد کند آنکه من خواهم .
این خواست مرا حکمت خوانند .
ار باز آیند ، جمله بیامرزم . یونس ۱۰۷/۱۰
دو حرف حدیث می‌بگویم،
می واگردم : نه من و کیلم
هر کس که ببرزد بحق ، نبازد،
هر کس که نبرزد بحق ، بَسوزد . یونس ۱۰۸/۱۰
هر وحی از ما که برتو آرند،
بجد بگزار ، ارچه سقط گویند .
نیگر[1] کسرا جواب ندهی .

۱ــ بجای «نگر» واشباع کسره در لهجه‌مترجم فارسی این آیات معهود است .

تاآن وقتی که وا در یاوند ،
دادها بدهد و داد بستاند.
و حکاّم جهان این نتوانند .

یونس ۱۰۹/۱۰

سورهٔ هود

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خدای ولی حکمت .
ما می‌بینیم کاین چه کتابست :
مراد ازین نامه خطابست
نامه‌ای محکم از سر تا بُن.
فلان‌چیز حرام، دیگر حلالست
موافق را درو ثوابست ،
مخالف را درو عقابست .
حکیم خبیر نامه ترا دادست ،
این نامه ترا ز ذوالجلالست .

هود ۱/۱۱

بگو : مپرستید الا خدا را ،
شما را بی‌شك ازو ثوابست .
ار بپرستید بجز خدای را ،
شما را قطعاً بران عقابست
هود ۲/۱۱
ز اول درخدای عذرخواهید،
پس وازآیید،هردوخطابست.
این ترك گناه با شکرالله ،
بی‌شك هردو ز واجباتست .
چو شکر کنید ، نعمت بفزاید ،
آجال همه مُسَمّیاتست .
هرکس ـ که دروا فضلی باشد ـ
فردا ویرا بران ثوابست .
ار برگردی ، باور نداری،
شما همه را فردا عقابست .
هود ۳/۱۱
فردا همه را بقیامت آرد ،
هرچه او خواهد ، بی‌شك تواند .
هود ۴/۱۱
عداوت تو واکفر ، هردو
اینان ور دل همی نهان دارند .
آگاه نه‌اند که غیب دان داند ،
هرچند سر را در جامه آرند .

ویرا چه نهان چه آشکارا .
علیم آن بود که اسرار داند.

هود ۵/۱۱

***

جنبنده مدان تو در زمین یکسر
الا بر ما کاو را بدادیم .
آنجا کاو بود ، زنجا[1] که آید .
بجای مکان ازو خبر داریم ،
روزی همه را جریده داریم .
موری بمثل ضایع نگیاریم[2] .

هود ۶/۱۱

او عالم را در شش شباروز ،
با هردو بهم در وجود آورد .
این عرش الله بر آب بودی ،
پیشا که مکان در وجود آورد .
پس زان که همه را تکلیف فرمود ،
زان وقت که همه را ببلوغ آورد
آزمایش را ، ارچه همی دانست
پیشا که همه را در وجود آورد .

---

۱ ــ املای این کلمه در اصل بدین گونه است
۲ ــ کلمه در متن اصلی «نکیارم» خوانده میشود .

هر کس زشما که کردش نیکو بد[1]
اوخویشتن‌راخود آب روی آورد.
ار ایشان را بعث برگویی[2]،
گویند : این گفت جادوا آورد .

هود ۷/۱۱

ار در حین شان عذاب نکنیم
تا روزی چند در میان در آریم ،
گویند : بگو تا مانعش چیست
ما بتر کنیم، بلی و نیک[3] آریم .
آن روز که عذاب ما پدید آید ،
بیک لحظه تأخیر نکنیم .
گویی دی بود که می بخندیدند .
وا دَرسانیم[4] ، وا در یاویم .

هود ۸/۱۱

---

۱ ـ نگارش کلمه در متن اصلی بدین‌گونه است «بنکوبد» . بنا براین آنچه در متن کتاب حاضر نوشته شده حدسی و با توجه به معنی است . فرض دیگر آنست که کلمه را « بنکوید » بخوانیم با قبول مصدر جعلی و بمعنی « نیکو شود » . توجه بدین فرض از آنجاست که ساختن مصادر جعلی درین کتاب نظائر دارد .

۲ ـ املای اصل : «برکوای» .

۳ ـ «وینك» نیز می‌توان خواند .

۴ ـ کذا باحذف یك «ر» ودراین متن این‌گونه حذفها معهود است .

نعمت شان دهیم ، شکر نکنند .
محنت‌شان‌دهیم ، نا سپاسی کنند.
محنت ببریم ، منحت باز آریم ،
این نیکوی ز ما نبینند .
ادبار برفت ، دولت باز آمد .
هلا زوباش بسیار گویند .

هود ۹/۱۱

هود ۱۰/۱۱

* * *

آنان که در بلا از صابران باشند ،
و ندر نعما ز شاکران باشند ،
و ندر کردار از صالحان باشند ،
آمرزیدگان مأجوران باشند ،
مگر دل تنگ می َبباشید
از آنچه گویند یا زانچه در خواهند
از انذارت هیچ بمگیار ،
هر چند ایشان نا خوب گویند .
رسول آن بود که گنج دارد ،
یا فریشته در قفاش می‌آید ،
الله ترا ز یشان نگه دارد ،
هرجای که باشد ، هر چند باشند .
قرآن گویند تو با فتستی

هود ۱۱/۱۱

هود ۱۲/۱۱

بگـو تا عشری ایشان دربافند ،
بدونِ خدای از هر که در عاَلم
نحوی وادیب، یاری درخواهند،
ار راست گفتند کاین تو گفتی ،
ایشان بیشند . بگو تـا بـگویند . هود ۱۳/۱۱
آری می کنند ، بهانه می آرند .
جمله ایشان یك نظم نتوانند ،
یقین دانی کـه بعلم مـا آرند .
ایشان مـا را بسزا ندانند ،
بگو کـه مگـر سری در آرند . هود ۱۴/۱۱

* * *

هر که او همت دنیا دارد ،
دنیا خـواهد ، دنیا بـرزد ،
بغزا آیـد ز بهر دنـیا
آخـر سهمی از آن بیاورد
ار فارِس بود، دوسهمویرا،
ار ذّمی بود ، یاری بیاود . هود ۱۵/۱۱
ایشان بغزا ز بهر دنیا َشند
فردا لابد آتش یاونـد .
دنیا ز یشان بمرد واماند ،

هود ۱۶/۱۱

باطل گردد هر آنچه کردند.

چو آن دین خدای بر بصیرت بود،

بزفان چو آب[1] حجت می‌خوانند،

ز نامهٔ موسی – که امام ایشان بود –

حقیِ قرآن بیرون می آرد.

او بود لابد و هر که چنو باشد،

بقرآن و بتو ایمان آرد.

هر که او زیشان بدو نگرود،

لابد فردا آتش بیاود.

این را ز خدای قطعا چنین دان.

این قول ز خدای می بتو آید.

بیشتر مردمان زان بنگروند،

مقلد باشند، علم ندانند.

هود ۱۷/۱۱

ظالم تر از ان کسی مدانید

که بر بارخدای دروغ گویند.

ایشان همه را روز قیامت،

بفرمان خدای رسوا بکنند.

---

۱ – چنین است در متن یعنی «جو آب» و بخصوص روی حرف اول «آب» مد گذارده است که اگر آن مد را نادیده بگیریم «جواب» شاید مناسبتر باشد.

رسولان‌خدای‌وامؤمنان‌جمله
دَ رویهاشان گواهی بدهند
گویند فاخلق: کاینان بودند
که بربارخدای دروغ گفتند.
لعنتِ الله بر آن که این گفتند،
تا خلقان‌را ز دین ببرند
نهاد خدای برخلق‌ببشولند،
تأویل کتاب کوژگویند،

هود ۱۱/۱۸

بهرچه فردا درآخرت بود
اقرار ندهند، کافر باشند.

هود ۱۱/۱۹

ما از هرکس‌عاجز نباییم[1]
مپنداری کز پیش بشوند،
بدون خدای یاری[2] ندارند
ایشان فردا دوعذاب بچشند
ایشان در بغض حق چنان باشند:
ار حق شنوند، طاقت ندارند.
او را ببینند، صبرشان برسد.
او را بدو چشم. بمثل بنبینند

هود ۱۱/۲۰

---

۱ ــ شاید: « نیاییم ».

۲ ــ اصل: « باری ».

***

نگو سار ترین اندر قیامت
ایشان باشند، کاهی نکنند ،
حق را زیشان زیان ندارد .
ضایع گردد هر آنچه گفتند

هود ۲۱/۱۱و۲۲

آنان کایشان موحدان باشند ،
مطیعان باشند ، مخلصان باشند ،
بی شك ایشان بهشتیان باشند .
ایشان در بهشت جاودان باشند .

هود ۲۳/۱۱

مَثَل هردو ز ما بشنوید :
چو کوُر چو کر کافران باشند،
شنوا و بینا چومؤمنان باشند .
زین تا آن بسیار در گردد ،
مپنداری که یك سان باشند .
قومی کاین را یاد نگیرند ،
ایشان بمثل نه عاقلان باشند .

هود ۲۴/۱۱

***

پیغام دادیم نوح پیامبر را ،
تا بگزارد بقوم خود را .
گفتاکه: شما را می بترسانم

اثبات کنم نبوت خود را — هود ۲۵/۱۱
عذاب الیم تـا در یـاود ،
ار نپرستی خدای خود را — هود ۲۶/۱۱
گفتند او را رؤساان قوم
که: تو مردی مانند این‌قوم،
این برویدگان خطر ندارد ،
ایشان از دل بتو نـگرونـد.
می‌پنداریم که‌دروغ‌می‌گویند،
ایشان برما فضلی ندارند . — هود ۲۷/۱۱
گفتا: یا قوم ! شما چه بینید؟
ار من زخـدای حجت دارم
بر آنکه‌مرا تخصیص کردست،
شما بر نرسی ، من جبر نکنم — هود ۲۸/۱۱

***

بمـال شما طمع نـدارم ،
زانکه اوفرمود، مزدبستانم.
قومی که بمن ایمان دارند،
من ایشان را خود بنرانم .
دلها شان بار خدای داند .

هود ۲۹/۱۱

شما را من همی نادان بینم[1].
اگر ایشان را بمثل بَرانم
من درمانم یار نیاوم.
و اندیشی شمار بر گیری
تا در یاوی که می چه‌گویم.

هود ۳۰/۱۱

الله روزی بمن نکردست
من غیب خدا بی او ندانم.
بفریشتگی دعوی ندارم.
آنان که شما شان خوار می داری،
من ایشان را نفور نکنم.
خدای به‌داند دلهای‌ایشان.
ظالم گردم گرشان بَرانم.

هود ۳۱/۱۱

گفتند: یا نوح! می‌جدال گویی،
بسیار گفتی ز حد همی ببری
عذاب بیار، تا کی ز تهدید

---

۱ ـ ترجمهٔ آیهٔ ۲۹ دو بار در متن اصلی تکرار شده است وچون اندك اختلافی نیز در پاره‌ای از کلمات وجود دارد و وجه ثانوی صحیح‌تر است می‌توان احتمال داد که کاتب برای تصحیح خطاها بار دیگر ترجمهٔ آن یك آیه را که از «بمال شما طمع ندارم ....» تا «شما را من همی نادان بینم» است ـ دوباره نوشته است.

گر راست گویی ؟ تا ز ما برهی. هود ۳۲/۱۱
عذاب شما الله آرد ،
او از هیچ کس عاجز نگردد . هود ۳۳/۱۱
یك حرف از من نیك بشنوید:
چو عذاب خدای پدید آید ،
نصیحت من ـ اگرچه خواهم
وا جـای آرم ـ اثر نیاود
اوبار خدای است، او به داند
فردا همه بقیامت آرد . هود ۳۴/۱۱

* * *

یا نوح ! گویند : دروغ می گویی[1].
بگو : ار جرم کنم ، کیفر بردارم
مـن بیزارم ز جـرم تـان یـکسر
زیرا که ز عقاب تان خبر دارم . هود ۳۵/۱۱
وحی آوردند َبنوح از ما :
کزین قوم پس ازین یکی نگروند،
ُزفـان زیشان یـکسر وا ِگـر
هر چیز کـه کنند در آن میپوند . هود ۳۶/۱۱
َبدستوری ما کشتی می‌ساز ،

---

۱ ـ املای اصل : « کوای »

ما بینائیم ، ترا نگه داریم
زیشان فا من نگر نگویی .
مرایشان را می‌غرق گردانیم .

هود ۳۷/۱۱

چو او بنشست، کشتی می‌ساخت ،
قومش گفتند : خویشتن فا ساخت .
پس هر قومی طنز می کردند
بزفان ویرا سقط همی‌گفتند .
گفتا : فردا جواب شنوید
مانندۀ آنکه دی همی گفتی .

هود ۳۸/۱۱

رسوایی کنید و رنجه بنمایید
درعذاب خدای رسوا بباشید.
این رسوایی فرا سر آید ،
در عذاب ابد رسوا بمانید

هود ۳۹/۱۱

تا وعدۀ امر مادر آمد
دَرَهِ[1] تنور آبی بر آمد.
گفتیم : بردار با خود در کشتی :
از هر حیوان که جفت باشند ،
نری و ماده‌ای که جفت گیرند

---

۱ ــ کلمه درست خوانده نمی‌شود . آنچه در متن فعلی آورده شده حدسی است .

و ِبران؛ باقی شان[1] غرق گردند.
[جز] پیوستهٔ تو کز مؤمنان باشند،
زیرا که دیگران می نیست گردند.
ار بتو کس ایمان دارند،
نه بسیاراند[1]، خود اندکی اند. هود ۴۰/۱۱
گفت: در نشینید بامر الله
بنام خدای چو باد برانید.
چو می خواهی که وا بیستید،
بنام خدای آن را بدارید.
این بارخدای من رحیمست،
امروز ما را غرق نگردانید. هود ۴۱/۱۱
کشتی درمیان موجهای صعب
بامرِ اله تازان[2] می رفت.
گفتی کوهست آن موج آن روز
پسرش جدا ُبد زو در آن روز
آوازش داد که: و اما در نشین!

۱ـ۱ـ کلمه درست خوانده نمی شود. آنچه در متن فعلی آورده شده حدسی است.

۲ ـ در متن اصلی کلمه بدرستی خوانده نمی شود و بیش از هرچیز به «تازار» می ماند. البته بصورتهای: «نازار، بآزار» نیز می توان خواند.

وابی دینان تــو هیچ منشین!

هود ۴۲/۱۱

گفتا ویرا : مدار اندوه ،
ازغرق مرا نگاه می‌دارد کوه
گفت : کوه اندوه وا ندارد
مگر آنرا که خدای بدارد .
ایشان هردو درین سَخُن بودند،
بفرمان خدای موج برآمد
از یك دیگر جدا ببودند .
هلاکت ز پسر نوح بر آمد .

هود ۴۳/۱۱

گفتند زمین را: آب درچین .
تو که آسمانی دامن در فجین.
پس رو[ی] زمین وادید آمد،
ناجی و هالك همه پدید آمد.
آن کشتی‌راآن روز برجودی،
آنجا که موصل، قرار دادیم.
گفتند : دورند ، دور باشندا
آن‌ظالمان راکه هلاك کردیم.

هود ۴۴/۱۱

***

پس نوح از ما مسئله پرسید .

گفتا : « وَاهلك »[1] تو گفتی ،
پسرم بی‌شك زپشت من[2] بود
در وعدُ وعید توراست گفتی.
ترا بار خدای ! حکمتها بود،
فا من نمای درین چه کردی ؟

هود ۴۵/۱۱

یا نوح ! بشنو تابهُش باشی :
ازپشت[2] تو بود، که همی نه بس بوَد
نسبت واما سود ندارد ،
می آن باید که هم دین‌باشد .
بی‌سامان‌بود، دین می‌نبرزید.
تو نادانسته نگر نپرسی .
این پندم را بشنو ، نگاه دار
ز نا دانسته زفان نگه دار[3]

هود ۴۶/۱۱

۱ــ ظاهراً اشاره است به‌آن قسمت از آیهٔ چهلم سورهٔ هود که میگوید: « قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلك‌الا من سبق علیه‌القول » با اندك مسامحه و تقریبی می‌توان «زاهل که» هم خواند ولی چون در متن اصلی روی حرف قبل از « اهل » فتحه گذارده شده است این نظر را تا حد زیادی از اعتبار می‌اندازد

۲ ــ در متن اصلی بالای دو کلمهٔ « پشت من » ، نوشته شده است : « از اهل » .

۳ ــ : « بکه‌دار » .

گفت : بار خدای ! وازداشت خواهم
ز مانندِ آنکه از پیش گفتم
بدانچه گفتم مرا نگیری ،
ارچه حق بود ، هلاك گردم .

هود ۴۷/۱۱

گفتند : از کوه باید کـه بزیر آیید
اندوه نداری ، دل قوی دارید .
برکات خدای بر تو و برینان
کایمان دارند ـ تا شا[1]گردند.
قومی باشد پس از ینان
که ما ایشان را نیکو بداریم
نعمت بخورند ، ایمان‌نیارند،
در عذاب الیم شان َبداریم

هود ۴۸/۱۱

این اخبار را غیب خوانند
اینان با تو خبر[2] ندارند
چو امروز از تو یك بشنوند
باور دارند ، بتو بگروند .

---

۱ ـ ظاهراً صحیح « تا شاد گردند » می‌باشد واین گونه حذفها درمتن حاضر نظایر دارد .

۲ ـ متن اصلی : « جیز » است‌که با توجه به آیه که سخن از «انباء» در میان آمده بصورت « خبر » تصحیح شد .

صبری فاکن دلت قوی دار .

پر خیز کاران[1] آخر به آیند — هود ۴۹/۱۱

***

پیغام دادیم بعادیان جمله

برادرشان هود پیامبرا[2].

گفتا که: بیك خدای بگروید،

مخلوقان را خدای مگویید .

الله چنین روا ندارد .

برالله همی دروغ گویند. — هود ۵۰/۱۱

امن باشی مزد نمی‌خواهم ،

از آفریدگارم اجرت بستانم

چو من بشما طمع ندارم ،

بر بار خدای زور نگویم . — هود ۵۱/۱۱

رحمت خواهی، بسرواگردی،

زیادت قوّت ازو بیاوی

درهای شما برحمت بگشاید

---

۱ ــ ظاهراً تلفظی است از « پرهیزکاران » . لازم بذکر است که ضبط متن اصلی « برخیزکاران » می باشد .

۲ ــ ظاهراً : « پیامبر را » و ادغام دو حرف همجنس در متن معهود است .

هود۱۱/۵۲

واکفر ازینجا وامگردی .
گفتند: واتو حجت‌نمی بینیم.
ما دست ز خدایان بنداریم
نه می بس بود که توبگویی
ما جمله ترا باور نداریم .

هود ۱۱/۵۳

برخی ز بتان از تو بیازردند
زیرا که تو می بتان نکوهی
شومی دَرسید ، خردت بشولید
تاتوچه بری‌ازین چه می گویی[۱].
گفت: بارخدای‌را می‌گواه‌گیرم،
شما نیز همه گواهی بدهید
که من بیزارم بجز ز الله ،
از هرچه شما همی بترسید .

هود ۱۱/۵۴

معبودان تان وا شما جمله
هرچه بتوانید وا من‌بکنید.
درهم ساعت باطل بکنم ،
از هر که‌بود هرچندبیارید.

هود ۱۱/۵۵

من پشت بداشت وا نهادم
از ناداشتان بتر نیایم

---

۱ ـ املای اصل : « می کوای » .

هرچند بسی جنبندگانند ،
ار احرارند ار بندگانند ،
جمله بازو طاقت ندارند
هرچند بسی قوّت دارند
نهاد خدای کژی ندارند ،
قضای خدای خود راست باشد. هود ۵۶/۱۱
ار برگردی از من مبینید ،
پیغام خدای فا شما بدادم .
شما را ببرد، قومی دیگر آرد.
نشان همه فا شما بدادم .
او را ز شما زیان ندارد
کردارتان را یکس[1] نگه دارد هود ۵۷/۱۱
پس ما او را و مؤمنان را
آن روز که عذاب ما پدید آمد
رحمت کردیم، گفتیم: مترسید
چو عذاب غلیظ پدید آمد هود ۵۸/۱۱
چو آیاتم را جحود کردند
در رسولانم عاصی ببودند
هرجای که در عالم گردنی بود

---

۱ ــ چنین است در اصل ، شاید صحیح « یکسر » باشد .

هود ۵۹/۱۱

فرمانش را مطیع بودند

از رحمت ما در دار دنیا ،

آن ملعونان مطرود گشتند .

آن نا پاکان[1] روز قیامت

از جنت ما هم دور باشند .

چنانکه از هود دور بودند ،

فردا ز ثواب هم دور باشند .

هود ۶۰/۱۱

***

پیغام دادیم بثمودیان یکسر ،

برادرشان صالح پیامبر را .

گفتا که: بیك خدای بگروید،

بجز او کس را خدا مدانید .

شما را از خاك او بیاورد ،

شما عمردرزمین‌زان اودارید.

رحمت خواهی بسر بازگردی

تا هرچه بخواهی ازو بیابید .

هود ۶۱/۱۱

گفتند : فراست‌مان خطا شد ،

امیدوار بدی تا این بگفتی

---

۱ ــ بنا بر رسم‌الخط کهن (ب) و (پ) با یك نقطه نوشته می‌شود و نمی‌توان دانست که « ناباکان » است یا « ناپاکان » .

می واداری از بت پرستیدن
آگاه نه ای ، خبر نداری
که پدران ماهمه برین بودند.
باور نکنیم هرچند گویند .
ما حیرانیم در آنچه می‌گویند
سودت نکند هرچند گویند . هود ۶۲/۱۱
گفتا : یا قوم ! شما چه گویید
ار من ز خدای حجت دارم ؟
ار واگیرم ، عاصی گردم ،
وا عقوبت او طاقت ندارم .
پیغام بدهم ، ثواب یاوم .
ار واگیرم بسی زیان دارم . هود ۶۳/۱۱
این‌ناقه شما را خود نشانست
برآنکه من می راست گویم
بگیاریدش ، رنجش مدارید
که زود درمانی . از وحی می‌گویم
هم ناقه اُو[1] هم زمین خدای راست،
در رنجهٔ او فایده ندانم . هود ۶۴/۱۱
بستیزهٔ او پیَشْ بکردند .

---

۱ ــ در اینجا « او » نوعی حرف عطف است .

سه روز پس از آن بیش‌نرسید[1] — هود ۶۵/۱۱

روز چهارم صالح و یارانش
برحمت ما از آن بجستند .
قوی و عزیزشان نگه داشت
زیرا که ایشان ظلم نکردند — هود ۶۶/۱۱

چو بانگ عذاب ازدور آمد،
چهارم بامداد ، یکی نرستند .
رسوا گشته ، بـروی اوفتاده — هود ۶۷/۱۱

گفتی کایشان هرگز نبودند .
این‌ثمود َبدانکه کافران بودند
ازرحمت ما دوراز آن بودند. — هود ۶۸/۱۱

***

چو ابراهیم را فریشتگان ازما
باسحق نبی بشارت آوردند .
ز اوّل او را سلام دادنـد .
چو گفت:وعلیك،سَخُن بگفتند.

---

۱ – چون دو کلمهٔ «بیش نرسید» در متن اصلی متصل نوشته شده است، بعلاوه جز سه نقطهٔ شین ، سایر حروف نقطه ندارد ، بدرستی نمی‌توان دانست که صورت صحیح دو کلمه چیست . البته « بیش نزیستند » یا « بیش نرستند » با معنی آیه مناسبتر است ولی از نظر دندانه‌های حروف قابل تطبیق نمی‌باشد.

روزگار نشدکه بختهٔ بریانی
فا پیش آورد . از آن نخوردند
چو دید که همی دست نیازند،
صعبش آمد، ترسید که دزدند.
گفتند: مترس که ما رسولانیم
بامت لوط ، کز حد ببردند . هود ۱۱/۷۰
عیالش بشنید برپای، بگمارید
باسحق و یعقوب مژده دادند هود ۱۱/۷۱
گفتا: کاشکی کاین چنین بودی،
پیری نومید از ره فرزند ،
این مهتر من شیخ گشته ،
عجب دارند از پیر فرزند . هود ۱۱/۷۲
گفتند: یازن! همی عجب داری
ازکار خدای ازچو شما فرزند؟
رحمت‌الله وا برکتش هردو ،
بروی و بر تو و بر نسل و پیوند.
او را دارید[1]، او را بستایید .
حمید آن بود کاو را ستایند . هود ۱۱/۷۳
چو مژده شنید واجای آمد،

---

۱ ـ ظاهراً صحیح : « او را بزرگ دارید » می‌باشد .

وا فریشتگان در جدال آمد .
سؤال می کرد از لوط وز قومش
زحلیمی که بود فا سؤال آمد،
بسیار واما رجوع کـردید[1].
سبب آن بد که درسؤال آمد.
گفتند: زینهار نه‌جای اینست،
فرستادن ما از بهر اینست.
چو فرمان آمد، واپس نگردد،
عـذاب الله در نگـذرد .

هود ۷۴/۱۱

هود ۷۴/۱۱

هود ۷۶/۱۱

***

رسولان زنجا[2] برلوط رفتند،
بـدان زیبایی از در درفتند
بسبب ایشان اندوهگن گشت،
چنانکه از آن‌او تنگ‌دل گشت.
گفتا که : بروی ما چه آمد،
امروز بـر ما بنگر که آمد .
چو قومش را از آن‌خبر کردند،

هود ۷۷/۱۱

---

۱ ــ « کردید » بجای « کرد » . ظاهراً از مصدر خاص « کـردیدن » ساخته شده است چنانکه جای دیگر « بودیدن » درین متن آمده است .

۲ ــ کذا

بیا بنگر کایشان چه کـردند
شادان ودنان شتاو می کردند،
ایشان از پیش همین عمل کردند .
گفتا : یا قوم ! ز خدای بترسید ،
بنات مرا از مـن بخواهید ،
در مهمانم تشویر مـدهید .
عیال حلال پـاکتر بـاشد ،
شما خویشتن بد نام مکنید . هود ۷۸/۱۱
گفتند که : ما دختر نخواهیم
معلوم تو است که ما چه خواهیم . هود ۷۹/۱۱
گفتا : چـه کنم ، قـوه نـدارم ،
زنجا کـه قرابت عشیره ندارم ،
مـن این اندوه واکـه بگذارم ؟ هود ۸۰/۱۱
گفتند با لوط : ما رسولانیم ،
از بـار خدای پیغام داریم .
ایشان بمراد خویش نرسند .
زو[1] خویشتن‌را زیشان برهان،
زین شهر بروچوشب در آید،

---

۱ ــ مخفف « زود » است و این‌گونه تخفیف دراین کتاب معهود .

اهلت با تو در پیش می‌شند[1]
هیچ کس زشما واپس نگردد
عیالت را با خود بنبرید،
که وی بازیشان هلاك گردند.
چندانی بود که صبح بدمد
هم‌اکنون بود[2] که صبح بدمید،
فرمانم را وقت در رسید
دمار از آن شهر برآمد.
هرجای که بدند یکی ازیشان
سنگی چو خشت بر سر آمد
خانمنهاشان زیر وزبر آمد.
آن خاکساران وان‌نگوساران
کردیم همه را ماسنگ باران.
بر هر سنگی خطها کشیده،

هود ۸۱/۱۱

هود ۸۲/۱۱

---

۱ ـ صورت اختصاری کلمهٔ «شوند» است و در این کتاب نظائر دارد.

۲ ـ در متن اصلی بالای سطر با خطی دیگر عبارت «هلاك گردند» نوشته شده که نه بانوعی موازنهٔ پاره‌های عبارات سازوار است ونه بامعنی اصل آیه، از این جهت حذف شد ولی سایر افتادگیها که با همین خط افزوده شده بود چون ضرورت داشت قید و ابقا گردید.

پیوسته شده بامـر رحمن
این شومی‌و این عذاب‌هردو
بس دور مدار ازین پلیدان . هود ۸۳/۱۱

***

پیغام دادیـم باهل مـدیـن
بـرادرشان شعیب مـا را .
گفتا : جمله بـدو بـگروید ،
معبود مگوی بجز خدای را .
مسنجید کم و کـم مپیمایید
من می‌بینم نعمت شما را
زان روز بزرگ می بترسم
که‌خصمان‌در گیرند گردشمارا. هود ۸۴/۱۱
ار پیمایید ار مـی بسنجید ،
خیانت‌مکنی،راستی‌نگه‌داری.
در زمین خدای فساد مکنید .
در ستد و داد طراری مکنی . هود ۸۵/۱۱
بـر کـۃ الله شما را بهتر
در هردو جهان اگر بگروید .
نه نگه وانم تا من نگه دارم ،
شماخودازخود انصاف‌بدهید. هود ۸۶/۱۱

گفتند: نمازت همی برین دارد
تا خورد و بزرگ بخدای
اسلاف ما بت پرست بودند،
نا[1] امروز همه راکافر خواند.
این کم مدهید وبیش مستانید
می‌پیماید چنانکه می‌خواهد.
برو بنشین خرد بجا دار،
نبایدکاین قوم برتو بشورند.

هود ۸۷/۱۱

گفتا: سخنی ز من بشنوید،
وا اندیشی بهش بدانید،
ار من ز خدای پیغام دارم،
زو[2] نعمتها تمام دارم
گمانی مبری که گویم مکنید،
برای شما هرگز روا دارم
من آنچه گویم صلاح خواهم،

---

۱ ـ چنین است در متن اصلی یعنی « نا » که در این صورت می‌توان آنرا تلفظی به لهجهٔ خاص از «نه» دانست. شاید هم « تا » بوده است وبسبب خطای کاتب با یك نقطه نوشته شده است. اگرچنین باشد «تا»ی اول «تاخورد وبزرگ» برای عمومیت و شمول واین «تا»، « تا امروز » برای تداوم زمانی است.

تـا بتوانم صلاح جویـم
هرچند مرا موافقت نکنند .
مـن توفیق خدای تمام دارم
توکل کردم،هرچه‌خواهی‌باش
من رجوع با وی بنام دارم . هود ۸۸/۱۱
واجب نکند شما خرد دارید
بعداوت من بدو نگرویـد ،
شومی دَرسد نگون بباشید
از نوح در آی تا قوم صالح،
آن امت لوط از یاد مگیارید هود ۸۹/۱۱
بیایید درخدای‌عذری‌بخواهید
پس واگردی بدو بگرویـد .
گناهان تـان جمله بیامـرزد
بسیار ازو نیکـوی بینیـد. هود ۹۰/۱۱
گفتند: کز ده که می بگویند،
بیشتر آنست که یاد نگیریم :
می‌پنداری کـه تـو کسی ؟
مـا جمله ترا بکس نداریم .
مـا قوم ترا آزرم داریـم

ار[1] نیز ترا بسنگ بکشیم
نه‌ای تو عزیز برهیچ کس ازما،
آزرمی را می فا گیاریم .
گفتا : ز خدای تان شرم بادا،
شما می او را حرمت ندارید
فرمانش را واپس نهادید
شما زان نبستین[2] کازرم دارید
تخلیط شماخلق نداند،خالق داند
تاببینیدمراهیچ کس آزرم مدارید
هرچه توانید بر وی بکنید
من نیز بسینه دست فا دارم
زود بود نه دیر که اثر بیاوید ،
درعذاب‌خدای نفرین[3] بباشید
دروغ زن که بود وایاد آرید

هود ۱۱/۹۱

هود ۱۱/۹۲

---

۱ ـ در متن اصلی « از » و چون از جمله معنی محصلی بدست نیامد بدین صورت ضبط گردید .

۲ ـ در متن اصلی بروشنی کلمه « نبستین » است که موافق تلفظ عامه نوشته شده ولی « نیستین » با مورد ومعنی سزاوارتر است .

۳ ـ ناچار باید ضمه‌ای بروش معهود این کتاب بجای واو عطف قبل از « نفرین » وجود داشته باشد وگرنه جمله نادرست خواهد بود .

من عذاب شما برچشم می‌دارم
شما وعدهٔ او برچشم می‌دارید هود ۹۳/۱۱
چون عذاب خدای ازدور آمد
شعیب وایاران از آن بجستند،
رحیم وکریم شان نگه داشت
زیرا که ایشان ظلم نکردند
چو بانگ عذاب فا دید آمد
یکی زیشان زنده نماندند ،
رسوا گشته ، بروی افتاده هود ۹۴/۱۱
گفتی کایشان هرگز نبودند .
از رحمت ما دور بادندا
چنانکه ثمود دور ببودند. هود ۹۵/۱۱

***

موسی بگزارد رسالت ما را
حجتها چو ید بیضا هود ۹۶/۱۱
بفرعون وبدانکه وازو بودند.
پیغام مرا نگه نکردند ،
رویهاشان را وازو نکردند .
طاعت فرعون کفر باشد،
رسوا تر ازو آمر نباشد هود ۹۷/۱۱

فردا رسوا در پیش باشد
رسواییهاشان بیش باشد.
بدوزخ شند آن قوم وازو
جایشان فردا بئس[1] باشد. هود ۹۸/۱۱
لعنت الله در قفاشان،
در روز جزا همان عطاشان. هود ۹۹/۱۱
بتفصیل ترا آگاه کردیم
که ماوا هریك زیشان چه کردیم
از دهها شان برخی بجای است
برخی وازمین راست بکردیم. هود ۱۰۰/۱۱
ایشان این ستم برخود کردند،
ما بر هیچ کس ستم نکردیم.
گفتند: بتان مان دست گیرند،
دروغان شان فاش بکردیم.
چو فرمان خدای از دور آمد،
حسرتهاشان بیش بکردیم هود ۱۰۱/۱۱
این ظلم گناهی زشت باشد،
مکافاتش هم سخت باشد.

---

۱ ــ در متن اصلی این کلمه هیچگونه نقطه وعلامتی ندارد و با رعایت آیهٔ قرآن «وبئس الوردالمورود» کلمه بصورت «بئس» نوشته شد اگرچه از نظر سجع «نیش» مناسب‌تر بود.

بگو بار خدای چنین بگیرد[1].
توبه بکنید تا مغفور باشد.

هود ۱۰۲/۱۱

این قصها هشیار عاقل[2] را،
ـ که برویده بود ـ پیر گرداند
از واقعه بسیار بیندیشد
تا قیر سر را چو شیر گرداند
آن روز که همه حاضر باشند،
برخی رویها چوقیر گرداند.

هود ۱۰۳/۱۱

چو وقت عمل سابق زیبد،
هنگام جزا لاحق زیبد

هود ۱۰۴/۱۱

بی اذن یك تن سخن نگوید
هیچ‌کس بمحال‌چیزی نجوید
هر که‌او در دین یك لخت[3] باشد،

---

۱ ـ در متن اصلی « نگیرد » ولی با توجه به متن آیه « ان اخذه الیم شدید » بدین صورت نوشته شد.

۲ ـ متن اصلی : « غافل » که چون بنظر رسید « غافل » با « هشیار » سازوار نیست، بحدس « عاقل » نوشته شد ومعلوم نیست صحیح باشد.

۳ ـ ظاهراً « یك لخت نباشد » صحیح است زیرا در تاریخ بیهقی دیده‌ایم که «یك‌لخت بودن» بمعنی یك‌رو وصاف وساده وصریح بودن استعمال شده است آنجا که بکتغدی می‌گوید: « من ترکی‌ام یك‌لخت » ولی در اینجا چنین بنظرمیرسد که«یك‌لخت» به‌معنی مبرم ولجوج واصرار ورزنده درخطا بکار رفته است.

فردا آنجا بد بخت باشد .
هرکه او اینجا توحید برزد
فردا آنجا سعید خیزد .

هود ۱۰۵/۱۱

بد بختان را اندر آتش آرند،
برسان خران همی برزمند[1] .
این بانگ خران منکر باشد
زیرا که حق را منکرِ باشند .
بی دین امروز چو خر باشد ،
فردا بانگش چونان خر باشد.

هود ۱۰۶/۱۱

عقاب و ثواب غایت ندارد
زیرا که آن روزساعت ندارد
الا ماشآء ، از بهر آن گفت
کز بهرسؤالشان بدارد .
مپنداری کاو نتواند
او هرچه بخواهد آن تواند

هود ۱۰۷/۱۱

اما آنان که سعید خیزند ،
جاوید در بهشت ما بنازند
الاماشاء از بهر آن گفت ،

---

۱ ـ در متن اصلی «بزرمند» و خطاست زیرا «رزم» بمعنی بانگ کردن شدید بخصوص بانگ رعد و شتر است ودراین مورد صحیح ومناسب.

کز بهر شمارشان بدارند .
راحت زینان هرگز نَبُرَند
شدّت ز آنان هرگز نبرّند .
عجب بمه مان زانکه قومی ،
می بپرستند آنچه بتراشند .
زانست کاینان مقلّداانند ،
گویند از پیش آبا چنانند
ار[1] اینانند ار جزینانند ،
جزای تمام از ما بیاوند .
درتوریة همین خلاف کردند،
گروهی‌خود را اتلاف کردند
زانست که جزا اینان نیاوند
که جمله خلق آنرا نبینند .
ثواب و عقاب اینجا نزیبد[2]
که بنده بمیرد منقطع گردد
اما[3] را ایشان باور ندارند ،

هود ۱۰۸/۱۱

هود ۱۰۹/۱۱

---

۱ ــ در متن اصلی : « از » .

۲ ــ اصل را «بزیبد» هم می‌توان خواند ولی یا توجه به معنی «نزیبد» ترجیح داده شد .

۳ ــ اگر خطای کاتب نباشد اما تلفظ دیگری است از کلمهٔ «ما» که در بعضی از ولایات ایران هم‌اکنون جاریست .

چه ازحکمت ما خبر ندارند.

هود ۱۱۰/۱۱

چو وقت جزا[ی] ما درآید
از ما جمله جزا بیاوند.
ما کردارهاشان جمله دانیم
ایشان از ما خبر ندارند

هود ۱۱۱/۱۱

فرمان مرا ترازویی دان
درمیان ترازوا[1] راست می‌باش.
هر کس که بگردد واتو گردد
فرمانش کن، گو راست می‌باش.
بگوا[1] درمیان ترازوا[1] گو[2] میل مکنید
الله داناست، راست می‌باش

هود ۱۱۲/۱۱

نگر واظالمان‌تان درنسپارید،
که شما فردا بآتش بسوزید
فرمان من بری کاری[3] بسازید
کانجا دل سوزی را نیاوید.

هود ۱۱۳/۱۱

۱ــ الف درآخر «ترازوا» و «بگوا» برابرمتن اصلی است وصحیح و درین متن معهود که به سبک رسم‌الخط بسیار کهن برای اشباع واوآورده‌شده است.

۲ــ تکرار «گو» موجه بنظر نمیرسد، شاید که اصل «که» بوده است. درمتن «کو» نوشته شده است برابر رسم‌الخط کهن که کاف و گاف با یك سرکش است

۳ ــ «کارك» یا «کارکه» هم می‌تواند خواند

***

در بام و د شام نماز واجای آر،
پس زان در شب عشاه بگزار.
بنیکیها گناه بردار ،
این پند مرا نیك نگاه دار . هود ۱۱۴/۱۱

صبری فاکن خود را نگه دار
خود بسیاری ثواب بردار هود ۱۱۵/۱۱

باری کم از آن کز خردمندان
ـ کز پیش شما گناه کردند،
ارچند یکی معروف کردند
بر آنان که همی فساد کردند،
از نوح درگیر تا روزگار تو
در نعمت ما فساد کردند
مگر اندك که حق بگفتند ـ
دیگر همه را هلاك کردند. هود ۱۱۶/۱۱

ما درهیچ حال گزاف نکنیم ،
بگناهان شان هلاك کردیم .
ما مصلح را هلاك نکنیم ،
ثوابش بدهیم ، ما ظلم نکنیم هود ۱۱۷/۱۱

اروا خواستی ، بی شك تو انستی

که یک‌سان داشتی بدانچه شایستی
مـزدش نبود چـو در پنامی
بی آن بایـد کـه برگزینی
ایشان بر حـق گـرد نیایند ،
زیرا کـه ایشان هوا پرستند
خلاف آنان لعنت بار آورد ،
خلاف مؤمنان رحمت بار آرد.

هود ۱۱۸/۱۱

فرمـان دادم تـا برگزینند
تا ثواب ابد از مـن بیاوند
معلوم من بود که معظم ایشان
تقلید کنند ، بـر نـگزینند
مقلّـد را ثواب نـدهند ،
بزندانش برند، جزایش بدهند
ثواب و عقاب دویم امرست
امرش نکنند تا وسعتش ندهند
ار جنّی بود، بود ار[1] انس
که بی‌ادبی کنند، تعزیر بچشند.

هود ۱۱۹/۱۱

مـا قصه ها تـرا بگوییم
تا یـاد گیری ، دلت نگیرد .
ز آدم در گیری تو تا قیامت ،

---

۱ ــ اصل « از »

جواب دهی هر کت بپرسند .
در قصهٔ مخلوق خطادر بنجد،
د نـامهٔ حـق صورت نبندد
چو اخبار رسل ازتو بشنود ،
وایـاد آرد پند ، پند ببرد[1]. — هود ۱۲۰/۱۱
بگو آنان راکه ایمان نیارند:
مرا چه زیان، بگیارتا نیارند ،
ارشان شاید که بت پرستند .
بگو: بدوزخ شوید تامی پرستید
الله مرا ، لات شما را . — هود ۱۲۱/۱۱
این هردو گروه چشم می دارند
ثواب وعقاب کی پدید آرد. — هود ۱۲۲/۱۱
بگو: من غیب ندانم، غیب او داند
دنیا بی شك جاوید نماند
ایـن خلق همه لابـد بمیرد
همان ـ کاو بود وما نبودیم ـ

---

۱ ـ صورت صحیح سه کلمهٔ آخـر این جمله بدرستی روشن نیست ؛ کلمات عیناً بدین صورت نگاشته آمده است : « پند بند ببرد » وچون (ب) و (پ) با یك نقطه نوشته شده است ، جـا برای حدس‌های مختلف بسیار است مانند این که بخوانیم : « پند بند ببَرَد » یا « پند بند ببُرَد » و امثال این .

چو ما برسیم، همان او بماند
دین را می‌برز ودل قوی دار،
الله از کارها خبر دارد .

هود ۱۲۳/۱۱

سورهٔ یوسف

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خدای سزای مدحت .
ما می‌بینیم کاین چه قرآنست ،
مراد ازین نامه بیانست .
اصول و فروع یك یك مبین
درین نامهٔ ما او را نشانست . یوسف ۱/۱۲
قرآن ، عربی از بهر آن بود
تا دریافتنش نهمار آسان بود یوسف ۲/۱۲

***

از قصه‌ها نیکوترین این دان
یادگیر ز قرآن، بر خلق برخوان
تو غافل بودی از پیش ازین
قصه از ما بشنو جواب می‌خوان:

یوسف ۳/۱۲

بدان وقتی یوسفِ یعقوب
خوابی دیده بود، بگفت فا یعقوب
گفتا: بابا یازده کوکب
واشمس وقمر بخواب دیدم،
گویی که مرا می‌سجده آرندی،
خوابم بگزار چنانکه دیدم

یوسف ۴/۱۲

گفت: جان‌پدر زینهار کین خواب
بر برادرانت پدید نکنی
زیرا که ایشان ترا برنجانند.
تو شیطان را چو من ندانی.

یوسف ۵/۱۲

گفتا: یاد گیر تا شاد بباشی،
چنانکه دیدی بیاد، ببینی
الله ترا خود بر گزیند،
نبوّت و علم هردو بتو دهد
از نعمت او برخوردن بینی

آل یعقوب بتو نیازند[1]
چنانکه ازپیش بر ّعم وجدّت
تمام بکرد ، بر تو بکند .
این بار خدای تو حکیمست
چو بنماید ، بی شك بکند .

یوسف ۶/۱۲

نشانها بود در باب یوسف
وا برادرانش َپرستدگان را

یوسف ۷/۱۲

گفتند : یوسف وا ابن یامین
بر ما با ما از ما بچربند .
ما مردانی بزرگ گشته ،
ایشان او را از ما ببرند
دردوستی‌شان[2] ازحد برفتست
این مسألهٔ ما کاری رفتست

یوسف ۸/۱۲

او را بکشید یا زو َبدزدید
جایی ببرید پنهان بکنید .

---

۱ ـ کلمه از لحاظ طرز نقطه گذاری و تعداد آنها « نیازند » خوانده می‌شود آنگونه که در متن آورده شده است اما چون استعمال فعل « نیازند » بجای « نیازمند شوند » یا « نیاز آرند » معهود نیست ، ممکن است در اصل « بنازند » بوده و خطای کاتب آنرا بدین صورت در آورده باشد .

۲ ـ ضبط کلمه مورد تردید است .

پدرتان بی او بمشا[1] بماند
پس زان جمله توبه‌ای بکنید.

یوسف ۹/۱۲

یکی زیشان گفت : بمکشید
ار می بکنید جاییش بنهید
نا بیناسان[2] او را برگیرند
جایی ببرند، شما ازو برهید.

یوسف ۱۰/۱۲

***

گفتند : بابا ما را نگویی
چرا ما را باور نداری ؟
ما یوسف‌را نصیحت آموزیم.

یوسف ۱۱/۱۲

باید کاو را اذنی بدهی
فردا او را با ما بفرست
تا فاوا[3] شو ، تا تو ببینی
که ما خود، اورا نگاه داریم،
اندوه مدار ، نگر نترسی .

یوسف ۱۲/۱۲

---

۱ ــ چنین است در متن ، اگراستعمالی خاص از نوع قلب مکانی حروف بسبك عوام نباشد ، صحیح « بشما » خواهد بود .

۲ ــ کلمه بحدس خوانده وبصورت متن نوشته شده است . بسیارممکن است که لغتی خاص باشد در ترجمهٔ « سیاره » . شکل دقیق این کلمه در متن اصلی چنین است: « نا ینباسان » « نایبناسان)هم می توان خواند

۳ ــ با مسامحه « فاما » نیز می‌توان خواند

گفتا : چو شما او را ببرید
غمناك شوم ، باور دارید ،
ترسم او را گرگی بخورد
در آن حال کازوا غافل باشید .
رسوا کارا گر کودکی را
ز میان ما گرگ ببرد ،
بر برما بود اگر چنین بود ،
باید که پدر چنین نگوید .
خموش گردید، گفتا: شمادانید
لکن زینهار که زوش واز آرید
چندانی بد کاو را ببرند
با[1] یك دیگر عقد ببستند
کاو را ایشان در قعر آن چاه،
جای معلوم برسنگ بنشانند .
چوایشان زان چاه روی را بَدادند ،
از ما بر او می وحی بردند .
گفتیم او را که: دل قوی‌دار،
چو فردا بود که وا در دارند.
بَرویهاشان تو وا در گویی

یوسف ۱۲/۱۳

یوسف ۱۲/۱۴

۱ ــ اصل : « یا »

ناگاه چنانکه خبر ندارند . یوسف ۱۵/۱۲

چووقت‌عشا آن شب درآمد

هریك زیشان گریان درآمد یوسف ۱۶/۱۲

گفتند : بابا خودت نگوییم[1]،

گرگی امروز ناگاه درآمد .

مایوسف را دررخت بنهادیم.

چو وقت مسابقت درآمد ،

یوسف وامتاع هردوبهم‌بودند

گرگ‌اورابخورد پس‌واتر آمد

ارچه مااین راست می‌گوییم،

ترا بی شك این نباورد . یوسف ۱۷/۱۲

---

۱ ــ در بادی امر چنین بنظر میرسد که « خودت بگوییم» مناسبتر است یعنی « ما ترا می‌گوییم » خاصه که در متن اصلی حرف اول کلمهٔ آخر نقطه ندارد ومی‌توان آنرا « بگوییم » هم خـواند ولی در صفحهٔ ۱۴۸ متن اصلی بار دیگر این دوکلمه آمده است بوضوح وبا نقطه‌های کامل بصورت: «خودت نگوییم» ودرآنجا نیز مخاطب باب است ومورد نیز نزدیك بصورتی که در اینجا استعمال شده است: بنابراین باید چنین پنداشت که اصطلاح واستعمالی خاص است وشاید معنی آن چیزی قریب « بیخودت نگوییم» و «خلاف نگوییم» بوده باشد .

برپیراهنش نه خون[1] او بود؟
آن پیراهنش آنجا بنهادند.
گفتا: بر من همی بپوشید.
این صبر جمیل این را نهادند
از بارخدای یاری درخواهم،
تا اخوانش بازو چه کردند.

یوسف ۱۸/۱۲

* * *

پس کاروانی بقرب آن چاه
حاضر گشتند، نزول کردند.
گفتند یکی را: دلو برگیر،
ما را آب آر. نشان بدادند.
چو دلو از چاه می برآمد
یوسف باز آن، عجب بماندند
چو یوسف را جمله بدیدند،
یك دیگر را می مژده دادند.
او را پنهان فاوا می‌بردند،
بضاعت عرش نام کردند.
اینان گفتند: تا این چه شاید بود
آنان گفتند: آیا که چه کردند،

---

۱ ـ اصل: جون

الله ، علیم بـدانچه اینان و
بهرچه آنان بازو بکـردنـد — یوسف ۱۹/۱۲
باندك مایه و کمین[۱] بهایی ،
بفروخته شد ، درم بسختند .
می ترسیدند از آن ستد وداد ،
زان‌بو[۲] که‌در آن‌راغب‌نبودند. — یوسف ۲۰/۱۲

* * *

گفت آن مصری که اورابخرید
زینهارای زن‌کاورا نیکوا داری
آخر ما را ازوا بـد نیوفتد
یاخود او را بفرزندی گیری.
جمله آن شهر دل درو بستند.
آن از ما بـود تا تو بُدانی .
تأویل احادیثش بَدادیـم .
گوبارخدای آن‌بود که‌توخواهی
بیشتر مردمـان علم ندانند ؛
معنی غالب باید که بدانند . — یوسف ۲۱/۱۲
چو یوسف ماتمام‌مردی گشت،

---

۱ ـ در متن اصلی این کلمه نقطه ندارد ، بحدس « کمین » خـوانده شد .

۲ ـ کذا ...

نبوّت و علم هردو بداديم .
بَدانش داديم کاوا متقی بود.
نيکوکاران را مانندآن بدهيم.

یوسف ۲۲/۱۲

آن زن او را بسيار بنواخت ،
با خويشتنش بفساد درنواخت
درها دربست، گفتا: زودباش،
باریدیگرخود را برآراست.
يوسف گفتا: خرد بجای دار؛
ازبارخدای‌خوداستعاذت‌خواست.
گفتا: بشنو، مرا خداوندست،
او را بر من بسيار حقهاست
در فساد بدانکه فلاح نباشد ؛
فرمانها را حدود پيداست .

یوسف ۲۳/۱۲

چون‌آن زن قصد کرد، اونيز کردی
ار آنرا نبدی که برهان ما داشت .
ازهرچه‌آن سو، يوسف بريك سو،
از فحشا خود را نگه داشت
آنگه چه عجب کز مخلصان بود ،
هرچند دويد از ما خبر داشت .
يوسف‌بگريخت. آنزن‌بتك‌خاست،

یوسف ۲۴/۱۲

جامش بگرفت ، از پس بدرید
کدخدای آن زن در وقت درسید
هردو را دید ، رویش بگردید
زلیخا گفت : چنین نیکو بود
مرا وا چنین در خانه بگیاری ؟
بزندانش فرست یا شکنجش کن ..
نیگر زود زود دست بندارید . یوسف ۲۵/۱۲
گفتا: این‌سوء بدانکه ازسوی اوُبد
خویشاوندش گواه او ُبد
گفتا : بنما مرا تو پیراهن ،
تابجای آرم که جرم او بود.
ارازپیش‌بود،یوسف‌مجرمُ‌بد. یوسف ۲۶/۱۲
چوزپس باشد، گناه آن بود. یوسف ۲۷/۱۲
چو پیراهن کز پس تبه بود .
گفتا : ای زن ! شرم نداری ؟
زیرا گفتند : ز کید ایشان
بایدکه خود رانیك‌نگه داری. یوسف ۲۸/۱۲
گفتا:یوسف! اگرچه‌حق‌توست،
از بهر مرا باید که بگیاری .
گفتا: ای زن! خطا تو کردی

زود توبه کن ازنیژ درمانی .	یوسف ۲۹/۱۲

***

**

زنان گفتند : دانید که در شهر

عیال عزیز را چه می گویند،؟

باز ان َورنا که درخانه دارد؟

فازو گفتست: باری‌درمن‌نگر.

دردوستی اوصعب َسری‌دارد.

گفتند: مگر دروغ می گویند،

درین‌شهر بسی ازین خبردارد.	یوسف ۳۰/۱۲

زلیخا چو شنید حدیث‌ایشان،

ببهانهٔ[1] آن ضیافتی ساخت.

ایشان را خود مهمان خواند .

در آن َمهمانی تکلفی کرد ،

مرایشان‌را خوددستها او کند،

از میوهٔ تر مجلس آراست .

مرهریك راكاردفرادست[2] داد.

تقوی یوسف معلوم می کرد ،

۱ـ « بیهانه » نیز می‌توان خواند

۲ ـ اصل « درست »

آوازش داد َبرو بیرون شو[1]
تا یک‌یک زن درونگه‌کرد ،
چندانی بود کاو را بدیدند
آن هیبت او نیك اثر کرد ،
دست ببریدند ، خبر نبدشان .
حاشالله گر او گناه کرد ،
فساد ازو صورت نبندد ،
فریشته می نامش باید کرد .

یوسف ۳۱/۱۲

گفتا: وامن در خانه این بودست ،
مرا بازو جرم همین بودست .
گفتم: باری وا سوی من نگر .
گفتا: مارا عادت جزین بودست .
ار وی نبرد فرمان من پس ازین
خواری وزندان جزاش این بودست .

یوسف ۳۲/۱۲

گفتا: بارخدای! زندان و خواری
آخر بر من فرا سر آید ،
چو درزنان[2] نگرم جاهل باشم؛

---

۱ - کلمهٔ « شو » در آخر این جمله فعل امر حاضر مفرد نمی‌تواند باشد ولی چون درین متن حذف دال پس از واو مکرر دیده شده است ، می‌توان دو حدس در بارهٔ این کلمه زد : نخست آن که مخفف « شود » یعنی امر غایب باشد ؛ و دوم آن که مخفف « شود » بر وزن« سود » بوده باشد که استعمال سوم شخص ماضی مطلق مفرد ازین مصدر در بخارا در گذشته و حال بدین صورت معمول است یعنی اشباع ضمهٔ « شد » بصورت واو .

۲ - کلمه «زنان »قلم خوردگی‌دارد و دقیقاً نمی‌توان دانست که چیست به«زندان»هم شبیه است اما با توجه به‌آیهٔ مربوط درقرآن «زنان» صحیح است.

آن زندان[نه][1] زین صعبتر آید. یوسف ۳۳/۱۲

الله دعای او اجابت کرد

از کید زنان اورا کفایت کرد.

سمیع و علیم اخلاص او دانست

که یوسف آن دعا می از صیانت کرد. یوسف ۳۴/۱۲

پس زانکه صلاح او پدید آمد،

با یك دگر تدبیر کردند

گفتند او را کمترین شش ماه

محبوس که[2] تقدیر کردند. یوسف ۳۵/۱۲

***

طباخی را و شراب داری را

بازو آن روز مسجون کردند.

هریك زیشان خوابی بدیدند،

---

۱ – « نه » در داخل قلاب با توجه به آیهٔ مربوط افزوده شد . اصل آیه اینست : «**قال ربِّ السجنُ احبُّ الیّ مما یدعوننی الیه والّا تصرف عنی کیدهُنَّ اصبُ الیهنّ واکن من الجاهلین** » آیهٔ ۳۳ سورهٔ یوسف .

۲ – چنین است در متن اصلی و چون « که » درین مورد نقشی ندارد بنحو بعید می‌توان حدس زد که شاید « محبوسگی » باشد یعنی « زندانی بودن » ، چه روشن است که « تقدیر کردن » بمعنی « اندازه معین کردن » است .« کنی » هم می‌توان خواند بامسامحه .

آن خواب برو تقریر کردند.
پس گفت یکی: بخواب دیدم
که شراب ملك همی بسازم .
پس دیگر گفت: بخواب دیدم
که جاشتانی نان برسردارم؛
مرغان زان نان همی ربایند ،
آن را می خورندو نیزمی برند.
تعبیر بکن که هم نیکو روی
پرخیز[1] کاری چنانکه می گویند.
گفت: یك مسأله ازمن بشنوید،
تا بود که بمن هردو بگروید

یوسف ۳۶/۱۲

تعبیر رؤیا هر کس داند.
تعبیر در یاد رسول داند.
شما را هردو طبق نیارند
که نه یاد کنم که می چه می آرند
می چند آرند، چگونه آرند ،
بذره یی کم نه بیش که آرند.
این علم مرا الله دادست.
این غیب بود تا بگروند
من بیزارم از آن طریقت

---

۱ ــ اصل «بر خیر کاری» که معنی هم دارد اما توجه به وضع این کلمه در سایر مواضع کتاب که «پر خیز کار» بجای «پرهیز کار» آمده است بدین صورت نوشته شده .

که ببار خدای ایمان ندارند

بثواب و عقاب اندر قیامت ،

اقرار ندهند و کفر آرند . یوسف ۳۷/۱۲

آبای مرا نام شنودی ،

ایشان یکسر توحید گفتند .

خلیل خدای، پسرش اسحق ،

ابم یعقوب، همه برین بودند.

امروز منم یوسف یعقوب .

همه‌دین‌داران‌مراچنین‌خوانند.

این‌فضل‌خدای‌وامانه‌تنها[1] کرد،

لکن بیشتر می شکر نکنند . یوسف ۳۸/۱۲

هم زندانی هم‌چون دبیرستانی

یك دیگر را حرمت دارند .

من می شما را مسئله‌ای پرسم

که‌چون‌راست‌گویندجواب‌دانند:

خدای میهین ، دیگر کیهین

از مس بکنند ، از زر بزنند

با آن قاهر که بکس نماند یوسف ۳۹/۱۲

مر واحد را ببت بندهد ،

---

۱ ـ اصل : « نتها » .

معبودان تان[1] اصلی ندارند

فازان منگر کشان خدای خوانند.

این نام خدای بت را شما کردی

آبای شماشان نام کردند

الله بر آن حجت ندادست

فتوی شما باور ندارند.

تحکم نرسد الآمر آن را

کاو را هیچیز همتا ندانند.

او فرمودست جمله عالم را

تا جز او را هرگز نپرستند

این مذهب راست دین خدای باشد

بیشتر مردمان جاهل باشند.

یوسف ۴۰/۱۲

اکنون هردو تعبیر یاد گیری

تا هریك را فتوی بکنند:

آن صاحب خمر نجات یاود

از وی ایشان خشنود گردند،

اما طباخ دال یاود،

از گوشت وی مرغان بکنند.

چنانکه بگفتم زود بینی

تعبیر بحق تغییر نکنند.

یوسف ۴۱/۱۲

---

۱ – با مسامحه «شان» نیز می توان خواند

پس یوسف گفت آنرا که ناجی بود:
باید که مرا وا یاد آرند ،
چندانی بود که تو بگویی ،
ایشان مرا وا جای آرند .
چو وا جای‌شد، مشغول گردید
«مرا وا یادده» گفتی نگفتند
شیطان اورا مشغول می‌داشت
تا سالی چند یادش نکردند .

یوسف ۴۲/۱۲

* * *

ملك روزی گفتا : بشنوید
تا یاد گیری ، تا وا بگویید .
گاوان دیدم من هفت فربه
که گاوان لاغرشان می‌بخوردند
این لاغرکان هم هفت بودند
کان فربیان را می بخوردند
هفت خوشه سبز با اند یابس
این هفتی سبزان خشك بودند
پس روی فا کرد فا ندیمان
ـ آنان کانجا حاضر بودند ـ
این خواب مرا گفتا َبگزارید
ـ فازان می گفت که عالم بودند.

یوسف ۴۳/۱۲

گفتندایشان:نه‌بس نیك خوابیست

اقرار دادند کـه می ندانند . — یوسف ۴۴/۱۲

آن ناجی را وا یاد آمـد ،

مسألهٔ یوسف جوان[1] بگفتند .

گفتا: من خواب این بگویم ،

جوابی راست آرم . بفرستید

آمد برِ وی ، گفتا : یوسف !

یا آنکه تویی بی‌شك صدیق

فتوی مـادَه در بـاب رویا

جوابی شافی محکم، بتحقیق:

هفت گاوِ سمان را هفت لاغر

می‌خوردندی این هفت لاغر

هفت‌خوشه‌سبز ،دیگران‌خشك.

جوابش باز ده از بهر کهتر

تا یاد گیرم ، جواب وا ببرم

تا دریاوند مردمـان یکسر . — یوسف ۴۶/۱۲

گفتا : هفت سال غله بدروید،

خوردش‌مکنی‌درخوشه‌بگیارید

الا انـدك کـزان نگـذرد

بدان‌مقدار که‌می از آن‌بخورید. — یوسف ۴۷/۱۲

---

۱ ـ « چو آن » مناسب تراست اما در متن اصلی روی حرف اول فتحه گذارده شده است .

پس از آن هفت سال سخت باشد
چنانکه گذشته[1] بیشتر بخورید.
مگر انـدك جـای بن انباری
اندر حصنی، دیگر بخورید .		یوسف ۴۸/۱۲
سال هشتم راحت پدید آید ،
چنانکه شما شیره وا آدر او کنید.		یوسف ۴۹/۱۲
ملك بشنید ، گفتش بیارید
این واسطه در میان چه دارید؟
چو آمد رسول، گفت: واگرد
وا بـرِ او شو ازو بپرسید.
بگو : چند دست ببریدند
دستان کردند ، چرا نپرسید ؟
هر آنچه کردند ، علیم داند
هـرچند شما همی ندانید .		یوسف ۱۲ / ۵۰
ملك بشنید ، گفت زنان را :
کاری زشتست که شما بکردید.
شما یوسف را چودر نواختی،
چنان کش یافتی مرا بگویید .

---

۱ ــ ظاهراً صحیح : « گذاشته » است مگر آنکه حذف را برای تخفیف بدانیم که در این کتاب سابقه دارد .

گفتند: حاشا ای ملك زینهار!
بسامان ترازو کس را ندیدید[1].
عیال عزیز گفت: اکنون
از من سخنی بحق بشنوید:
یوسف را بخود من خواندم،
هرچه او گوید باور دارید.
یوسف ۵۱/۱۲
اقرار دادم که جرم من کردم
در غیبت او او را بگویید
وا بار خدای دستان نتوان
فروورهاتان را وا درباوید.
یوسف ۵۲/۱۲

***

این نفس را ویرا بایست،
هرچه می‌خواهید مرا بگویید
مگر این که عصمتی بود،
از رحمت وی نومید مباشید.
یوسف ۵۳/۱۲
ملك فرمود: شوید بیارید،
نه من نه شما چو وی نیاوید؛
تا هرچه کنم از وی بپرسم

---

۱ ــ حرف ماقبل آخر کلمه در متن اصلی نقطه ندارد، بقیاس نوعی سجع که در آخر پاره‌ها آمده است بدین گونه نوشته شد.

چنانکه شما عجب بمانید.
سخن نسخت مگر کاین گفت:
کاین یوسف راشما همی‌بینید
امروز بنزد من مکینست،
امین منست در دین و دنیا.

یوسف ۵۴/۱۲

یوسف گفت: کاین خزاین را
سرتاسر کلید بمن اسپارید.
زیرا که شما دنیا دانید،
از حِلّ و حرام خبرندارید.
من هردوبهم بحق نگه دارم،
باید که بمن جمله بگروید

یوسف ۵۵/۱۲

حدیث یوسف کاری‌خدای[1] بود
از رحمت ما عجب مدارید.
خویشتن‌داری برکت بار آرد،

۱ــ برابر رسم الخط این کتاب عبارت را به دو صورت می‌توان خواند: صورت نخستین آنست که در کلمهٔ «کاری» یاء را برسم معهود ولهجهٔ مترجم نتیجهٔ اشباع کسرهٔ مضاف بدانیم و بخوانیم: «حدیث یوسف کار خدای بود»، و صورت دوم ــ که زیباتر بنظر میرسد و خلاف رسم‌الخط این کتاب هم نیست ــ چنین است که «خدایی» بخوانیم. یعنی جمله بدین صورت باشد: «حدیث یوسف کاری خدایی بود».

ضایع نشود ، یقین بدانید. یوسف ۵۶/۱۲

ثواب ابد زین همه بهتر ،

ایمان آری ، تقوی برزید . یوسف ۵۷/۱۲

برادرانش بمصر رفتند ،

چون بار بداد ایشان درفتند .

اوشان دانست[1]، ایشان او را

می‌دیدند ، می وا ندانستند . یوسف ۵۸/۱۲

چو ایشان را می بازگردانید ،

همگنان‌شان را حاضر کردند:

ـ آن برادر راکز پدر دارند،

می‌فرماییم تا حاضر آرند .

نمی‌بینید این عدل واین داد ؟

میزوان از من بهتر نیاوید . یوسف ۵۹/۱۲

نگر بی او اینجا نیایید ،

اگر آیید ، مرا نبینید ،

از من بمَثَل قفیزی[2] گندم ،

---

۱ ـ اصل : « دانشت » که مسلماً خطای‌کاتب است ، یعنی سه نقطهٔ زیر سین را روی آن گذاشته .

۲ ـ اصل : « قفیز » و خطاست .

بی برادر تا[1] خودهم نیاوید . — یوسف ۶۰/۱۲

***

فرمان ترا گفتند بجای آریم ،
از مهترشی دستوری خواهیم. — یوسف ۶۱/۱۲
پس یوسف گفت مر خاصگان را
تا رأس المال در رحل بنهد .
گفتا تا مگر آن ببینند،
برادر را زوتر بیارند. — یوسف ۶۲/۱۲
چو باز آمدند با نزد یعقوب
گفتند: یاباب! خودت نگوییم:
برخی از بار ما فرو بستند ،
شرطی کردند تا برگشاییم .
ابن یامین را وا بفرست
تا ما او را نیك نگه داریم . — یوسف ۶۳/۱۲
گفتا : آری فا ما می گفتی
که ما یوسف را نگه داریم .
نگه دار خدای بسنده باشد

---

۱ ـ این جمله را با توجه به حذف‌هایی که در حرف آخر کلمات در ین متن بوفور مشاهده می‌شود ، می‌توان این گونه پنداشت : «بی برادرتا[ن]...» و معنی بدین صورت روشن تر بنظر میرسد .

ابن‌یامین را َبدو سپاریم .
ازدل پدران رحمان خبردارد،
ما قول شما باور نکنیم . — یوسف ۶۴/۱۲
چندانی بود که بار واکردند،
بضاعت را در بار دیدند
گفتند: یا با[1]! اینك بضاعت ما
وا بار بما سپردند .
چنین که کند کایشان بکردند،
مبرّت بر ما ایشان کردند .
برادر را نگاه داریم ،
شتر واری هریك بستانیم . — یوسف ۶۵/۱۲
گفت: نفرستم[2] من با شما اورا
مگر با من عهد خدایی بندید
کاو را زود با من آرید ،
مگر بازوا آنجا بمانید .
گفتند : بابا ! ما عهد کردیم
گفتا : الله را گواه گرفتیم . — یوسف ۶۶/۱۲

---

۱ ــ کذا ... با حذف « ب » از آخر کلمه

۲ ــ در زیر وبالای حرف اول نقطه گذارده شده است ولی با توجه به معنی « نفرستم » نوشته شد .

گفت: جمله بهم ازدر آن‌شهر
اینك گفتم : نگر در نشوید ؛
لکن یك یك از هر دروازیی
چو جواز دهند آنگاه دروید.
ایشان در شما بتهمت اوفتند.
الله گفتست : تهمت مدارید ،
ار فرمـانم نگه ندارید ،
شومی دَرسد ، از من مبینید .
گفتند : تراست حکم بابا .
گفتا : زینهار چنین مگویید .
اینك کردم برو توکل ،
شما نیز همه توکل آرید .

یوسف ۶۷/۱۲

در مصرشدند چنان که فرمود.
گفتند : آیا کاین چرا گفت
مگر که مراد او درین بود .
یعقوب ازدورچیزهایی دیدی،
الله بفضل فازوا نمود[ه] بود.
بیشتر مردمان علم ندانند ،
گویند که: برای چشم فرمود.

یوسف ۶۸/۱۲

***

چو درفتند در نزد یوسف ،
گفتا : او را بر من آرید .
پس گفت : مرا وا می‌ندانید،
منم یوسف شما چه مولید
حتما[1] ایشان باتوجفا کردند ،
زان بود که گفتم از پس در آیند. یوسف ۶۹/۱۲
چون کارساخت، زیشان بپرداخت
باذن الله مسألتی برساخت ،
آن صاع در رحل او بنهاد .
وا جای آمد وازو درساخت
چو صاع داران صاع ندیدند
بشتاب بتك همی دویدند . یوسف ۷۰/۱۲
گفتند : بداری کاروان را
که صاع ملك ایشان بدزدیدند یوسف ۷۱/۱۲
صواع للملك[2] می وا نیاویم،
ار واز آرید رنجه ندارید ،
شترواری گندم بدهیم . یوسف ۷۲/۱۲
گفتند : بالله که شما نیك دانید

---

۱ ـ اصل : « حمتا » .

۲ ـ « الملك » هم می‌توان خواند .

زود توبه کن ازنیژ درمانی . یوسف ۲۹/۱۲

***

**

زنان گفتند : دانید که در شهر

عیال عزیز را چه می‌گویند،؟

باز ان َورنا که درخانه دارد؟

فازو گفتست: باری‌درمن‌نگر.

دردوستی اوصعب َسری‌دارد.

گفتند: مگر دروغ می‌گویند،

درین‌شهربسی ازین خبردارد. یوسف ۳۰/۱۲

زلیخا چو شنید حدیث‌ایشان،

ببهانهٔ[1] آن ضیافتی ساخت.

ایشان را خود مهمان خواند .

در آن َمهمانی تکلفی کرد ،

مرایشان‌را خوددستها او کند،

از میوهٔ تر مجلس آراست .

مرهریك راکاردفرادست[2] داد.

تقوی یوسف معلوم می کرد ،

۱ـ « بیهانه » نیز می‌توان خواند

۲ ـ اصل « درست »

آوازش داد َبرو بیرون شو[1]
تا یك‌یك زن درونگه‌کرد ،
چندانی بود کاو را بدیدند
آن هیبت او نیك اثر کرد ،
دست ببریدند ، خبر نبدشان .
حاشاالله گر او گناه کرد ،
فساد ازو صورت نبندد ،
فریشته می نامش باید کرد .
گفتا: وامن درخانه‌این بودست،
مرا بازو جرم همین بودست.
گفتم: باری وا سوی من‌نگر.
گفتا: مارا عادت جزین بودست.
ار وی‌نبرد فرمان‌من‌پس ازین
خواری‌وزندان‌جزاش‌این‌بودست.
گفتا: بارخدای! زندان‌وخواری
آخر بر من فرا سرآید ،
چو درزنان[2] نگرم جاهل‌باشم؛

یوسف ۳۱/۱۲

یوسف ۳۲/۱۲

---

۱ – کلمهٔ « شو » در آخر این جمله فعل امر حاضر مفرد نمی‌تواند باشد ولی چون درین متن حذف دال پس از واو مکرر دیده شده است ، می‌توان دو حدس در بارهٔ این کلمه زد : نخست آن که مخفف « شود » یعنی امر غایب باشد ؛ و دوم آن که مخفف « شود » بر وزن« سود » بوده باشد که استعمال سوم شخص ماضی مطلق مفرد ازین مصدر در بخارا در گذشته و حال بدین صورت معمول است یعنی اشباع ضمهٔ « شد » بصورت واو .

۲ – کلمه «زنان »قلم خوردگی‌دارد و دقیقاً نمی‌توان دانست که چیست به«زندان»هم شبیه است اما باتوجه به‌آیهٔ مربوط درقرآن «زنان» صحیح است.

آن زندان [نه][1] زین صعبتر آید. یوسف ۳۳/۱۲

الله دعای او اجابت کرد

از کید زنان اورا کفایت کرد.

سمیع و علیم اخلاص او دانست

که یوسف آن دعا می از صیانت کرد. یوسف ۳۴/۱۲

پس زانکه صلاح او پدید آمد،

با یك دگر تدبیر کردند

گفتند او را کمترین شش ماه

محبوس که[2] تقدیر کردند. یوسف ۳۵/۱۲

***

طباخی را و شراب داری را

بازو آن روز مسجون کردند.

هریك زیشان خوابی بدیدند،

---

۱ ـ « نه » در داخل قلاب با توجه به آیهٔ مربوط افزوده شد . اصل آیه اینست : «قال ربّ السجنُ احبّ الیّ مما یدعوننی الیه والاّ تصرف عنی کیدهُنّ اصبُ الیهنّ واکن من الجاهلین » آیهٔ ۳۳ سورهٔ یوسف .

۲ ـ چنین است در متن اصلی و چون « که » درین مورد نقشی ندارد بنحو بعید می‌توان حدس زد که شاید « محبوسگی » باشد یعنی « زندانی بودن » ، چه روشن است که « تقدیر کردن » بمعنی « اندازه معین کردن » است . « کنی » هم می‌توان خواند بامسامحه .

آن خواب برو تقریر کردند.
پس گفت یکی: بخواب دیدم
که شراب ملك همی بسازم .
پس دیگر گفت: بخواب دیدم
که جاشتانی نان برسردارم ؛
مرغان زان نان همی ربایند ،
آن را می خورندو نیزمی برند.
تعبیر بکن که هم نیکو روی
پرخیز[1] کاری چنانکه می گویند. یوسف ۳۶/۱۲
گفت: یك مسأله ازمن بشنوید،
تا بود که بمن هردو بگروید
تعبیر رؤیا هرکس داند.
تعبیر در یاد رسول داند.
شما را هردو طبق نیارند
که نه یاد کنم که می چه می آرند
می چند آرند، چگونه آرند ،
بذره یی کم نه بیش که آرند.
این علم مرا الله دادست.
این غیب بود تا بگروند
من بیزارم از آن طریقت

۱ ـ اصل «بر خیر کاری» که معنی هم دارد اما توجه به وضع این کلمه در سایر مواضع کتاب که « یر خیز کار » بجای «پرهیز کار » آمده است بدین صورت نوشته شده .

که ببار خدای ایمان ندارند
بثواب و عقاب اندر قیامت ،
اقرار ندهند و کفر آرند .

یوسف ۳۷/۱۲

آبای مرا نام شنودی ،
ایشان یکسر توحید گفتند .
خلیل خدای، پسرش اسحق ،
ابم یعقوب، همه برین بودند.
امروز منم یوسف یعقوب .
همه‌دین‌داران‌مراچنین‌خوانند.
این‌فضل‌خدای‌وامانه‌تنها[1]کرد،
لکن بیشتر می شکر نکنند .

یوسف ۳۸/۱۲

هم زندانی هم‌چون دبیرستانی
یك دیگر را حرمت دارند .
من می شما را مسئله‌ای پرسم
که چون‌راست گویند جواب دانند:
خدای میهین ، دیگر کیهین
از مس بکنند ، از زر بزنند
با آن قاهر که بکس نماند
مر واحد را ببت بندهد ،

یوسف ۳۹/۱۲

---

۱ ــ اصل : « نتها » .

معبودان تان[1] اصلی ندارنـد
فازان‌منگر کشان‌خدای‌خوانند.
این‌نام‌خدای بت‌را شماکردی
آبای شماشان نام کـردند
الله بر آن حجت ندادست
فتوی شما باور ندارند.
تحکم نرسد الآمر آن را
کاو را هیچیز همتا ندانند.
او فرمودست جمله عالم را
تا جز او را هرگز نپرستند
این‌مذهب‌راست‌دین‌خدای‌باشد
بیشتر مردمان جاهل باشند.

یوسف ۴۰/۱۲

اکنون هردو تعبیر یاد گیری
تا هریك را فتوی بکنند:
آن صاحب خمر نجات یاود
از وی ایشان خشنود گردند،
امـا طباخ دال یـاود،
از گوشت وی مرغان بکنند.
چنانکـه بگفتم زود بینی
تعبیر بحـق تغییر نکنند.

یوسف ۴۱/۱۲

---

۱ ـ با مسامحه «شان» نیز می‌توان خواند

پس یوسف گفت آن را که ناجی بود:
باید که مرا وا یاد آرند،
چندانی بود که تو بگویی،
ایشان مرا وا جای آرند.
چو وا جای شد، مشغول گردید
«مرا وا یادده» گفتی نگفتند
شیطان اورا مشغول می‌داشت
تا سالی چند یادش نکردند.

یوسف ۴۲/۱۲

***

ملك روزی گفتا: بشنوید
تا یاد گیری، تا وا بگویید.
گاوان دیدم من هفت فربه
که گاوان لاغرشان می بخوردند
این لاغرکان هم هفت بودند
کان فربیان را می بخوردند
هفت خوشه سبز با اند یابس
این هفتی سبزان خشك بودند
پس روی فا کرد فا ندیمان
ـ آنان کانجا حاضر بودند ـ
این خواب مرا گفتاَ بگزارید
ـ فازان می گفت که عالم بودند.

یوسف ۴۳/۱۲

گفتندایشان: نه‌بس نیك‌خوابیست
اقرار دادند که می ندانند .
آن ناجی را وا یاد آمد ،
مسألهٔ یوسف جوان[1] بگفتند .
گفتا: من خواب این بگویم ،
جوابی راست آرم . بفرستید
آمد برِ وی ، گفتا : یوسف !
یا آنکه تویی بی‌شك صدیق
فتوی مادّه در باب رویا
جوابی شافی محکم، بتحقیق:
هفت گاوِ سمان را هفت لاغر
می‌خوردندی این هفت لاغر
هفت‌خوشه‌سبز ،دیگران‌خشك.
جوابش باز ده از بهر کهتر
تا یاد گیرم ، جواب وا ببرم
تا دریاوند مردمان یکسر .
گفتا : هفت سال غله بدروید،
خوردش‌مکنی‌درخوشه‌بگیارید
الا اندك كزان نگذرد
بدان‌مقدار که‌می از آن‌بخورید.

یوسف ۴۴/۱۲

یوسف ۴۶/۱۲

یوسف ۴۷/۱۲

---

۱ - « چو آن » مناسب تراست اما در متن اصلی روی حرف اول فتحه گذارده شده است .

پس از آن هفت سال سخت باشد	
چنانکه گذشته[1] بیشتر بخورید.	
مگر اندك جای بن انباری	
اندر حصنی، دیگر بخورید.	یوسف ۴۸/۱۲
سال هشتم راحت پدید آید،	
چنانکه شما شیره وا َدراو کنید.	یوسف ۴۹/۱۲
ملك بشنید، گفتش بیارید	
این واسطه در میان چه دارید؟	
چو آمد رسول، گفت: واگرد	
وا برِ او شو ازو بپرسید.	
بگو: چند دست ببریدند	
دستان کردند، چرا نپرسید؟	
هر آنچه کردند، علیم داند	
هرچند شما همی ندانید.	یوسف ۱۲ / ۵۰
ملك بشنید، گفت زنان را:	
کاری زشتست که شما بکردید.	
شما یوسف را چو درنواختی،	
چنان کش یافتی مرا بگویید.	

۱ ـ ظاهراً صحیح: «گذاشته» است مگر آنکه حذف را برای تخفیف بدانیم که در این کتاب سابقه دارد.

گفتند: حاشا ای ملك زینهار !
بسامان ترازو کس را ندیدید[1].
عیال عزیز گفت : اکنون
از من سخنی بحق بشنوید :
یوسف را بخود من خواندم،
هرچه او گوید باور دارید .
اقرار دادم که جرم من کردم
در غیبت او او را بگویید
وا بار خدای دستان نتوان
فروورهاتان را وا دریاوید .

یوسف ۵۱/۱۲

یوسف ۵۲/۱۲

***

این نفس را ویرا بایست ،
هرچه می‌خواهید مرا بگویید
مگر این که عصمتی بود ،
از رحمت وی نومید مباشید.
ملك فرمود : شوید بیارید ،
نه من نه شما چو وی نیاوید ؛
تا هرچه کنم از وی بپرسم

یوسف ۵۳/۱۲

---

۱ ــ حرف ماقبل آخر کلمه در متن اصلی نقطه ندارد ، بقیاس نوعی سجع که در آخر پاره‌ها آمده است بدین گونه نوشته شد .

چنانکه شما عجب بمانید.
سخن نسخت مگر کاین گفت:
کاین یوسف راشما همی‌بینید
امروز بنزد من مکینست،
امین منست در دین و دنیا. یوسف ۵۴/۱۲
یوسف گفت: کاین خزاین را
سرتاسر کلید بمن اسپارید.
زیرا که شما دنیا دانید،
از حِلّ و حرام خبرندارید.
من هردوبهم بحق نگه دارم،
باید که بمن جمله بگروید یوسف ۵۵/۱۲
حدیث یوسف کاری خدای[1] بود
از رحمت ما عجب مدارید.
خویشتن‌داری برکت بارآرد،

---

۱ ـ برابر رسم الخط این کتاب عبارت را به دو صورت می‌توان خواند: صورت نخستین آنست که در کلمهٔ «کاری» یاء را برسم معهود ولهجهٔ مترجم نتیجهٔ اشباع کسرهٔ مضاف بدانیم و بخوانیم: «حدیث یوسف کار خدای بود»، و صورت دوم ـ که زیباتر بنظر میرسد و خلاف رسم‌الخط این کتاب هم نیست ـ چنین است که «خدایی» بخوانیم. یعنی جمله بدین صورت باشد: «حدیث یوسف کاری خدایی بود».

ضایع نشود ، یقین بدانید. — یوسف ۵۶/۱۲
ثواب ابـد زین همه بهتر ،
ایمان آری ، تقوی برزید . — یوسف ۵۷/۱۲
برادرانش بمصر رفتند ،
چون بار بداد ایشان درفتند .
اوشان دانست[۱]، ایشان او را
می‌دیدند ، می وا ندانستند . — یوسف ۵۸/۱۲
چو ایشان را می بازگردانید ،
همگنان‌شان را حاضر کردند:
ـ آن برادر راکز پدر دارند،
می‌فرماییم تا حاضر آرند .
نمی‌بینید این عدل واین داد ؟
میزوان از من بهتر نیاوید . — یوسف ۵۹/۱۲
نگـر بـی او اینجا نیایید ،
اگـر آیید ، مرا نبینید ،
از من بمثَل قفیزی[۲] گندم ،

---

۱ ـ اصل : « دانشت » که مسلماً خطای کاتب است ، یعنی سه نقطهٔ زیر سین را روی آن گذاشته .

۲ ـ اصل : « فقیز » و خطاست .

بی برادر تا[1] خودهم نیاوید. یوسف ۶۰/۱۲

***

فرمان ترا گفتند بجای آریم،
از مهترشی دستوری خواهیم. یوسف ۶۱/۱۲
پس یوسف گفت مرخاصگان را
تا رأس المال در رحل بنهد.
گفتا تا مگر آن ببینند،
برادر را زوتر بیارند. یوسف ۶۲/۱۲
چو باز آمدند با نزد یعقوب
گفتند: یاباب! خودت نگوییم:
برخی از بار ما فرو بستند،
شرطی کردند تا برگشاییم.
ابن یامین را وا بفرست
تا ما او را نیك نگه داریم. یوسف ۶۳/۱۲
گفتا: آری فا ما می گفتی
که ما یوسف را نگه داریم.
نگه دار خدای بسنده باشد

---

۱ ـ این جمله را با توجه به حذف‌هایی که در حرف آخر کلمات درین متن بوفور مشاهده می‌شود، می‌توان این گونه پنداشت: «بی برادر تا[ن]...» و معنی بدین صورت روشن‌تر بنظر میرسد.

ابن‌یامین را بَدو سپاریم .
ازدل پدران رحمان خبردارد،
ما قول شما باور نکنیم .

یوسف ۶۴/۱۲

چندانی بود که بار واکردند،
بضاعت را در بار دیدند
گفتند: یا با[1]! اینك بضاعت ما
وا بار بما سپردند .
چنین که کند کایشان بکردند،
مبرّت بر ما ایشان کردند .
برادر را نگاه داریم ،
شتر واری هریك بستانیم .

یوسف ۶۵/۱۲

گفت: نفرستم[2] من با شما اورا
مگر با من عهد خدایی بندید
کاو را زود با من آرید ،
مگر بازوا آنجا بمانید .
گفتند : بابا ! ما عهد کردیم
گفتا : الله را گواه گرفتیم .

یوسف ۶۶/۱۲

---

۱ ــ کذا ... با حذف « ب » از آخر کلمه

۲ ــ در زیر وبالای حرف اول نقطه گذارده شده است ولی با توجه به معنی « نفرستم » نوشته شد .

گفت: جمله بهم ازدر آن‌شهر
اینك گفتم : نگر در نشوید ؛
لکن یك یك از هر دروازیی
چو جواز دهند آنگاه درويد.
ایشان در شما بتهمت اوفتند.
الله گفتست : تهمت مدارید ،
ار فرمانم نگه ندارید ،
شومی دَرسد ، از من مبینید .
گفتند : تراست حکم بابا .
گفتا : زینهار چنین مگویید .
اینك کردم برو توکل ،
شما نیز همه توکل آرید . یوسف ۶۷/۱۲
در مصرشدند چنان‌که فرمود.
گفتند : آیا کاین چرا گفت
مگر که مراد او درین بود.
یعقوب ازدورچیزهایی دیدی،
الله بفضل فازوا نمود[۵] بود.
بیشتر مردمان علم ندانند ،
گویندکه: برای چشم فرمود. یوسف ۶۸/۱۲

***

چو درفتند در نزد یوسف ،
گفتا : او را بر من آرید .
پس گفت : مرا وا می‌ندانید،
منم یوسف شما چه مولید
حتما[1] ایشان با تو جفا کردند ،
زان بود که گفتم از پس در آیند. یوسف ۹/۱۲
چون کار ساخت، زیشان بپرداخت
باذن الله مسألتی برساخت ،
آن صاع در رحل او بنهاد .
وا جای آمد وازو درساخت
چو صاع داران صاع ندیدند
بشتاب بتك همی دویدند . یوسف ۷۰/۱۲
گفتند : بداری کاروان را
که صاع ملك ایشان بدزدیدند یوسف ۷۱/۱۲
صُواع للملك[2] می وا نیاویم،
ار وازآرید رنجه ندارید ،
شترواری گندم بدهیم . یوسف ۷۲/۱۲
گفتند : بالله که شما نیك دانید

---

۱ ـ اصل : « حمتا » .

۲ ـ « الملك » هم می‌توان خواند .

نه آن را آمدیم تا صاع دزدیم
ما خود هرگز دزد نبودیم ،
از صاع شما خبر نداریـم . یوسف ۷۳/۱۲
گفتند: چه بود جزای این فعل
چو معلوم ببود[1] که دروغ گفتند یوسف ۷۴/۱۲
گفدند[2] در رحل آنکـه یاوید
سالی دارید کـه می بپرسید[3]
ما را اینجا حکم چنین باشد ،
جزای ظالم باید که بدانید . یوسف ۷۵/۱۲
صاع وان ز پیش ، بارایشان
بسبب آن صـاع یـك یـك بپساد .
پس (رخت)[4] رخت برادرش نگاه کرد،
صاعش بگرفت آنجا بنهاد .
چنان‌می‌خواستیم ز بهر یوسف

---

۱ ــ اصل « نبود » کـه با توجه به‌آیهٔ قرآن « قالوا فماجزاءُه ان‌کنتم صادقین » ، (آیهٔ ۷۴ سورهٔ یوسف) بحدس بصورت متن در آورده شد .

۲ ــ کذا .... با دال بجای « گفتند » .

۳ ــ « ببرسید » نیز خوانده‌می‌شود.

۴ ــ ظاهراً کلمهٔ « رخت » را کاتب دو بار تکرار کرده است ویکی از آن دو زاید بنظر می‌رسد.

چه‌در کیش ملك‌می اخذ ننهاد،
لکن خواستیم از بهر یوسف
تا جبس ما در مصر بنهاد
بی‌آنکه برادران بدانستند ،
مقصود بیافت و شرع بنهاد.

یوسف ۷۶/۱۲

چو برادرانش آنرا بدیدند ،
فرو ماندند ، بنگر چه گفتند ،
گفتند : اگر می راست‌گویید[1]
مریوسف رابدزدی بگرفتند .
گفتند : از پیش بتی بدزدید
وقتی کمری برمیانش بگرفتند
مگر این نیز همان عمل دارد.
صاحب خبران‌این وا بگفتند.
یوسف‌بشنید،خودرانگه‌داشت
آشکارا نکرد آنرا که گفتند .
گفتا : ز شما تا او درگردد ،
خدای به‌داند هرآنچه گفتند .

یوسف ۷۷/۱۲

ابن یامین را یوسف بنشاند .
ایشان فازوا خواهش کردند ،
گفتند : پدرش بزرگ پیرست

---

۱ — چنین است در اصل ولی « جوئید » مناسب‌تر بنظر می‌رسد

بجز او یکی ز ما بنشیند .
بسیار با ما احسان کردی ،
این نیز بکن تا وا بگویند . یوسف ۷۸/۱۲
گفتا : زینهار چنین مگویی ،
آنگـه ما را ظالم خـوانند یوسف ۷۹/۱۲
چونومید گشتند، فرید گشتند،
با یك دیگر تدبیر کردند .
میهین ترین شان گفت: شمادانید
بابای شما و شما چه گفتید
خدای را بر شما گواه گرفته
زمسأله یوسف دیگران خبردارند.
من باری زانم کزجای نجنبم،
یاالله یـا پدر مرا چه فرمـاید
خیرالحاکمین این حکم بکند
کیفیت این دیگران ندانند . یوسف ۸۰/۱۲
شما واگردی وا بر یعقوب
گویید: اورا بدزدی بگرفتند،
صاعی ز جوال او بر آوردند،
او را آنجا محبوس کـردند
مـا آنچه دیدیم ترا بگفتیم ،

مخلوقان خـود غیب ندانند.

یوسف ۸۱/۱۲

کس را بفرست ازمصر پرس

بازآنکه واما در راه بودند ،

ماآنچه دیدیم‌راست بگفتیم .

درجوال که‌نهاد ایشان دانند .

یوسف ۸۲/۱۲

پس‌یعقوب گفت: این‌هم‌از آنست

تسویـل همه ز فرزنـدانست

من صبر جمیل خوفرا کردم ،

انبارین نیز هـم چنانست .

امروز مرا امید قوی تر گشت

که‌یوسف‌امروز اززندگانست

علیم و حکیم اسرار داند ،

نومید گشتن نه جای آنست .

یوسف ۸۳/۱۲

زیشان‌بر گشت و گفت: اندوها

روشنان چشم ازین گـروها

غمناك شده دو چشم گـریان

از جـا بشده ازان گـروها[1]

یوسف ۸۴/۱۲

گفتند: بخدای که می بترسیم

---

۱ ــ سطر آخر در متن اصلی بدرستی خـوانده نمی‌شود ؛ آنچه نوشته شده بحدس و تقریب است .

از بس کازو تو مـی بگویی[1]
این سوهِ اندوه صعب باشد ،
نزار شدی ، نباید که بمیری .	یوسف ۸۵/۱۲
گفتا که: فرا شما نمی گویم ،
پراکنده‌شدم‌می‌فاخدای‌گویم.
شما او را چـو من نـدانید
اندوهانم فرا خدای[2] گویم .
ار دل بابا همی نگـه داریـد
هرچند زوتر شوید و جویید ،
بجد بـاشید ، نومید مباشید ،
نومید ازخدای کافران باشند .
شما مؤمنانید نـومید مباشید .	یوسف ۸۶/۱۲

***

وا مصر شدنـد ببهانـهٔ گندم	یوسف ۸۷/۱۲
تا آن وقتی که پیش اورفتند.
گفتند : سخنی از مـا بشنو .
آن بضاعت را پیش او بردند
گفتند : مـا را و اهل مـا را

---

۱ ــ رسم‌الخط اصل : « بکوای » .
۲ ــ « خدا خدای » نیز می‌توان خواند .

نیاز دریافت ، زاری کردند .
این بضاعت ما قیمت ندارد ،
کویزهای گندم ازو بخواستند
گفتند: زتو می‌صدقه خواهیم،
فـردا ز خـدای جزا بیاویـد
یوسف ۸۸/۱۲
گفت: یادداری که‌شماچه کردید
به‌یوسف‌تان که‌واخود ببردید.
بسا نیز جفـا از پس آن روز
دروی برادرش درگفتید .
معلـوم منست کـه می ندانید
که شما امروز خود کجایید !
یوسف ۸۹/۱۲
گفتند : بحقیقت یوسفی تو ؟
گفتا کـه : بلی یقین بدانید .
ایـن برادر مـن اینجا نشسته
معلـوم کنی ازو بپرسیـد .
ایـن نیست مگـر منت الله
صبر و تقـوی ضایع مـدانید
یوسف ۹۰/۱۲
گفتند: بخدای که‌راست‌می گوییم[1]
الله ترا بر مـا بـرگزیـد .
اقرار دهیم که ما خطا کردیم؛

۱ – چنین است در متن ولی « می‌گویی » مناسب تر است با مقام

باید که با ما عتاب نکنی . یوسف ۹۱/۱۲

گفتا : امروز خصمی می‌نکنم،

در بار خدای عذری بخواهید

ارحم آن بود که بی‌شک فاپذیرد.

رضای الله باید که بجویید یوسف ۹۲/۱۲

این پیراهنم با خود ببرید

آنجا که پدرم ، برویش بنهید

به‌پیراهنش محزون بکردید

هم بدین مسرور بکنید .

پس خورد و بزرگ هر که تا[1] هست

شما همه را نزد من آرید . یوسف ۹۳/۱۲

چو دروازهٔ مصر عیر بگیاشت

یعقوب ز یوسفش خبر یافت.

گفت ایشان را که: بوی می‌برم

از یوسفی؛ یوسف برجاست[2]

---

۱ ـ مورد دیگری است از حذف حرف (ن) آخر کلمه « هر کتان هست » در متن حاضر چنانکه ملاحظه می‌شود ، بصورت « هر کتا هست » قید شده و چند صفحهٔ پیش نیز به نظیر این مورد در پاورقی اشاره شد.

۲ ـ « برجایست » هم می‌توان خواند .

مگر که مرا آلوفج خوانید ،
یقین دانید که عقلم برجاست   یوسف ۹۴/۱۲
گفتند: بخدا که همچنانی که
آنروز که او ازبرت برخاست   یوسف ۹۵/۱۲
آن روز کـه بشیرپیراهنش را
بر رویش نهاد ، سرخ بر آمد
روشنایی چشمِ جان‌پدر ! گفت،
انـدوه پدرت فرا سر آمـد .
پس گفتا : نه مـن همی گفتم
امید بخدای وقتش در آمـد .   یوسف ۹۶/۱۲
گفتند: بابا بی‌شك خطا کردیم،
باید که مارا زخدای بخواهی.   یوسف ۹۷/۱۲
گفت: بودکازوا دستوری خواهم
از آمـرزش نـومید مباشید   یوسف ۹۸/۱۲

* * *

چو درفتند در نـزد یوسف ،
ابوانش را بر تخت بنشاست
دیگرانرا گفت: بمصردررويد
تاخدای خواهد امن بنشینید[1].   یوسف ۹۹/۱۲

---

۱ ــ اصل : ننشینند .

پس ایشان اورا تواضع کردند
گفت: بسم‌الله ، بمصر درشوید
گفتا بابا ! تأویل آن خواب
ـ کان روز مرا تعبیر کردی ـ
امروز بیاد باقی بدیدم :
آن شمس توی که بامن بر تختی .
از احسانش بعضی بگویم :
ز زندانم بر آورد تا توشنوی
شما را ز سفر برمن آورد .
پس زانکه میان ما بیوفتید .
آن دیو لعین عادت این دارد .
تو روز نخست مرا بگفتید .
الله مرا الطاف باشد ،
تو این مسأله ازمن بهتر دانید .
علیم و حکیم جزو مدانید
باید که سخنی زمن بشنوید
گفت: بارخدای! می وا بگویم:
تو بودی که مرا بملك بنشاندی،
تأویل احادیثم بدادی ،

یوسف ۱۰۰/۱۲

اندر دو جهان مرا تـو داری
خداوندجهان‌من خودترادانم.
دو سخن دیگر ز من بشنوی!
بر اسلام مرا چـو وقت باشد
جان‌بر گیری آن‌وقت که‌توخواهی
دیگر کـه : مـرا اندر قیامت
بـا اسلافم برتخت بنشانی . — یوسف ۱۰۱/۱۲

* * *

این‌هرچه‌گذشت،اخبارغیبست
زیـرا که‌تو آن وقت نبودیـد
کایشان جمله می مکر کردند
تو قصهٔ یـوسف زمن شنیدی
زنجا[۱] که خرد واجب آن‌بود. — یوسف ۱۰۲/۱۲
جمله مـردمان بِتَه بگرونـد
و ازانکـه تو سخت حریصی
بیشتر ایشان بِتَو نگرونـد . — یوسف ۱۰۳/۱۲
عادت رفتست که‌مزد خواهند.
تو یـک ذره مـزد مخـواهید

۱ـ کذا بدون الف برسم معهود

زیرا که جزین زیبا نباشد. یوسف ۱۰۴/۱۲

تو نامه زما بجمله دارید

بی‌شمار نشان بداده در عالم

که گر در نگرند ما را بدانند،

تأمل نکنند، انصاف ندهند،

بر عمیا برو می ببرند یوسف ۱۰۵/۱۲

آنکه گویند: می بگرویم

بیشتر ایشان تنزیه نکنند یوسف ۱۰۶/۱۲

آمن گشتند ز عقوبتی عام؟

بازان همه را ناگاه بگرند

ایشان ما را همی ندانند

زانست که بما همی نگروند یوسف ۱۰۷/۱۲

بگو: طریقتمی‌ودین‌وسیرتمی

اینست که همه‌را واخدای‌خوانم.

ازدین خدای‌خود من ویارانم

فراوان حجت بر یاد دارم.

من الله را تنزیه گویم

هرگز بخدای شرك نیارم یوسف ۱۰۸/۱۲

نفرستادیم از پیش تو ما

مگر مردان کز شهر بودند
پیغام دادیم ، وحی فرستادیم
تا جمله خلق بما بگروند .
جحود آوردند ، کیفر بردند
باور نکنند ، بگو تا بنگرند
بهشت بهست متقیان را
باور دارند اگر خرد دارند .

یوسف ۱۰۹/۱۲

عذاب از کفار تأخیر می کردیم
تا رسولانم نومید گشتند[۱] .
کافران گفتند : هرچه رسولان
فا ما گفتند ، دروغ گفتند .
نصرت آمد از ما رسولان را ،
ناجی گشتند آنکه بگرویدند
عذاب خدای از مجرمان فردا
باندك مایه کمتر نکنند .

یوسف ۱۱۰/۱۲

درقصه‌هاشان بسیارعبرت بود
خردمندان را کانصاف بدهند ؛
نه حدیثی بود فا هم نهاده
لکن‌راست بودباز آنکه دارند
جمله چیزها درو بیابد

۱ - اصل « کشتند »

راهی راستست اگر بشنوند .
رحمت‌الله هرچند خواهید
مر آنان را که بدو بگروند .   یوسف ۱۱۱/۱۲

سورهٔ رعد

بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

جدا وکن[1] میان سورت،
بنام خدای مالك ملکت.

---

۱ ــ این کلمه که در آغاز سوره‌ها درین ترجمهٔ قرآنی دوجا قبلا دیده شده ــ هردوجا « جدا واکن » بوده است که معنی دلپذیر آن روشن نیست. در صدر سورهٔ حاضر چنانکه ملاحظه می‌شود «جداوکن» ثبت شده که به‌اغلب احتمالات « الف» پس از « واو » بسبب خطای کاتب از قلم افتاده است وگرنه متبادر بذهن آنست که اصل ترکیب درین مورد « جدا اوکن » بوده با ادغام دو « الف » در یکدیگر ــ که درین متن معهود است ــ بمعنی فاصله و جدایی افکننده میان سوره با سورهٔ قبل که البته حدس بسیار بعیدی است.

المر ، مراست ملکت
این راپس از انزماست رحمت،
آیات کتاب در هردو حجت.
بتو فرستادند از خداوندت
این نامهٔ حق بر حقیقت[1].
بیشتر مردمان می بنگروند
و آن نیست مگر حماقت . رعد ۱/۱۳
آسمانهارا بی‌ستون برداشت،
بُهش نگری تاهیچ ستون هست
پس راست بکرد آسمان بر عرش
این استقرار از اوصاف عرشست.
این شمس[2] و قمر مسخّر انند
منازل‌شان را نام بُردست .
تدبیر کند فرمانها را ،
چنانك کازپیش تقدیر کردست.
جدا بکند منهی ز مأمور
حرام ز حلال جدا بکردست

---

۱ ــ متن اصلی: « حیقیقت »

۲ ــ اصل : « شمش » و ظاهراً خطای کاتب است که نقطهٔ سین را بجای زیر در بالا گذاشته است .

تا بخزایش[1] قطعا بگروید
اقرار دهی چنانکه گفتست .

رعد ۲/۱۳

بساط زمین هم او بگسترد ،
کوههای بلند دروهم او کرد،
جویهای روان هم او پدید آورد.
ازهر مِوَیی[2] چه سرخ و چه زرد
تروش و شیرین، از خشك و زتر
اندك و بسیار تقدیر او کرد
شب را بـر روز آورد[3]
در آن آیات است
آن را کـه تفکر کـرد

رعد ۳/۱۳

***

زمینی بیند در هم پیوسته ،
پاره‌ای زوخوش، پار[ه]یی شوره.

---

۱ ــ کذا .... و شاید : « بخدایش » کـه در اصل آیه برابر است با « لعلکم بلقاء ربکم توقنون » آیهٔ ۲ سورهٔ رعد (یا بجزایش) .

۲ ــ مراد : «میوه‌یی» می‌باشد و تلفظ «میوه» با یاء مجهول هم‌اکنون در روستاهای خراسان و بخارا و قسمتهایی از ماوراءالنهر متداول است .

۳ ــ پس از کلمهٔ « روز » در متن اصلی دست برده‌اند و کلمهٔ : « او » بدان افزوده‌اند که بیجاست .

رزان که در آن انگور باشد،
زمینها[1] زو کشت[2] رسته ،
خرمابنانی دو تا و یك تا ،
از بیخ یکی دو شاخ رسته
هوای همه و آب یکسان ،
تفاوت بسیار پوسته[3] وابسته .
در آن آیاتست بر چنین[4] تدبیر ،
آنرا که خرد را کار بسته . رعد ۴/۱۳
شگفت بمانی ز گفت ایشان ،
شگفت بمانی جای آن هست.
گویند: پس از آنکه خاك گشته،
چه پنداری اعادتی هست ؟
ایشان کافران ، بما نگروند .
فردا غلها بر گردن دارند ،
جاوید در عقاب ما بمانند .
واز آن مانند که خرد ندارند . رعد ۵/۱۳

---

۱ ـ اصل : « رمنیها » ۲ ـ « کنشت » نیز می‌توان خواند ۳ ـ در متن اصلی با رسم‌الخط کهن به‌یك نقطه نوشته‌شده است یعنی: « بوسته »

۴ ـ اصل : « حبس » خوانده می‌شود ولی با توجه به اصل قسمتی از آیه : « ان فی ذلك لایات لقوم یعقلون ـ آیهٔ ۴ سورهٔ رعد » ظاهراً « چنین » ترجمه‌ای باید باشد برای « ذلك » و « حبس » مطلقاً مناسبتی ندارد .

بعذاب خدای می شتاوند ،
گویند : ما را نیکی نسازد .
آن قوم از پیش مثله گشتند ،
ار باز آیند وا فا پذیرند ،
ار[1] نیز عقاب سخت بینند . رعد ۶/۱۳

***

کافران گویند: باری کم زان،
که‌زانچه‌درخواستیم‌یکی‌بیارند.
تو ایشان را آگاه کردی ،
چنانکه‌ازپیش‌پیامبران کردند. رعد ۷/۱۳
خدای ایشان را بی‌شك داند
که می فا بستند الله داند
ار ناقص بود ، ار بود کامل ،
ار واحد بود اگر عدد ، داند.
هر آنچه که نام‌شیء بروافتد،
ز کمیت آن خدای خبر دارد.
ازهرچه بدست‌وزهرچه باشد،
ظاهر وباطن یکسر خبردارد. رعد ۸/۱۳
شاهد وغایب‌نه چون شماداند
در دانایی بکس نماند . رعد ۹/۱۳

---

۱ ــ اصل : « از » و خطاست .

پنهان‌گویند یا بانگ[1] بردارید،
در صحرا بود یا[2] کنج خانه،
الله در ازل جملـه دانست.
او نیست و هست هردو داند. رعد ۱۰/۱۳
از مـا او را نـوبتیانند،
کز پیش وزپس نگاه می‌دارند
تا حـرکاتش همی نبیسند[3].
آن روز بشند، آن شب در آیند.
مـا نعمت را زوال نـکنیم،
تا آن وقتی که شکر نکنند.
ار شکر کنند سودها یاوند،
کفران آرند هم سوء بینند.
چو ما خواهیم عذاب آن قوم،
هیچ کس زیشان آن دفع نکنند.
بدون خدای یـار نباشد.
مـا این نکنیم تا آن نکنند. رعد ۱۱/۱۳

* * *

---

۱ ـ اصل: «بابك» و بی‌گمان خطاست.

۲ ـ اصل: «با».

۳ ـ در اصل درست خوانده نمی‌شود و بدین صورتست: «نبسنند».

او برق اندر هوا پدید[1] آرد،

زان بیم و امید وا بدید[1] آرد.

گروهی گویند: کنون ببارد،

گروهی گویند: حریق آرد

آن میغ گران باب باران

آن رعد بحمد و تسبیح آرد.

رعد ۱۲/۱۳

فریشتگان از هیبت آن هریك

ما را زیبا تسبیح آرند.

صواعق را از جایش بفرستد،

تا بارادت حق حریق آرد.

باز آن که چنین هریك او را

در ذات الله تشبیه آرد.

این صواعق را نشانکی دان

تا عذابی سخت را پدیدآرد.

رعد ۱۳/۱۳

دعا بحق بگو، حق بشنود،

---

۱ - چون برابر رسم‌الخط کهن که درین کتاب نیز متبع است «ب و پ» با یك نقطه نوشته می‌شود، این کلمه را نیز می‌توان «پدید» خواند یا «بدید» ولی چون نوعی سجع در هردو پارهٔ عبارت رعایت شده و تکرار مطلوب نیست می‌توان تصور کرد که یکی از دو کلمه «پدید» و دیگری «بدید» است. این حدس را فتحه‌ای ـ که کاتب روی کلمهٔ اول «بَدید» گذارده و کلمهٔ مشابه دوم یعنی «بدید» فاقد آنست ـ تأیید می کند.

خواهش فاجزا واصل ندارد.
نـه بت دانـد نه نیز شنود
بت‌حاجت را روا[1] نگردا َند .
بت خواندن راست‌چنان بود،
که تشنه آب‌را بدست خوا َند.
هرچند خوا َندیادست‌جنبا َند،
آخـر بی‌شك تشنه بمانـد .
خـواهش کافران فا ما هرگز
هـرچند کنند، سود ندارد . رعد ۱۴/۱۳

***

هرکه درآسمان‌بطوع‌ورغبت
باهرکه‌درزمین‌گرچه‌دوقسمند:
قسمی‌رغبت،[2]قسمی رهبت‌را،
آخر ما را می سجده آرند .
سایه هاشان از صبح تـا شب
سرتا پاشان در خاك می‌غلتند. رعد ۱۵/۱۳
بگو:ما ِلك‌عا َلم‌شما کرا گویید؟
آنگه تو بگو : ولی نعمت .
بگو: شمایید که می بخواهید

---

۱ ـ اصل : « زوا » ۲ ـ متن اصلی : «رعبت »

بدونِ خدای از بت نصرت .

ایشان خـود را می نتوانند ،

سی‌چه بیوسید زیشان شفاعت؟

ز کور تا بینا بسی در گردد ،

یکسان نبود نور بـا ظلمت .

یا می مـا را َهنباز گـویند ،

افعالِ خدای نبود بشرکت .

کدام زمین بگو بتان کردند؟

یا کدام آسمان ؟ نماند ریبت

بگو :من عا َلم‌راباهر که‌درعا َلم

مفعول گـویم ، نشان قدرت

خدایِ واحد ، دیگر مقهور ،

ار یاد گیری ، نما َند شبهت.

بگو: بارخدای ما حکیمست.

از سوی سما آبی پدید آرد ،

زان آب بسیار سیلها خیزد .

باندازه که وا آب پدید آید،

بازو کف‌بودو ُقبله[1] بودبسیار.

هردوبشوند، صافی پدیدآید.

رعد ۱۶/۱۳

---

۱ ــ اصل : « قیله » .

زان زر که درگاه دارد صایغ،
یا دیگرهمی جوش پدید آرد.
آن کف وان قبله وان سورت وان جوش
بهوا درشود ، باقی مکین گردد .
آن زر خلاص وان دیگر آسوده
وان آب زلال نفع پدید آرد.
این هرچه بماَند مانند حق دان.
زان چهار که بشود، هوا پدید آید. رعد ۱۷/۱۳
چون حق برزد ، بهشت یاود
مانند سراب مبطل چنین بیند.
هرچند گوید مبطل: چه حیلت
چه چاره کنم تاسود پدید آید؟
از سود، مبطل جز سوء[1] نبیند.
سودها[ی] َسره زان سوی پدید آید. رعد ۱۸/۱۳

***

فرّخ آن کس که حق بداند
کور آنرا خوان که فاحق نبیند
خو[2] درنگرد بچشم عبرت

---

۱ ــ چنین است در متن اصلی و خالی از معنی هم نیست اما « سوء » مناسب تر می نماید.

۲ ــ ممکن است برسم معهود دراین کتاب دال کلمهٔ « خود » حذف ودر کلمهٔ بعدی: «در» ادغام شده باشد. یا کلمه دراصل: «چو» باشد که بعید به نظر می رسد.

خیرات بسی درو پدید آید .
رعد ۱۹/۱۳

ز وفا داری بعهد الله ،
خویشتن‌داری و صلت پدید آید .
رعد ۲۰/۱۳

تشویر ز گناه و بیم فردا
که‌شماری سخت‌بود که‌پدید آید .
رعد ۲۱/۱۳

بر طاعت صبر ، و ز معصیت صبر ،
امیدُ رضا هردو پدید آید .
نماز نیکو و صدقه پیوست
خویشتن‌داری و ادین پدید آید .
رعد ۲۲/۱۳

فردا در بهشت مهمانی دارند ،
مهمان داری آنجا پدید آید .
بسامان[1] حاضر باشند ،
اسباب و نسب وا دید آید .
ز فریشتگان از هر دریچه
سلامی زیبا فا دید آید .
رعد ۲۳/۱۳

سلام کنند ، سبب بگویند ،
سرنجام نیک او را پدید آید .
رعد ۲۴/۱۳

＊＊＊

امّا آنان که عهد شکنند ،
فرمان نبرند ، رَحِم ببُرند ،

---

۱ ــ ظاهراً « بسامانان » باید باشد بمعنی « صالحان » و « پارسایان » .

فساد کنند ، مطرود گردند ،

در بد جای ضایع مانند رعد ۲۵/۱۳

تفاوت در عطانشان حکمت بود.

هر کس کاو رادنیا زیادت بود،

او شاد تر بود زنجا که عادت بود .

واجب آن بود که شادی بطاعت بود.

چه در آخرتش بسی مثوبت بود .

آنجا که بهشت ، دنیا چه ارزد،

مهتر آن بود که فردا َدرحمت بود. رعد ۲۶/۱۳

کافران پس ازین بشنو که چه گویند:

باری کم از آن کزانچه درخواستیم،

بارادهٔ ما یکی بیارند ،

زیرا گویند عناد شومست .

ار باز آیند ، فایده[1] یاوند . رعد ۲۷/۱۳

قومی کایشان بما بگروند ،

قرآن شنوند، دلرا دروبندند،

واجب آنست بر همه عالم

که وا احکامم آرام یاوند . رعد ۲۸/۱۳

---

۱ ــ در اصل فاقد نقطه است ، بعلاوه دال « فایده » را « را » نیز می‌توان خواند : « فابره » .

چـو با ایمان طاعت دارند ،
طوبی ، ایشان ثواب یاوند .
زیبای جـایی[1] روز قیامت
ایشان را بی شك بسازنـد
رعد ۲۹/۱۳

***

بفرستادیم ترا بـدین اُمت
پیش‌ازینان نیز اُمتان بودند ،
تا بر خوانی وحی بریشان ،
گفتی گفتیم تا کافـران باشند
گفتند: رحمان را همی‌ندانیم.
بگو : الله منست مگربگروند.
توکّل کـن ، نگر نترسی .
چو وا ماگردی از تو بَبرّند.
رعد ۳۰/۱۳

ار قرآن را چنان بسازیـم ،
که تا کوهها را بدان برانند ،
بحرمـت او زمیـن ببرنـد ؛
آنـرا[2] کـز سالها بمردنـد

---

۱ ـ رسم‌الخط اصل : « جای » .
۲ ـ « آنرا » درین مورد اگرخطا نباشد نشانهٔ استعمال خاصی است که باید با مسامحاتی «را»ی آنرا از مقولهٔ «را»ی فاعلی دانست که مجموعاً بجای « آنان » بکاررفته است .

بحرمت او فا سخن آیند،
گوییم: قولوا....، آخر نگویند،
ارچه سرهاشان را ببرند
ما این هرسه بی‌شك توانیم
مؤمنان دانند، کافران ندانند.
مؤمنان را بگو: یقین بدانید
که کافران ما را عاجز نگردانند.
این ناپاکان تا زنده باشند،
خود، روزبروز رنجها یاوند.
شومیِ درسد در خان و مان‌شان،
تا آن وقتی که همه بمیرند
پس زانکه بمیرند، زنده‌شان بکنند.
در وعدهٔ ما خُلف نیاوند

رعد ۳۱/۱۳

***

عجب بمه‌مان اربرتو خندند،
زیرا که آنان کز پیش بودند
بارسولانم همی[۱] عمل کردند.
گفتم: بگیاری تا بخندند،

---

۱ ـ بجای: «همین» ونمونهٔ دیگری است ازحذف «نون» ازآخر کلمه

بسر بگیرم شان وا نخندند[1].
معلوم بکن تا حالشان چو شد
چو عقاب الیم ما بدیدند.

رعد ۳۲/۱۳

چه پندارند کـه فاز[2] هر کس
بدانچه کـردست خبر ندارد
قـومی او را همباز گفتند.
بگو : او خـود را مثل نداند
نامشان ببرید تا خود چه کردند.
گفتار شما اصلی نـدارند ؛
ار پنهان بـود ، الله دانـد ،
در آشکارا شك بنه مانـد.

۱ــ اصل همین‌گونه بوده است ولی بدون‌هیچگونه نقطه‌ای: «وانحدىد» و کسی با قلمی دیگـر این کلمه را خط زده و بـالای سطر نوشته است : « وابگریند » که با رعایت قرینه سازی و توجه مترجم به مسجع بودن پایان جملات برابر « تا بخندند » ، عبارت : « وانخندند » مناسبتر است خاصه که در اصل آیه فقط کلمهٔ « استهزاء » را داریم کـه مفهوماً با خندیدن بر کسی سازوارتر است و پس از آن سخن گرفتن استهزاء کنندگانست و کیفر دادن و از گریه نامی در میان نیست.

۲ ــ می‌توان «کاو از هر کس» نیز با اندك مسامحتی خواند.

اینان که شما همی درآیند[1]،
درآشکارونهان هیجای[2]نیاید[3].
خودبرساختند،خودشان‌نکو آمد،
تا خلقان را ز ره ببردند.
ما ایشان راگم راه خواندیم.
ایشان خود را براه خواندند. رعد ۳۳/۱۳
ایشان را عذاب دو جهانی،
درعذاب ابد صعب‌درماندند.
هرگز خود را یار نیاوند. رعد ۳۴/۱۳
بشنو تو نشان باغ آنان
ـ کایشان مطلق پرخیز کارند:
میوه دادیمُ راحت پیوسته
هردو جاوید از ما بیاوند.

---

۱ ـ عبارت: «اینان که شما همی درآیند» قابل توجه وتوضیح است. «اینان» در اینجا اشاره است به سخنان کفار و «درآیند» از مصدر: «درآیدن» است بمعنی «سخنان بی‌اساس و زشت گفتن» چنانکه جزء دوم «هرزه درایی» از آن ساخته شده است. برای توضیح بیشتر رجوع شود به مقدمه.

۲ ـ مخفف: «هیچ‌جای»

۳ـ «نیابد» هم می‌توان خواند ولی‌وضع کلمه با «نیاید» سازگارتر است.

آنان که بما ایمان ندارند ،

جاوید در نار ما بمانند . رعد ۳۵/۱۳

***

آن اهل کتاب کایمان دارند،
قرآن شنوند ، شادان گردند.
لکن بعضی ازین گروهان ،
باور نکنند که رحمن[۱] شنوند.
بگوا که : مرا او دیگران را
فرمان دادند تا جان دارند
تشبیه نکنند ، او را پرستند ،
بروز پسین ایمان دارند .
بازو خوانم تا زنده باشم
اقرار که مرا باز آن جهان آرند . رعد ۳۶/۱۳
بدین زیبایی حکم بتازی ،
بتو فرستادیم تا ببرزی .
ازپس امروز هوای هیچ کس
بجز قرآن حکمی بکنید ،
بی شك با ما سخت درمانید.

---

۱ – مراد از : « رحمن » ظاهراً « سخن رحمن » است .

دانی که با ما یاری نیاوید	رعد ۳۷/۱۳
چنانکه ترا ، ما هر رسولی را
از پیش تو ما پیغام دادیم .
زنان حلال وا اهل بیتان ،
سازی و باری تمام دادیم .
بی دستوری مُژَ[1] بندادند ،
مگر آنچه ما پیغام دادیم .
اجل‌شان‌برسید، جمله‌بِمُردند،
ملك‌الموت را الهام دادیم .	رعد ۳۸/۱۳
املا کردی ، اثبات کردند .
آنچه ما خواهیم وا بمحاییم
پیغام‌بدادی، ساکن‌همی‌باش ؛
چو توبه کنند ، بمحاییم
بسبب توبه طاعت بنبیسیم .
اصول کتب بکس ندادیم ،
از نسخت اصل وا بمحاییم .	رعد ۳۹/۱۳
تو پیغام بده ، ساکن می‌باش ،

---

۱ ــ با حذف دال «مژده» ، حرکت آن به حرف ماقبل که «ژ» می‌باشد نقل شده است وهاء آخر کلمه نیز که فقط نقش نمودن حرکت حرف ماقبل را داشته ، حذف گردیده است .

ارشان بگیرم ، آمن می‌باش.
ار تـو بروی پیش ازیشان
مر ایشان را حساب وا ماست
واجب آن‌بود که‌شمار بر گیرند، — رعد ۴۰/۱۳
هروز قومی وفات می‌یاوند .
زود بود نه دیر که‌یکی نمانند
پس زان همه فا شمار گیرنـد
عجب بمه مان از مکر اینان — رعد ۴۱/۱۳
کان پیشینیان هم مکر کردند .
جـزای همه ساخته داریـم
ار نیك کردند، ار بد کردند.
کافر گوید آخر مرا بهتر ،
وایادشان دهندهر آنچه‌گفتند. — رعد ۴۲/۱۳
کافران گویند : نه ای پیامبر .
بگو : بسنده بود الله داور[1]
امامان در کتب‌ازین‌خبر دارند.
شما می نکنید هیچ بـاور . — رعد ۴۳/۱۳

---

۱ ـ کلمه در متن اصلی بدرستی خوانده نمی‌شود :«داتر» و«ذاتر» هم می‌توان خواند ولی چون درترجمهٔ : «قل کفی بالله شهیدا» آمده است «داور» ترجیح داده شد .

سورة ابراهيم

بسم الله الرّحمن الرّحيم

جدا واکن میان سورت ،
بنام خدای منعم نعمت .
الر ، رحمن مایيم ،
زانست که بتو قرآن فرستادیم
تا فا داری چراغ فا روی
بیرون آری از هرچه نا روی
باذن الله خالق عالم
بازان راهی که خدای بستود .
هرچه‌درعالَم،جمله‌مراوراست،

سورهٔ ابراهیم ۱/۱۴

عذاب شدید جاحد اوراست. ابراهیم ۲/۱۴
دنیا بر دین برگزینند
تا عامی را ز راه ببرند.
ضلال بعید بدان که آن بود
کز راه بشند وز راه ببرند ابراهیم ۳/۱۴

***

نفرستادیم ما رسولان
الاّ در لغت مانند امّت
تا می‌داند آنچه می‌شنود،
زوتر برگردد از ضلالت.
ای بستیهید[1] خود در ضلالت
قبول نکند ازو هدایت
او را بادا هرچش مشیت.
عزیز حکیم فردا بی‌شك
حُکمش بکند بروفق حکمت. ابراهیم ۴/۱۴
موسی از پیش هم بدین آمد
تا از تاریکی بَنور آرد
وا یاد می دادشان قیامت

---

۱ – کلمه ناخواناست. حرف اول و چهارم نقطه ندارد و حرف ماقبل آخر هم یك نقطه دارد. وبهرحال «اربستیهد» مناسب‌تراست.

پیشا[1] کـه هریك بنور آرد
درو آیاتست مر صابران را
بخاصه آنرا که شکور یاود. ابراهیم ۵/۱۴
موسی تو گفت مرقوم خودرا
کـه وا یاد اری نعمت ویرا
برهانی[2] تان از آل فرعون ،
طاقت آن[3] نبُد عذاب ویرا .
پسران تان را همی بکشتند ،
زنینکان را به فساد خود را .
بـلای اول مـعنیش شدت
بلای دوم پارسیش راحت . ابراهیم ۶/۱۴

***

الله مـرا پیغام دادست ،
پیغام خدای از من بشنوید :
ار شکر کنیم گفتست: بفزایم،

---

۱ ـ کلمه درمتن اصلی بدرستی خوانده نمی‌شود. ممکنست جز «پیشا» کلمهٔ دیگری باشد .

۲ ـ بر سیاق عبارت و رعایت معنی باید « برهانیدتان از آل فرعون » باشد مطابق : « اذ انجاکم مِن آل فرعون » .

۳ـ چنین است درمتن اصلی یعنی «آن» با علامت مد بر روی‌حرف اول. اما با توجه به‌معنی :«طاقت تان» مناسب‌تر است خاصه که ادغام حروف در این متن معهود است .

ار کفر آرند، عذاب بچشند.
ایمان آرید ، کفر بگیارید ،
که‌عذابی‌سخت‌راطاقت‌ندارید.

ابراهیم ۷/۱۴

از هرکه در عاَلم کفر آرد ،
خدا را بی‌شك زیان ندارد .
ار ایمان‌آرد ، بر آنش بستاید

ابراهیم ۸/۱۴

از نوح درگیر تا روزگار تو؛
ار عاد و ثمود و هرکه بودند
دانند کایشان بسیار بودند .
الله داند که چند بودند .
رسولان شان پیغام دادند
[نه] پذیرفتند و نه فا شنیدند
گفتند بجمله کفر آوردیم .
مر خویشتن را حیران نمودند

ابراهیم ۹/۱۴

رسولان گفتند که : شك در الله
روا نبود درگاه و بیگاه .
مر عالم را مفعول او دانید
زمان و مکان وا گاهُ بیگـاه
می تا[1] خـواند تا بیامرزد

---

۱ ــ ظاهراً بنا برروش معهود در قسمت فارسی کتاب ، « ن » از آخر کلمه افتاده است واصل : « می‌تان » بوده است .

چـرا داری گناه بی پناه[1]
ایمان آرید در عمر بفزاید
اینك کردم شما را آگاه .
گفتند : شما مانند مـایید ،
شما می ما را از راه ببرید
پدران ما بتان پرستیدند ،
شما می گویی بت مپرستید
باور نکنیم ما خود ، بیارید
ظاهرترازین حجت بگیارید.
در بشریت گفتند یکی‌ایم ،
لکن در دین ما فضل داریم ،
منان ماراتخصیص کردست.
ازو ما بشما پیغام دادیم .

ابراهیم ۱۰/۱۴

---

۱ ــ آنچه در متن قید شده یعنی کلمهٔ « بی‌پناه » حدسی است . اصل، کلمه‌ایست بدین‌صورت: «بپسـناه» . چون در رسم‌الخط این متن هرگز «پ» با سه نقطه دیده نشده است و از طرفی زیر «س» غالباً سه‌نقطه‌گذارده می‌شود، گمان نخستین آنست که حرف قبل از «ن» ، « س » باشد اما اشکالی‌که مانع از تقویت این نظرمی‌باشد اینست‌که در رسم‌الخط کتاب حاضرحرف« س » با دندانه نوشته می‌شود و بسیار به ندرت بصورت کشیده ناچار کلمه بصورت متن‌خوانده‌شد، وممکن‌است صحیح‌نباشد. به«پناه» یا«بی‌پناه» نیز با مسامحاتی می‌توان خواند .

تـا فرمان ندهد ، برهان نیاریم .
حق‌می گوییم‌گوهرچه‌خواهی‌باش
زیرا که بدوا ایمان داریم . ابراهیم ۱۱/۱۴
اندر عالم از کس نترسیم
بازان منت که ما ازو داریم .
بیش‌زان نکنی که ما برنجانید
ما صبر آنگاه پیشه گیریم .
رسولان‌خدای‌ازکس نترسند،
ما نیز ز شما همی نترسیم . ابراهیم ۱۲/۱۴

***

کافران گفتند فا رسولان :
وا ما دو کار یکی بکنید :
کافر گردی چنانکه ماییم ،
یا نیز بخواری پشت بدهید .
ز الله در وقت وحی آمد
که:صبری‌بدهید، شتاب‌مکنید
ما ایشان را هلاك گردانیم ابراهیم ۱۳/۱۴
چنانکه شما در مصر بنشینید
باید کـه شما دو کار بکنید:
طاعت آرید ، گناه نکنید . ابراهیم ۱۴/۱۴

کافران از ما نصرت جستند .
گفتیم که: سزا[ی]خودبیاوید.
مقهورشدند، سرشان ببریدند. ابراهیم ۱۵/۱۴
گفتیم : خود را همی ندانند ،
حدید[1] درین جهان بدیدند ،
صدید در نـار نیز بچشند ابراهیم ۱۶/۱۴
در گلو گیرد ، فرو نگذرد ،
نه می بزید نه می بمیرند .
عذاب‌غلیظ ورای‌این‌ُجر‌َعت
در دوزخ ما جاوید یاوند . ابراهیم ۱۷/۱۴
کافران خود را بباد بدادند ،
چون‌رضای‌خدای‌زدست‌بدادند.
کردار هاشان َبسان خاکستر
در بادغری بباد بر دادند ،
چنانکه ازآن ذ ّره‌ای نماند .
فردا[ی] خودرا این‌وا نهادند
ضلال بعید مانند این بود ،

---

۱ ــ این کلمه دراصل بدون نقطه است . با توجه به جملهٔ قبل که بریده شدن سرها در آن مذکور بود و توجه به این که « حدید » بمعنی شمشیر نیز هست در متن بدین گونه نوشته شد .

که دوری بشوند، فادیدنیایند. ابراهیم ۱۸/۱۴

***

چه پنداری که الله عالم را ،
نه کاری را بیافریدست؟
ار او خواهد بیافریند
بهتر ز شما کافریدست.
شما را ببَرد ، بیافریند
هزاران چندان کافریدست. ابراهیم ۱۹/۱۴-۲۰
آن‌روز که‌همه‌خلق بیرون آیند،
ضعفا بشنو کان روز چه‌گویند
متبوعان راکه : ما تبع بودیم
شمادرخواهیدتاوابرون آرند.
گویند :گر ما را برون آرند،
مادرخواهیم تاتان برون آرند.
ار صبر کنیم اربانگ برداریم
واجب‌نکند که‌ما[1] برون آرند. ابراهیم ۲۱/۱۴
شیطان گوید بی‌شك فردا ،

---

۱ ــ از اصل برابر رسم‌الخط قسمت فارسی این متن « ن » بعد از « که‌ما » حذف شده است وصورت کامل آن چنین است : « واجب نکند که‌مان برون آرند » .

فا دوزخیان کز من بشنوید :
الله شما را وعدها یاد کرد
وعدش حق بود و آنچت که دانید
کان راست نبود وعدهٔ شیطان
والله دانید بحق بود[1]، که دانید
مرا بر شما نبود دستی
مکنید ، بکنید یا بشنوید
این کردِ شما دویم آن بود
بخود[2] کرد شما مرا مگیرید
تا چند کنی مرا ملامت ؟
مر خویشتن را ملامتی بکنید.

---

۱ ـ در این قسمت بسبب آن که کاتب هنگام نوشتن در آغاز کلماتی را از قلم انداخته و بعد بین سطور ناخوانا و ریزتر نوشته است و بحدس و تقریب خوانده شده ، ممکنست عبارت مشوش شده باشد ولی از اصل ترجمهٔ آیه دور نیست .

۲ ـ کلمهٔ « بخود » جز نقطهٔ «خ» نقطهٔ دیگری ندارد بنا براین دانسته نیست که « بخود » است یا « نخود » . اگر کلمه شکل منفی داشته باشد باید آنرا استفهامی خواند یعنی « نخود کرد شما ؟ مرا مگیرید » ولی درین جا چنان پنداشته شده است که عبارت « بخود کرد شما » بوده باشد یعنی: بسبب خود کردهٔ شما مرا مگیرید .

امروز شما را فریاد نرسم
شما نیز مرا فراياد[1] نرسيد
منکر گشتم فریاد می‌خوانم
تا گفتِ مرا کار چرا بستید
پس وحی آید که : ظالمان را
عذابی سخت باید که بکنید
ابراهیم ۲۲/۱۴
همان‌روز آن‌را که‌متقیان‌باشند،
باذن الله در جنان آرنـد
در آب روان ، سایهٔ درختان
پرخیزکاران‌تان جاودان باشند
تحیت آرند فریشتگان شان
با یك دیگر دوستان بـاشند.
ابراهیم ۲۳/۱۴
زیبا تـر ازیـن مثل نباشد
که بار خدایت یاد کردست ،
این کلمت را که پاکا خدایا

---

۱ ـ علی‌القاعده و بـا توجه به اصل آیه ، « ماانا بمصرخکم و ماانتم بمصرخی ، آیهٔ ۲۲ سورهٔ ابراهیم » هردو کلمه باید « فریاد » باشد اما چون متن فارسی بسیار کهنه است و این‌گونه کلمات در زبان پهلوی « Fra » بوده است وماآنرا امروزبصورت « Far » درآورده‌ایم‌ممکنست « فِریَاد » تحریر بی‌اختیاری از تلفظ کهن پهلوی این کلمه باشد بهمان معنی ومنظور «فریاد» .

بشجرهٔ خرما مانند کردست
اصلش تصدیق، شاخش اقرار کرد
شما در خرما راغب باشید ،
ار بنهاد[1] مـانند کردست ،
در توحیدتان رغبت کردست
تا یاد گیری َبدو َبگروید .
نیکا مثلا که یاد کردست .　　　ابراهیم ۱۴/۲۵–۲۴

***
**
*

1 ـ کلمه ناخواناست و بدون نقطه « بشمار » نیز می‌توان حدس زد .

فهرست

لغاتی که در ترجمهٔ این دوجزو بکار رفته است

اقبال‌کردن: ص ۱۳ س ۱۹

اقرار دادن: ص ۸۸ س ۲۰

اکراه‌کردن:

توانا ییم که درکم ز یك ساعت اکراه‌کنیم یکسر بگروند. ص۱۲ س۴ـ۵

انبارین:

(=این‌بارین)، انبارین نیز همچنانست. ص ۸۶ س۹

اند: ص ۱۰ س ۹ـ ص ۷۳ س ۱۵

اندوهگن: ص ۴۰ س۱۲ـ ص۴ س ۵

اوکندن: ص ۶۷ س ۱۳

باآفرین:

بنفرین بودندباآفرین‌گشتند. ص ۱۱ س ۱۸

باختن:

هر کس که ببرزد بحق‌نبازد. ص ۱۴ س ۱۵

بادغر: ص ۱۲۱ س ۱۴

بار:

سازی و باری تمام‌دادیم. ص۱۱۳ س ۵

بافتن: ص ۲۰ س ۱۹ و

قرآن‌گویند تو بافتستی بگو تا عشری ایشان دربافند. ص ۲۱ س۱

بام:

دربام و دشام نماز و اجای‌آر. ص ۵۳ س۱

باور داشتن: ص ۱۲ س ۱۴

باور داشتن کسی را:

گفتند بابا ما را نگویی چرا ما را باور نداری. ص۶۰ س ۷ـ۸

باوریدن:

ارچه ما این راست می‌گوییم ترا بی‌شك این نباورد ص ۶۲ س ۱۰ـ۱۱

بایستن:

ص ۲۳ س ۱۱

این نفس را ویرا بایست ص ۷۶ س ۱۱

بتك دویدن:

بشتاب بتك‌همی دویدند. ص ۸۲ س۱۲

بتك خاستن:

یوسف بگریخت‌آن زن بتك خاست ص ۶۵ س ۲۰

بجای‌آوردن: درین هردو بسی نشانست ارفاشنوید معنی ص۴ س ۱۶ـ۱۷

بجای‌آرید گفتا بنما مرا توپیراهن تابجای‌آرم‌که ص۶۶س۱۰ـ۱۱

جرم‌او بود.

بجا داشتن: ص ۴۴ س ۷

بخته:

روزگار نشدکه‌بختهٔ بریانی فاپیش‌آورد. ص ۳۹ س۱ـ۲

بدون: به‌غیراز ـ بجز

هرکس‌که بدون ما بگرود ار مرسل بود ظالم‌گردد ص ۱۴ س ۶ـ۷

بگو تا عشری ایشان دربافند بدون خدای از...

یاری درخواهند ص۲۱ س۱ـ۳

بدون خدای یار نباشد ص ۱۰۱ س ۱۵

برآراستن: ص ۶۵ س۷

براه (عکس «گمراه»): ص ۱۱۱ س ۶

برجا بودن: بوی می‌برم از یوسفی یوسف برجاست ص ۸۹ س ۱۵

برخوردن: ص ۵۸ س ۱۹

برداشتن:

آسمانها را بی‌ستون برداشت ص ۹۷ س ۸

بردن: ص ۵۹ س ۱۱

بررسیدن:

شما بر نرسی من جبر نکنم ص ۲۵ س ۱۳

برزیدن: ص ۸ س ۱۰ـ۱۱ ص ۱۴ س ۱۵ ص ۲۱ س ۱۱ـ۱۲ ص ۵۶ س۲

ص ۱۱۲ س ۱۴

برساختن: ص ۱۱۱ س ۳

برگزیدن: ص ۵۴ س ۸

برگشتن: ص ۱۷ س۱۳

برگفتن: ص ۱۹ س۳

بروش:

بکرویدی پیش ازبأس تا بروش ویرا سودکردی ص۱۱ س۱۳-۱۴

برویدگان:

از برویدگان یکی نگیرند ص ۱۳ س ۸

برویده:

این قصها هشیار عاقل راکه برویده بود پیرگرداند ص ۴۹ س۳-۴

بریدن: ص ۵۱ س۲ و ص ۱۸ س ۱۲

بسامان: ص ۷۶ س ۲

بسربازگشتن:

رحمت خواهی بسر بازگردی تا هرچه خواهی ازو بیابید. ص ۳۶ س ۱۴-۱۵

بسرواگشتن:

رحمت خواهی بسر واگردی، زیادت‌قوت ازوبیابی ص۳۳ س۱۴-۱۳

بسزا:

ایشان ما را بسزا ندانند. ص ۲۱ س ۹

بسنده:

نگهدار خدای بسنده باشد. ص ۷۹ س ۱۶
ص۱۱۴ س۱۵

بشولیدن:

نهاد خدای بر خلق ببشولند. ص ۱۳ س ۷
ص ۳۴ س ۸

بکار بودن:

زان قوم مباش‌که نه بکارند. ص ۱۱ س ۵

بکس داشتن:

می‌پنداری‌که توکسی ما جمله ترا بکس نداریم. ص ۴۵ س ۱۷-۱۸

وایادمی‌دادشان قیامت پیشاکه هریك بنور ص۱۱۶ س۱۷ص۱۱۷ س۱
آرد.

پیشینیان:

آن پیشینیان هم مکر کردند. ص ۱۱۴ س ۹

پی کردن:

بستیزهٔ او پیش بکردند. ص ۳۷ س ۱۹

پیمان‌پیمان:

ازجانب ام زقوم او بودند پیمان‌پیمان پنهان بکرویدند. ص ۶ س ۱۵–۱۶

پیمودن:

مسنجید کم و کم مپیمایید. ص ۴۳ س ۸

پیوند:

رحمت‌الله‌وا بر کتش‌هردو بروی‌و بر تو و بر نسل‌وپیوند، ص۳۹ س۱۵–۱۶

تخصیص کردن:

من زخدای حجت دارم بر آنکه مرا تخصیص کردست. ص۲۵ س۱۱–۱۲

ص ۱۱۹ س ۱۲

تدبیر کردن:

با یك دگرتدبیر کردند. ص ۶۹ س ۷

تقدیر کردن:

اوراکمترین شش ماه محبوس که تقدیر کردند. ص ۶۹ س ۸–۹

تمام‌کردن

چنانکه ازپیش برعم وجدت تمام بکرد برتوبکنند. ص ۵۹ س۲–۳

تنزیه‌گفتن:

من الله را تنزیه‌گویم. ص ۹۳ س ۱۷

جبر کردن:

ص ۲۵ س ۱۳

جدال گفتن:

گفتند، یا نوح می جدال‌گویی. ص ۲۶ س۱۴

جریده داشتن:

روزی همه را جریده داریم. ص ۱۸ س ۷

جستن: ص ۳۸ س ۳

جنبنده: ص ۱۸ س ۳- ص ۳۵ س۱-۲

چاشتان:

بخواب دیدم که چاشتانی نان برسردارم ص ۷۰ س ۵-۴

چراغ فاداشتن:

بتو فرستادیم قرآن تا فاداری چراغ فاروی. ص ۱۱۵ س۶-۷

چربیدن:

گفتند یوسف وا ابن‌یامین‌برما باما ازما بچربند. ص۵۹ س ۸-۹

حبطه: ص ۶ س ۸-۹

حجت خواندن:

بزفان چوآب حجت می‌خواند. ص ۲۲ س ۳

حجت گیاردن:

باور نکنیم ما خود بیارید ظاهرتر ازین حجت بگیارید. ص ۱۱۹ س ۹-۸

حکیم:

حکیم خبیر نامه ترا دادست. ص ۱۶ س ۱۱

خاکسار: ص۴۲ س۱۲

خرمابن: ص ۹۹ س ۳

خزاییش (=خداییش):

بخزاییش قطعاً بگروید. ص ۹۸ س ۱

خلقان (جمع خلق):

خلقان را زدین ببردید. ص ۲۳ س ۶

خواب گزاردن: ص ۵۸ س ۱۰- ص ۷۳ س ۱۹

خواست:

این خواست مرا حکمت خوانند. ص ۱۴ س ۱۱

خواندن:

ما درتورات پیش ازتو ترا اند جای رسول خواندیم. ص ۱۱ ۸-۹

ازخواندن بت سودت ندارد ص ۱۴ س۴

خوفراکردن:

من صبرجمیل خوفراکردم. ص ۸۶ س ۸

خویشتن‌داری:

از رحمت ما عجب مدارید خویشتن‌داری برکت بارآورد. ص ۷۷ س ۱۳ـ۱۴

داد دادن:

ص ۱۵ س۲

داد ستاندن:

ص ۱۵ س۲

دادن:

هر واحد را ببت بندهد. ص ۷۱ س ۱۹

داشت:

من پشت بداشت وانهادم از ناداشتان بترنیایم. ص ۳۴ س ۱۸ـ۱۹

داشتن:

چوکردآن آب آهنگ فرعون گفتیم بدار تا بکولیم. ص ۹ س ۵ـ۶

ص ۲۹ س ۹ـ۸

داشتن:

در عذاب الیم شان بداریم. ص ۳۲ س ۱۰ـ۱۲

ص۵۰ س۱۳ـ ص ۸۳ س ۷ـ ص۹۲س۱

داشتن:

ارما خواهیم‌که اهل عالم را برآن داریم تا بگروند توانائیم. ص ۱۲ س ۲ـ۴

ص ۴۴ س ۱

دانستن:

تو شیطان را چومن ندانی.

ص ۵۸ س۱۴

ص ۸۲ س۴ـ۳

دبیرستان:

ص ۷۱ س ۱۲

درآمدن:

ص ۸۲ س ۶

درآوردن:

روز را ببرد شب را درآرد.

ص ۱۲ س ۱۶

دراوگندن: ص ۷۵ س ۶

درايیدن:

اینان‌که شما همی دراینند درآشکار ونهان هیجای نیاید. ص۱۱۱س۲ـ۱

دربافتن:

قرآن‌گویند تو بافتستی بگو تا عشری ایشان دربافند. ص ۲۰ س ۱۹

وص ۲۱ س ۱

درچیدن:

گفتند زمین راآب درچین. ص ۳۰ س۱۰

درخواستن: ص۱۲۲ س۱۱ وس۱۳

در رسانیدن:

گویی دی بودکه می بخندیدند وادرسانیم وادریاویم. ص ۱۹ س۱۱ـ۱۲

در رسیدن: ص ۳۴ س ۸

در رفتن:

بدان زیبایی از در درفتند. ص ۴۰ س ۱۱

ص ۸۲ س ۲ـ۱

درساختن:

آن صاع در رحل او بنهاد واجای‌آمد وازو درساخت. س۸۲س۱۰

در سپاردن:

نکر وا ظالمان تان درنسپارید. ص ۵۲ س۱۲

در شدن:

ما دانایيم بدانچه می درشوی. ص۳ س ۵

جمله بهم از درآن شهراینك‌گفتم نکردرنشوید. ص۸۱ س۱ـ۲

درفجیدن:

توکه‌آسمانی دامن درفجین. ص ۳۰ س ۱۱

درگرفتن:

از نوح درگیر تا روزگار تو. ص ۵۳ س ۱۱

ص ۵۴ س ۲۰ وص ۱۱۸ س ۷

درگشتن: ص ۲۴ س ۱۲ـ۱۳ وص ۸۴ س ۱۶ـ۱۷ وص ۱۰۴ س۴

درماندن:

شما می‌گویی که او درماند من می‌گویم ایشان درمانند. ص ۵ـ۶

ص ۲۶ س ۳ـ۲

درنشستن:

ص ۲۹ س ۱۶

درنواختن:

آن زن اورا بسیار بنواخت با خویشتنش بفساد درنواخت. ص ۶۵ س۵

شما یوسف را چو درنواختی چنان‌کش یافتی مرا بگویید.

ص ۷۵ س ۱۸ـ۱۷

دروغزن:

قومی که مراهمنباز گویند دروغزنند و دگمانند ص ۴ س ۱۲ـ۱۳

ص۴۶ س۱۴

در وقت:

ص ۱۲۰ س ۱۴

دریافتن:

ما روز قیامت وا دریابیم.

ص ۱۰ س ۱۳

ص ۱۵ س ۱ـ۲ وص۱۹ س۱۱ وص۲۵ س۱ـ۲وص۲۶ س ۵ـ۴

دستان:

ص ۷۵ س۱۲ و ص ۷۶ س ۹

دست داشتن:

مرا برشما نبود دستی مکنید، بکنید یا بشنوید، ص۱۲۳ س ۶ـ۷

دستوری:

ص ۷ س ۱۵ وص ۲۷ س ۱۸ وص۱۱۳ س۶

دگمان

قومی‌که مرا همنباز گویند دروغزنند و دگمانند. ص۴ س ۱۲ـ۱۳

دنان:

شادان و دنان شتاو می‌کردند.

ص۴۱ س۲

دیدن:

گفتا، یا قوم شما چه بینید ارمن ز خدای حجت دارم. ص۲۵ س۱۱ـ۱۰

راأس‌لمال:

ص ۷۹ س ۵

راست:

بتان خواندن راست چنان بودکه تشنه‌آب را بدست خواند.

ص ۱۰۳ س۴ـ۵

راست بودن:

دعوت می‌کنم راست می‌باشید. ص ۸ س ۹

راست‌کردن وازمین:

ازدهاشان برخی بجای است، برخی وازمین راست بکردیم. ص ۴۸ س۹

رخت:

ما یوسف را در رخت بنهادیم. ص ۶۲ س ۶

ص ۸۳ س ۱۲

رزان:

رزان‌که درآن انگورباشد. ص ۹۹ س۱

رزمیدن:

ظاهراًازکلمه‌عربی رزم‌یعنی‌بانگ اشتر و رعدساخته‌اند «بدبختان‌را اندر آتش‌آرند، برسان خران همی برزمند». ص ۵۰ س ۴ـ۳

رسیدن:

او را ببینید صبرشان برسد. ص ۲۳ س ۱۷

سه روز پس ازآن بیش نرسید. ص ۳۸ س ۱

چو ما برسیم همان او بماند. ص ۵۶ س ۱

رنجه داشتن: ص ۸۲ س ۱۶ـ۱۷

رنجه نمودن: ص ۲۸ س ۱۰

روزپسین: ص ۱۱۲ س ۱۰

روزگار:

روز نشدکه بختهٔ بریانی فاپیش‌آورد. ص ۳۹ س ۱ـ۲

روی دادن:

چو ایشان زان چاه روی را بدادند ازما براو می وحی بردند.

ص۶۱ س ۱۵ـ۱۶

روی‌گردیدن:

که‌خدای‌آن زن در وقت درسید هردو را دید رویش بگردید.

ص ۶۶ س ۲ـ۳

رهیدن:

هرگز ز عذاب او بنرهید.
ص ۵ س ۵

ص ۷ س ۹ـ۸ وص ۲۶ س ۱۵ وص ۲۷ س ۱

زدن:

خدای میهین دیگر کیهین از مس بکنند از زر بزنند. ص۷۱ س۱۶ـ۱۷

زمان دادن:

ص ۵ س ۱۹

زنینکان:

ص ۱۱۷ س ۹

ساختن:

زیبای جایی روز قیامت ایشان را بی‌شك بسازند. ص ۱۰۸ س۳ـ۴

ساختن:

جزای همه ساخته داریم.
ص ۱۱۴ س۱۰

ساز:

سازی وباری تمام دادیم.
ص ۱۱۳ س ۵

ستیهیدن:

بستیهد خود در ضلالت قبول نکند ازو هدایت.

ص۱۱۶ س۱۰ـ۱۱ ص ۱۲ س۱۱ـ۱۰

سختن:

ص ۶۴ س ۴

سخن سختن:

سخن نسخت مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی بینید.

ص ۷۷ س ۲ـ۳

سرخ برآمدن:

آن روز که بشیر پیراهنش را بر رویش نهاد سرخ برآمد. ص۹۰ س۵ـ۷

سردرآوردن:

ایشان ما را بسزا ندانند بگوکه مگر سری درآرند. ص۲۱ س ۹ـ۱۰

سر درجامه‌آوردن:

ص ۱۷ س ۲۰

سقط گفتن:

ص۱۴ س۱۸وص ۲۸ س۸

سنجیدن:

مسنجید کم وکم مپیمایید.

ص ۴۳ س ۸

سنه خواندن: (= نفرین کردن:)

موسی فرعون را سنه خواند بدستوری ما تا یادگیرند. ص۷ س ۱۴-۱۵

شایستن: ص ۵۵ س ۸

شتروار: ص ۸۲ س ۱۷

شدن (=رفتن): ص ۴۲ س ۱

شگفت ماندن:

شگفت بمانی زگفت ایشان. ص ۹۹ س ۹

شگفتن:

ز نادان تشبیه هیچ نشگفت. ص ۵ س ۳

شمار: ص ۵۱ س ۱۰

شمار بر گرفتن: ص ۲۶ س ۴-۵ وص ۱۱۴ س۴

شمردن:

عاصی بودی ازپیش ومفسد دعوی کردی تا برتوشمریم. ص ۹ س۱۱-۱۲

ضایع گیاردن:

روزی همه را جریده داریم موری بمثل صنایع نگیاریم. ص۱۸ س۷-۸

طنز کردن:

پس هر قومی طنز می کردند. ص ۲۸ س۶

عشاه=عشا

پس زان درشب عشاه بگزار ص۵۳ س۲

فابست:(= آبست= آبستن):

خدای ایشان را بی‌شك داندکه می فابستند ص ۱۰۰ س۱۱

فادید آمدن:

دوری بشوند فادید نیایند. ص ۱۲۲ س۱

فاساختن:

چواوبنشست کشتی می‌ساخت قومش گفتندخویشتن فاساخت. ص۲۸ س۴-۵

فا نمودن:

امروز ترا رسوای سرخلق رسوای سرخلق آب فا نماییم. ص۹س۱۶-۱۵

فاوا:

سبحان‌الله فاوا نباشند، آن فوز عظیم بود که بیاوند. ص ۴ س ۴ـ۵

فردا اورا با ما بفرست تا فاوا شو. ص ۶۰ س ۱۱ـ۱۲

اورا پنهان فاوا می‌بردند. ص ۶۳ س ۱۵

فاهم نهادن:

نه حدیثی بود فاهم نهاده. ص ۹۴ س ۱۸

فرادل آوردن:

ص۱۰س۲

فراست:

گفتند فراست مان خطا شد. س ۳۶ س ۱۶

فرا سر آمدن:

ص ۲۸ س۱۲ـ۱۳ وص ۶۸ س ۱۶

فربیان: (=فربهان):

ص۷۳ س۱۴

فروور:

وابارخدای دستان نتوان، فروورهاتان را وادریابید. ص ۷۶ س۹ـ۱۰

قبله[1]:

حباب آب، باندازه که واآب پدیدآید باز وکف ص۱۰۴ س۱۹ـ۱۸ـ۱۷ بود و قبله بود بسیار هردو بشوند صافی پدیدآید

قفیز:

ص ۷۸ س ۱۶

کار رفتن :

در دوستی‌شان از حد برفتست این مسأله ما کاری رفتست.

ص ۵۹ س ۱۲ـ۱۳

کام:

ص ۷ س۸

کاهی کردن:

نکوسارترین اندر قیامت ایشان باشند کاهی نکنند. ص ۲۴ س۱ـ۲

کدخدا:

کدخدای آن زن در وقت درسید. ص ۶۶ س۲

۱ــ ایضا ص۱۰۵س ۳

کرد:

هرکس زشماکه‌کردش نیکو بد او خویشتن را خودآب روی‌آورد.

ص ۱۹ س۱ـ۲

کردن:

خدای میهین دیگر کیهین از مس بکنند. ص ۷۱ س۱۶ـ۱۷

کم (=کمتر)

درکم ز یك ساعت اکراه‌کنیم یکسربگروند. ص۱۲ س۴ـ۵

کم ازآن: ص ۵۳ س ۷ و ص ۱۰۷ س ۱۱ـ۱۲

کوژ:

تأویل‌کتاب‌کوژ گویند. ص ۲۳ س ۸

کولیدن: ص ۹ س ۶

کویز: ص ۸۸ س ۳

کیش: ص ۸۴ س ۱

گاه (=بوتهٔ زرگری):

زان زرکه درگاه دارد صایغ... ص۱۰۵ س۱

گذشتن:

خوردش مکنی درخوشه بگیارید الا اندك‌کزان‌نگذرد. ص۷۴س۱۸ـ۱۹

گردن (=گردنکش)

فرعون درمصر گردنی بود. ص ۶ س۱۷ ص ۳۵ س ۱۹ و ص۳۶ س۱

گرفتن (=مؤاخذه‌کردن):

بدانچه‌گفتم مرا نگیری. ص۳۲ س ۳

ص۱۳ س۷ـ۸ وص ۴۹ س۱ وص ۱۱۰ س۱ و ص۱۱۴ س۱ و ص۱۲۳ س ۹.

گرویدن:

پیمان پیمان پنهان بگرویدند. ص ۶ س ۱۶

ص ۱۰ س ۱۰ وص ۲۵ س ۷ـ۶

گزاردن:

هر وحی که ازما برتو آرند بجد بگزار

ص ۱۴ س ۱۷_۱۸

ص ۲۴ س ۱۶_۱۷

گشتن:

هر کس که بگردد واتو گردد فرمانش کن گو راست می‌باش.

ص ۵۲ س ۸_۹

گماریدن:

عیالش بشنید برپای بگمارید.

ص ۳۹ س ۷

گیاردن:

بگیاریدش رنجش مدارید. ص ۳۷ س ۱۵ ص ۲۰ س ۱۳_۱۴

گیاره:

بدان دریاشان گیاره کردیم.

ص ۹ س ۲

ماندن: (=شبیه بودن)

در دانایی بکس نماند. ص ۱۰۰ س ۱۹ ص ۷۱ س ۱۹_۱۸

محال:

ص ۴۹ س ۱۲

مهترشی:

از مهترش دستوری خواهیم.

ص ۷۹ س ۳

میان:

ص ۸۴ س ۱۱

میهین:

ص ۸۵ س ۸

ناباك:

ص ۷ س ۱

نابیناسان:

جایش نابیناسان اورا برگیرند جایی ببرند.

ص ۶۰ س ۴_۶

ناداشت:

من پشت بداشت وانهادم از ناداشتان بترنیایم. ص ۳۴ س ۱۸_۱۹

نزار:

ص ۸۷ س ۳

نشاندن (=توقیف‌کردن ـ نزد خود نگاهداشتن):

ابن‌یامین را یوسف بنشاند.

ص ۸۴ س ۱۸

نشستن (=در توقیف ماندن):

بجای او یکی زما بنشیند. ص ۸۵ س ۱

نفورکردن:

آنان‌که شماشان خوار می‌داری من ایشان را نفور نکنم.

ص ۲۶ س ۱۰ـ۱۱

نکوهیدن:

برخی زبتان ازتو بیازردند زیراکه تو می بتان نکوهی. ص۳۴ س۶ـ۷

نگه داشتن:

ارفرمانم نگه ندارید شومی درسد. ص ۸۱ س ۷ـ۸

نگوسار: ص ۲۴ س ۱ وص ۴۲ س ۱۲ـ۱۳

نگون: ص ۴۵ س ۸

نمودن: ص ۵۹ س ۶

نوبتی: ص ۱۰۱ س ۵

نهـــاد:

نهاد خدای کژی ندارند. ص ۳۵ س ۵

ص ۲۳ س ۶ـ۷

نهادن:

حبس ما درمصر بنهاد. ص۸۴ س۳ـ۵

نهاها:

این بی‌دینان جهال باشند نهاهاشان نیك نبرزید. ص۸ س۱۰ـ۱۱

نهمار: ص ۵۷ س ۱۵

نیازیدن:

از نعمت او برخوردن بینی آل یعقوب بتو نیازند.

ص ۵۸ س۱۹ ص۵۹ س۱

نیژ:

زود توبه‌کن ازنیژ درمانی. ص ۶۷ س ۱

وابیستادن (=ایستادن):

چو می‌خواهی‌که وا بیستید بنام خدای‌آن را بدارید. ص ۲۹ س ۸ـ۹

واپس‌گشتن:
ص ۴۲ س ۲
واپس نهادن
ص ۴۶ س ۶
واتر:

گرگ اورا بخورد پس واتر آمد.
ص ۶۲ س ۹
واجای‌آمدن:
ص ۳۹ س ۱۹
واجای‌آوردن:

نصیحت من اگرچه خواهم واجای‌آرم اثر نیاورد.
ص ۲۷ س ۶_۷
واداشتن:

امیدوار بدی تا این بگفتی همی واداری از بت پرستیدن.

ص۳۶ س ۱۷ ص ۳۷س۱
وادر داشتن:

چو فردا بودکه وادر دارند برویهاشان تو وادرگویی ص۶۱ س۱۸_۱۹
وادیدآمدن:
ص ۳۰ س ۱۲
وازداشت خواستن:

گفت بار خدای وازداشت خواهم ز مانندآنکه از پیش گفتم.

ص ۳۲ س ۱_۲
واگرفتن:
ص ۳۷ س ۱۲
واگشتن:
ص ۸۵ س۱۶
واماندن:

هرچیز کزو بمرد وامانـد بنی‌اسرایل را بدادیم.
ص ۱۰ س ۵-۶
وامحاییدن:

املاکردی اثبات‌کردندآنچه ما خواهیم وا بمحاییم.

ص۱۱۳ س ۱۰-۱۱ و۱۴
وانهادن:

فردا [ی] خود را این وانهادند.
ص۱۲۱ س۱۶
هاگرفتن:

گفتیم درشهر مسجد هاگیری.
ص ۱۷ س ۱

هلاك برآمدن: ص ۱۱ س ۶

هلاکت برآمدن: ص ۳۰ س۹

همنباز:

قومی که مرا همنباز گویند دروغزنند و دگمانند. ص۴ س ۱۲-۱۳

هنباز: ص ۱۰۴ س ۶

یـــاد:

تعبیر رؤیا هرکس داند تعبیر در یاد رسول داند، ص ۷۰ س ۱۲-۱۳

یك لخت:

هرکه او در دین یك لخت باشد... ص ۴۹ س ۱۳

فهرست

۴۶۸ عبارت

از ترجمهٔ آیات قرآنی که در این کتاب وزن عروضی مطبوع دارد

ص	۳	سطر	۸
ص	۵	سطر	۲-۴-۵-۶-۱۰-۱۸
ص	۶	سطر	۲-۱۱-۱۵
ص	۷	سطر	۱-۷-۸
ص	۹	سطر	۳-۶-۱۱
ص	۱۰	سطر	۵-۱۵-۱۸
ص	۱۱	سطر	۲-۶-۸-۱۱-۱۵-۱۶
ص	۱۲	سطر	۶-۱۵
ص	۱۳	سطر	۵-۶-۱۹
ص	۱۴	سطر	۱-۳-۴-۱۲-۱۳-۱۴-۱۷
ص	۱۶	سطر	۱۰
ص	۱۷	سطر	۲-۴-۸-۱۰-۱۲-۱۳-۱۸-۱۸-۲۰
ص	۱۸	سطر	۱-۳-۷-۹
ص	۱۹	سطر	۱۲

ص ۲۰ سطر ۸-۱۲-۱۳-۱۹
ص ۲۱ سطر ۱۱-۱۴-۱۶-۱۸
ص ۲۲ سطر ۱-۵-۹-۱۴-۱۶
ص ۲۳ سطر ۳-۶-۸-۱۵
ص ۲۴ سطر ۵-۷-۱۵-۱۷
ص ۲۵ سطر ۳-۹-۱۰
ص ۲۶ سطر ۴-۵-۱۲
ص ۲۷ سطر ۶-۷-۱۲
ص ۲۸ سطر ۲-۹-۱۰-۱۲-۱۴-۱۷
ص ۲۹ سطر ۱۰-۱۴
ص ۳۰ سطر ۱-۲-۳-۶-۸-۱۵
ص ۳۲ سطر ۳
ص ۳۳ سطر ۱-۲-۷
ص ۳۴ سطر ۶-۷-۹-۱۳-۱۸-۱۹
ص ۳۵ سطر ۳-۷-۱۱-۱۳
ص ۳۶ سطر ۱-۴-۱۵
ص ۳۷ سطر ۲-۴-۹-۱۲-۱۵
ص ۳۸ سطر ۳-۹-۱۳-۱۴
ص ۳۹ سطر ۲-۱۰-۱۵
ص ۴۰ سطر ۴-۶-۸-۱۱-۱۳-۱۴
ص ۴۱ سطر ۲-۱۱-۱۷-۱۸
ص ۴۲ سطر ۱-۴-۱۲-۱۴
ص ۴۳ سطر ۱-۲-۳-۴-۱۰-۱۹
ص ۴۴ سطر ۵-۶-۱۰-۱۲-۱۵
ص ۴۵ سطر ۱-۶-۸-۱۵-۱۸
ص ۴۶ سطر ۵-۹-۱۱
ص ۴۷ سطر ۴-۹-۱۶

ص ۴۸ سطر ۱–۶–۸–۹–۱۵
ص ۴۹ سطر ۱۱
ص ۵۰ سطر ۱–۳–۵–۱۱–۱۳
ص ۵۱ سطر ۱–۲–۳–۶–۷–۸–۱۱–۱۶
ص ۵۲ سطر ۲–۳–۵–۶–۹
ص ۵۳ سطر ۵–۸–۱۲–۱۴
ص ۵۴ سطر ۲–۳–۵–۸–۱۰–۱۱–۱۹
ص ۵۵ سطر ۲–۸–۱۰–۱۱
ص ۵۶ سطر ۲
ص ۵۸ سطر ۸
ص ۵۹ سطر ۲–۴–۶–۸–۹–۱۰–۱۱
ص ۶۰ سطر ۷–۹
ص ۶۱ سطر ۵–۸–۱۳–۱۷
ص ۶۲ سطر ۳–۴–۷
ص ۶۳ سطر ۳–۷–۸–۱۰–۱۲
ص ۶۴ سطر ۲–۳–۴–۱۱–۱۷
ص ۶۵ سطر ۱–۴–۷–۱۰–۱۱–۱۳–۱۶
ص ۶۶ سطر ۱۰–۲۰
ص ۶۷ سطر ۷–۱۶
ص ۶۸ سطر ۲–۴–۱۶
ص ۶۹ سطر ۲–۶–۱۰–۱۲
ص ۷۰ سطر ۲–۶–۱۲–۱۳–۱۴–۱۶–۲۰
ص ۷۱ سطر ۴–۵–۸–۱۶–۱۷–۱۹
ص ۷۲ سطر ۱–۵–۹–۱۶
ص ۷۳ سطر ۶–۷–۱۰–۱۱
ص ۷۴ سطر ۳–۷–۸–۹–۱۰–۱۲–۱۴
ص ۷۵ سطر ۱–۸–۱۰–۱۲–۱۳–۱۴

ص	٧٦	سطر	٨-٩-١٢-١٦-١٧
ص	٧٧	سطر	٣-٤-٦-١٠-١٣
ص	٧٨	سطر	١-٣-٤
ص	٧٩	سطر	٩-١٠-١١
ص	٨٠	سطر	٣-١٦
ص	٨١	سطر	٦-٧-٩-١١
ص	٨٢	سطر	٢-١٥-١٦
ص	٨٣	سطر	٣
ص	٨٤	سطر	١-٤-٥-١٠
ص	٨٥	سطر	٧-١٦-١٨-١٩-٢٠
ص	٨٦	سطر	٣-٤-٥-٨-٩-١١-١٣-١٤-١٦-١٧
ص	٨٧	سطر	٤-٨-٩-١٤-١٧
ص	٨٨	سطر	١-٨-١٣-١٥-١٦
ص	٨٩	سطر	١٠-١٣
ص	٩٠	سطر	٩
ص	٩١	سطر	٣
ص	٩٢	سطر	١-٢-١٦
ص	٩٣	سطر	٢-١١-١٥-١٦
ص	٩٤	سطر	٧-١١
ص	٩٥	سطر	٢
ص	٩٧	سطر	٢-٥-١٠-١٢
ص	٩٨	سطر	٢-٦-٧-٨-١٢
ص	٩٩	سطر	٣-٤
ص	١٠٠	سطر	٢-٥-٦-١١-١٢-١٣-١٩
ص	١٠١	سطر	٤-٦-٧-١١-١٢-١٦
ص	١٠٢	سطر	١-٢-٣-٤-٥-١٢
ص	١٠٣	سطر	٣-٧-١٣-١٧-١٨

ص ۱۰۴ سطر ۲–۳–۶–۱۱–۱۲–۱۳
ص ۱۰۵ سطر ۳–۷–۹–۱۷
ص ۱۰۶ سطر ۱–۷–۱۵
ص ۱۰۷ سطر ۱۳
ص ۱۰۸ سطر ۲–۳–۱۳
ص ۱۰۹ سطر ۲۱–۴–۸–۹–۱۵
ص ۱۱۰ سطر ۵–۶–۱۱
ص ۱۱۱ سطر ۱–۴–۵–۶–۱۰–۱۱–۱۳
ص ۱۱۲ سطر ۵–۸–۱۱–۱۳
ص ۱۱۳ سطر ۱–۵–۶–۱۰
ص ۱۱۴ سطر ۱–۳–۷
ص ۱۱۵ سطر ۵–۶–۷
ص ۱۱۶ سطر ۶–۱۲–۱۴–۱۵
ص ۱۱۷ سطر ۱–۶–۱۰
ص ۱۱۸ سطر ۵–۶–۸–۹–۱۰–۱۳–۱۴–۱۵–۱۸
ص ۱۱۹ سطر ۳–۷–۱۱–۱۲
ص ۱۲۰ سطر ۱–۸–۱۲–۱۶
ص ۱۲۱ سطر ۴–۱۴–۱۶
ص ۱۲۲ سطر ۴–۱۰–۱۵–۱۶
ص ۱۲۳ سطر ۴–۸–۱۰
ص ۱۲۴ سطر ۵–۱۱–۱۳
ص ۱۲۵ سطر ۷

* * *
* *
*

فهرست نام‌های کسان و اقوام

آ ـ الف

فهرست نام جای‌ها

و

وان: یازده

ه

همدان: بیست‌ویک

هند: یازده

ی

یزد: بیست‌وسه

یونان: بیست‌وپنج

فهرست نام کتاب‌ها

فهرست نام زبان‌ها و لهجه‌ها و خطوط

آ ـ الف

آرامی: سیزده

استوایی: بیست ودو

ایتالیایی: ده

ب

بخارایی، بخاری: بیست‌ودو ـ هفتادوهفت ـ هفتادونه

پ

پارتی مانوی: چهارده

پارسی: نه

پهلوی: دوازده ـ سیزده ـ چهارده ـ پانزده ـ شانزده ـ هفده ـ بیست ـ بیست و یک ـ سی‌ونه

ت

تاجیکی: ده

تازی: ده ـ سی و هفت ـ پنجاه وهفت ـ هشتادوشش

ترکی: ده

خ

ختنی: چهارده

د

دری: پانزده ـ شانزده ـ هفده ـ هیجده ـ بیست ـ بیست‌ویك ـ سی ونه

س

سانسکریت: یازده ـ سی

ط

طبری: بیست‌ودو

ع

عربی: ده ـ نوزده ـ بیست ـ بیست ویك ـ بیست‌وسه ـ سی ـ سی وچهار ـ سی‌وپنج ـ چهل‌وهشت ـ پنجاه‌ودو

ف

فارسی: پانزده ـ شانزده ـ بیست‌ودو ـ بیست‌وسه بیست و چهار ـ سی‌ویك ـ سی‌و

ك		دو۔ سی‌وسه ۔ سی‌وشش ۔ سی
	کردی ۔ بیست‌دو	وهفت ۔ پنجاه‌ودو۔ پنجاه‌وسه ۔
ل		پنجاه‌وهفت۔ هفتادوپنج ۔ هشتاد
	لاتین ۔ ده	ودو۔صد۔ صدوبیست۔ صدویك

درست و نادرست

نادرست	درست
ص یازده سطر ۲۲ همران	همدان
ص دوازده س ۱۸ آثاری	آثاری
ص دوازده س ۲۱ دسوار	دشوار
ص هیجده س ۱ این‌خرداذبه	ابن‌خرداذبه
ص بیست‌ویك س۳ هزخیز	هنرخیز
ص بیست وچهار س۱۵ ناید	نیاید
ص بیست‌وپنج س ۲۰ بودند	بودنه
ص بیست‌وهفت س۲۴ آدرسها	ادرسها
ص بیست‌ونه س۱۱ پارسایی وو	پارسایی و
ص سی‌ویك س۲۲ لاشعار	الاشعار
ص سی‌وپنج س۱۷ مدنی	تمدنی
ص سی‌ونه س آخر رسیدوقت‌در	وقت دررسید
ص چهل‌ویك س۱۳ آید	آمد
ص چهل‌ویك س۱۸ هی	همی
ص چهل‌وشش س۱۴ شك در	شك درالله
ص چهل‌وشش س۲۲ اجای	جای
ص چهل‌وهفت س۲ آمات	آیات
ص چهل‌وهشت س۱۵ نوینه	نونیـه
ص چهل‌ونه س ۴ فلیومن من	فلیوٌمن‌ومن
ص پنجاه‌وپنج س۳ هزح	هزج
ص شصت‌وپنج مف	ممنا

نادرست	درست
ص شصت‌وهفت س۲ جهر	جهر
س شصت‌ونه س ۸ فزعون	فرعون
ص هفتادویك س۱۲ یتّئم	یَتیم
ص هفتادودو س۳ اِ بانا	آبانا
هفتادوهشت س۳ دربه‌کسر	دردزپول به‌کسر
ص هشتادونه س۴ بجای واگر	بجای‌واگیر
ص صدوشش س ۱۴ دراسید	درسید
س صدودوازده س۵ التال	القتال
ص۴ س ۴ سبحان	سخنان
ص۱۰ برابرسطر۴ اضافه شود	یونس ۹۲/۱۰
ص ۱۸ س ۴ بدادیم	بداریم
ص۴۰ برابرسطر۵ هود ۷۴/۱۱	هود ۷۵/۱۱
ص ۵۹ س ۷ پرستدگان	پرسندگان
ص ۷۰ س ۵ جاشتانی	چاشتانی
ص۷۱ س۱۶ خدای	خدایی
ص۷۴ برابرسطر۶	یوسف ۴۵/۱۲
ص۱۱۴ سطر۱۶ خبردارند	خبر
ص۱۱۴ سطر۱۷ شما	دارند شما
ص ۱۳۱ سطر۴ نفرین	بنفرین
ص ۱۳۶ س ۲۷ داأس‌المال	رأس‌المال

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا
تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا
تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا
عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ
فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ

مِثقال ذرة في الارض ولا في
السما ولا اصغر من ذلك ولا
اكبر الا في كتاب مبين الا ان اوليا
الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى

فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا
تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ
إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ ۝ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي السَّمَٰوَاتِ
وَمَن فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ
يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَا

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا

يَخْرُصُونَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ

الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

إِنْ عِندَكُم مِّن سُلْطَانٍ بِهَٰذَا
أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا
مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ
الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝٥

ز هیچ حال هیچ کار تر دست بگیری از قرآن حرفی نخوانی ایزدی
و چینار

هیچ کار نکنی که نه ما دانسته‌ایم تا تو بکوبی در دانائی ما که در نیابند
ما دانائیم بدانچه می خواهد شود هیچ چیز از ما پنهان نماند نه خورد و نه بزرگ
تا بگوید ما این همه را پدید کردیم تا یاد گیرند که هیچ چیز شود قومی که از او
لیا او باشند از اندوه و از بیم ایمن باشند نشان ایشان آن بود که مومن باشند
تا از عصیان باشند مر ایشان را دو مژده بدهند یکی اینجا دیگر که بسر
خیزند سبحان الله ما را اینها باشند آن نعمت عظیم بود که بنا وفد اند و هلی شاباش
معجزه ما است ازجی ایشان تشبیه می کنند ما اشنوائیم گفتارشان را
ما دانائیم هر هیچ بکنند هر چند هستند بند کانند از در زمعنوا ندیا
در اسمانند قومی که مر اهنبار گویند دروغ بند و در گمانند
شب را تاریک تا بیارامید روز روشن تا فرا بینید در نی هر
دو بسی نشانست ار فاشنوید معنی بجای ارید گفتند یکی فرزند بگرفت
یکی سبحان الله و الله که نگرفت او بی نیاز است او راست عالم زیادان
تشبیه هیچ نشگفت انان که بود دروغ گویند

هر کرا عذاب او بتر هست واجب نکند زبهر دنیا خاصه
کهمر را واقیامت آرند پس لختانیم عذاب ایشان را بدان
ناسزاها کی یگفتند ۞ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ
عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ
اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا
أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ
أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا

إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا
سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْمُسْلِمِينَ فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَن
مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَا
ئِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

فانظر كيف كان عاقبة المنذ
رين ثم بعثنا من بعده رسلا
إلى قومهم فجاءوهم بالبينات
فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به
من قبل كذلك نطبع على قلوب
المعتدين ۝ ثم بعثنا من بعدهم

موسى وهرون إلى فرعون
وملإيه بآياتنا فاستكبروا وكا
نوا قوما مجرمين فلما جاهم
الحق من عندنا قالوا إن هذا
لسحر مبين قال موسى أتقولون
للحق لما جاكم أسحر هذا ولا

يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ قَالُوا أَجِئْتَنَا
لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ
لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا
تو قصه نوح ز ركبر ايشان خواف تا باد كيرند
بِمُؤْمِنِينَ بهش بشنوند او گفت بر شما مي صعبا بيد
ترا انكه موامنبر نهادند من تا بزيم مي واخداي خوانيم توكل
كو بر تا بشنوند بيعت بكنند ويا مي خواهند هو بيذا بكنند
تا بدانند پس جمله آن نزد من آريد زمانم مذهبيد تا مردي
ببينيد ا بر كردي زبان شمارا هو كر بشما طمع نكردم

عملَ المفسدين ويحق الله الحق

بكلماته ولو كره المجرمون

فما ءامن لموسى إلا ذرية من قومه

على خوف من فرعون وملإيهم

أن يفتنهم وإن فرعون لعال في الأ

رض وإنه لمن المسرفين وقال

موسى يا قوم إن كنتم ءامنتم بالله

فعليه توكلوا إن كنتم مسلمين

فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا

فتنة للقوم الظالمين ونجنا برحمتك

من القوم الكافرين ۝ وأوحينا

إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما

بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة

وأقيموا الصلوة وبشر المؤمنين

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْ

عَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي

الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ

عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ

يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ

دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ

سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فرعون گفت برمن
آرید جادوا استاذ هرچند توانید جو استاذان حاضر
گشتند موسی گفت یک بار برهانی جوابشان اندرا ینکلیسر
بنهاذند موسی گفت چون بیستند اللّه این را چون
حبطه کرداند ز اللّه شما یاری نیابی اللّه حق را ظاهر کر
داند هرچی شما با وی نداری زان قوم هیچ کس ایمان نیاورد
مگر مردان پاکو ذکان چند از جانب ام زقوم او بوذند
همان سمان بنهان بگرویذند فرعون در مصر گردنی بوذ
نا باکی بوذ زو بتر سیذن ایشان را گفت اگر بگروید
توکل داری اگر مسلمانی از با خدای بومید مباشید هر
جبان بایذ جمله از و خواهی گفتند یا رب توکل آوردیم تا
کافت کافران نداریم

زکام دشمنان ما را نگه دار جهان نک از کافران یکسر بپرهیم

فرمان دادیم موسی و هرون را گفتیم در شهر مسجدها

کیری روی با قبله نماز بگزاریذ جمله مومنان را مژده دهید

موسی فرعون را سنه خواند بدستوری ما تا یاد گیریذ

گفت بار خدای زینت و اموال فا ایشان دادی گفتی ببرویذ

نه اندر دادی تا کفر آرند این لام اینجا لام و الفحوانند

اموال ایشان را زمالی بشوون و بر دلها سخت گیر تا نگروند

بگو شما را نی کایمان نیارند تا عذاب الیم در دنیا دیذ دعاتان

مستجاب است دعوت شما کیم راست می باشید این بی دینان

جهال با شید نها ها ایشان نیکر نیر زیذه وجا

وَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ

وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَ
دْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرَائِيلَ وَأَنَا
مِنَ الْمُسْلِمِينَ آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ
وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ
بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ
كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا
حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

من الممترين ولا تكونن من الذين
كذبوا بايات الله فتكون من الخا
سرين ان الذين حقت عليهم كلمت ربك
لا يؤمنون ولو جاءتهم كل اية حتى
يروا العذاب الاليم فلولا كانت قرية
امنت فنفعها ايمانها الا قوم يونس
لما امنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي

فِي الْحَيوةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى

حِينٍ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ

كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُو

نُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى

الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

بنو اسرايل كر بليش بوذند

بدان كه ايشان كيباره كردم

و فرعون و جنود در مقابل بوذند دان بن دنيا ن راغرق كرديم

جو كردان اب اهنك فرعون شفتيم بدار تا بكوليم

باداز بلند توحید اورد اسلام اورد گفتیم بپذیریم
این وقت ترا بی شک باس است چو مجبور باشی قولت بشنوم
عاصی بودی از پیش و مفسد دعوی کردی تا بر تو خشم گیرم حق در
دعای موسی خبر داد حق اینجا واز آن بخوانی امروز نزار رسوای سر
خلق رسوای سر خلق آب فلما بیم گویند فرعون گوید غرق شد
آن سگ ملعون را دلاریم بسیار کسند کما مر ایشان را عاقل دانم
غافل دانم هرچیز کار نبرد داماند بنی اسرائیل را بدادیم روزی
حلال خدا باغ خورم عاقبت دار از آن هر سه بدادیم ما در توریة پیش
از تو تو الله جای رسول خواند پیر ایشان جمله نبو بگرویدند
تا امروز کتاب منشور دادیم دو گروه شدند خلاف کردند
ما روز قیامت وا در یاد بیم هر کسی گوید ما ور ندارم بگو بار خدای
ما تو می گوید ار بی خواهی بی شک بر خیزد رو بر سر آنک خبر دارد
تا فانو بگوید کر خداوند بر دست رسول حق بتو امد

بپندت بدهند کو بیذ زینهار چنان نکنی که ویشان مانند
ذان قوم مباش که نکارند زبان که ملاک ادر تو برابیذ قومی که
الهتان همی اند شنو مانی تا شنیدند ایمان بیاوردند از آیات حجت بلنند
مقصود رماس یکی نکوهند واجب گودی که اهل هر شهری سود را
زر زبان جز ایمان بکردی بکرویذی پیش از باس تا بر وشیوه برا سود
کردن ایشان بشنو چون بشیروس قوم مش جو عتاب ما بدیذند بیدار
شدند بذو بکرویذند بنصرتین بودند تا از بن کشتند دو نعمت
ما بپی بز بسستند جو ایمان بر کفر بر گزیذند اگر ما خواهیم کاهل عالم را
برابر دار هم تا بکروند تو اتا نیم که بر هم زیک ساعت او خواهیم یکسی
بکروند تو ذان باشی که مردمان را اجبار کنی حتی تا بکروند می لهن بایذ
کاو بکرود تا فرما نبرد اکار بنید ذجو بسستیه هذ گوییذ نکو و م بران
بکرودی عقاب با وذه **قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ**

وَالارضِ وَمَا تُغنِى الايَاتُ وَالنُّذُرُ

عَن قَومٍ لَا يُؤمِنُونَ فَهَل يَنتَظِرُونَ

إِلَّا مِثلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوا مِن قَبلِهِم

قُل فَانتَظِرُوا إِنّي مَعَكُم مِنَ المُنتَظِرِينَ

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ امَنُوا كَذَلِكَ

حَقًّا عَلَينَا نُنجِ المُومِنِينَ قُل يَا أَيُّهَا النَّا

سُ إِن كُنتُم فِي شَكٍّ مِن دِينِي فَلَا

اعبد الذين تعبدون من دون الله

ولكن اعبد الله الذي يتوفكم وامرت

ان اكون من المومنين وان اقم وجهك

للدين حنيفا ولا تكونن من المشركين

ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا

يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين

وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له

إلا هو وإن يردك بخير فلا رادّ لفضله
يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور
الرحيم قل يا أيها الناس قد جاءكم الحق
من ربكم فمن اهتدى فإنما يهتدي لنفسه ومن
ضل فإنما يضل عليها وما أنا عليكم بوكيل
واتبع ما يوحى إليك واصبر حتى يحكم الله
وهو خير الحاكمين

گويند چی کنيم تا بذيرد
بگوا می چی بر ذوی جه ارد
سوذ شان نکند باور ندارند گويند هر دو فعل ملک باشند
روندا ببرذ شب را دارد بگو موکی چی جشم بی دارت

چنانکه شمارا خوار مکنند قومی که پیش چو شما بوذند پریشان
هیچ کس امروز نتوانید شما می گوی کجا و در ماندن می گویم ایشان
در مانند بگوانکه کیکیتوند حق بکیتوند از بوییدکان بکلی بکیتوند
رسولان خذای با مومنان بکیتوند که هردو سرای نجاه یاوند
باور نکنند که این حق دارم من که هردو جهان از بند و میزان ارم
از هر شما همی پرستید هر که من بذان رضا ندا ذم ان را
که شمارا او نمیرانند بذو نارم ایمان بذو دارم مرا گفتند مومنان
باش هو ما تیش را الابد نکند دارم هر بر دین خذای اقبال می کنن
از هرچ ناحق تو دوری باش زینهار که مشرکان بناب شی
وابو بیدکان بهم همی باش از خوانش نیت سوذ ندارد
از ناخواندن زبان ندارد هر کس که بذو زما بگو و ذا ر موسل
بود ظالم کردد بیمار رد هم پس عافیت بلا هم اکومن خذای
بتو نیک خواهم

کسرا انوذ کی رد کند انک من خواهم این خواستن مرا حکمت
خوانند اردبا زابید حمله بیامرزم دو حرف حدیث بی
بگویم بی و اگر دم نه من و ستیلم هرکس کبود زد بحق
بنازد هر کس کمنبر زد بحق بسوزد هرو حی از ما کبر شو
اوند بخود بگزاراد حی سفنط گوینید نیکو کسرا جواب
ندهی تا ان وقتی کو ادر یاوند داذها ید هد زداذ پنااند
حکام جهانانی نتوانسند ۞

سوره هود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

جداوا کن هیان سوره
بنام خدای ولی حکمت

الر كتاب أحكمت آياته ثم فصلت

من لدن حكيم خبير ألا تعبدوا

إلا الله إنني لكم منه نذير

وبشير وأن استغفروا ربكم

ثم توبوا إليه يمتعكم متاعا

حسنا إلى أجل مسمى ويؤت

كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ إِلَى
اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا
مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ
مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ

تمامي بعينه كاين حي كما لبست مراد از من نامه
طالبت نامي محكم از سوتا بن ولا ف
جبن جدا م ذ بكر حلا لبست موافق

رادرو نواسست مخالف را در وعقابست حکیم جبنو نامه
نزاد ادست این نامه تو از ذو الجلالست بکو مترسنید
لاحذرار اشمارا بی شک از و نو ابست اربترسنید بجز جزای
شمارا قطعا بران عقابست راو ادر جزای عذر خواهید بپرورا
زایید هر دو خطابستان نیرو عنا ه باشکر الله بی شک
هر دو نزواجیانست چو شکر کنید نعمت بفزاید اجار که همه
مستمیاست هر کس کید رو افضلی باشند فرداو بیرا ابران
نوا بیست اربر کودی بافرند ار شما همه را فردا عقابست
فردا همه انقیامت آرد هرچ او خواهند بی شک تواند
عداوت نو و اعفو هر دو اینا زور دل همی دارند اکاه نهان
نه اند که غیب دان دانند هرچند سر را در جامه ارند
و بیراجه نهان چی اشکارا علیمان بود که اسپرلر دانند

وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ

إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّ

هَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَ

رْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ

عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ

عَمَلًا وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ

مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا

عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُ

ودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَا

تِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ

بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنسَانَ مِنَّا رَحْمَةً

ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ

وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ

لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

جنسه مدان بود در زمین یکسر الا بر ما کیا ود ابدا ریم اجا کیاد

بود زنجاکی اید نکامکان از وجود ادمیر روزی همه را جربده

دار یمو ر مثل صابع نکباد مرا دعالم را در شش شبا روز

با هو دو بهر در وجود اورد این عرش که براب بودی پیشا

همکان در وجود اورد پس زان که همه را تکلیف و نمود

زان وقت که همه را بیلوغ اورد از ما بشر را آرجی هم دانست

بلیشا که همه را در وجود اورد هر کس نشما کیه کردش

بگوید او خویشتن را خوذ ابد روی آورد از ایشان بها
بعث مرگ وای گوییدای کفت جاذ وا آورد اردر حین شان
عذاب نکنیم تا روزی چند درمیان که داریم گوید بگو تا ما تفتیش
جبست ما بنر کنیم بلی و نیک اد جمد ان روز که عذاب ما بدید
اید بیک لحظه تاخیر نکنیم گوید دی بوذ کمی نخند بذت
وادر سا یم وادرها و بیم نعمتشان دهیم شکر نکنند محنت شان
دهیم تا سپاسی کنند محنت ببر بیم محنت باز آرید برای نیکوی
رمانبستید ادبار برقت دولت باز آمد هلاک و باش سپاس گوئید

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

فلعلك تارك بعض ما يوحى
إليك وضائق به صدرك أن
يقولوا لولا أنزل عليه كنز أو جاء
معه ملك إنما أنت نذير والله
على كل شيء وكيل أم يقولون افتراه
قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات
وادعوا من استطعتم من دون

اللّٰهِ إِن كُنتُم صَادِقِينَ فَإِن لَّم
يَسْتَجِيبُوا لَكُم فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ
بِعِلْمِ اللّٰهِ وَأَن لَّا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَل
أَنتُم مُّسْلِمُونَ

آنان همه در بلا از صابران باشند
و بدر نعمان از شاکران باشند
وندر همه دار از صالحان باشند امروز بدکان ماجوران باشند
مکو دل تنک می مباشید از آنچ کویند باز آنچ نخواهند از اندازه
هیچ بمکبار هر چند آنان ناخوب کویند رسولان بود که هیچ
دلر تو هر جای کباشد هر چند باشند فرا آن کویند تو بافیستی

هیچ معشوقی ایشان در نیابند بدون جدائی از هر
در عالم نیکی و ادیب یاری درخواهند از راست
گفتند که این تو گفتی ایشان بشنسند بگو تا بگویید
از می کنند بهانه می‌دانند جمله ایشان یک خطم نتوانند
بفی دانی که علم ما آرند ایشان ما را بستو اند انند
بگو هر کسی درا دنند مَن کانَ یُرِیدُ
الحیوةَ الدُّنیا وزینتَها نُوَفِّ إلیهِم
أعمالَهُم فیها وَهُم فیها لا یُبخَسُونَ
أولئکَ الَّذینَ لیسَ لَهُم فی الآخِرة

إلا النار وحبط ما صنعوا فيها
وباطل ما كانوا يعملون
أفمن كان على بينة من ربه و
يتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب
موسى إماما ورحمة أولئك
يؤمنون به ومن يكفر به من الأ

حزاب فالنار موعده فلا تك في

مرية منه إنه الحق من ربك

ولكن أكثر الناس لا يؤمنون ومن

أظلم ممن افترى على الله كذبا أو

لئك يعرضون على ربهم ويقول

الأشهاد هؤلاء الذين كذبوا على

ربهم ألا لعنة الله على الظا
لمين الذين يصدون عن سبيل الله
ويبغونها عوجا وهم بالآخرة
هم كافرون أولئك لم يكونوا
معجزين في الأرض وما كان لهم
من دون الله من أولياء يضاعف لهم

العَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ
السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ

هر که او همت دنیا دارد دنیا خواهد دنیا
برود بعد الذین بهره دنیا اخر سهمی از ان
بیاوذ ار فارس بوذ دو سهم و برا ار ذبه
بوذ باری بیاوذ ایشان بعد از بهره دنیا
شنند فردا لابد آتش یاوند دنیا
ایشان بمرد و اماند باطل کرد هر انچ کردند
جوان دین خدای بر بصیره بوذ مرقان جواب حجت می خواند

زبانند موسی کی امام ایشان بود حق تعالی بسوزنی ارد
[illegible]
هر کی اوز ایشان باز و نگرود لا بد فرود آ آتش بیاود
این در از خدای قطعا حجت دان این قول از خدای می سواید
بیشتر مردمان زان بنگروند مقلد باشند علم ندانند
کالم تر از ان کسی مدانید کی بر خدای دروغ گویید
ایشان همه را روز قیامت بفرمان خدای رسوا بکنند
رسولان خدای و امومان حل دروبها شان گوا
هی بدهند کو بیدا خلق کایان بوذند کی بر ما خدای
دروغ گفتند لعنت الله بر انکا این گفتند تا خلقان را
زدیق بیر دهند نهاد خدای

بر خلق بپوشانند تاویل کتاب کوش کویند

بهرج فردا در آخرت بوذ اقرار ندهند

کافر باشند ما از هر کس عاجز نبابیم مپنداری

کز پیش نشوند بدون خدای یاری ندارند

ایشان فردا دو عذاب بخشند ایشان در نفع

حق خان باشند از حق نشنوند طاقت ندارند

اورا ببینند صبر شان بر سیذا درا بدو چشم مثل ببینند

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ

۵

هُمُ الاَخسَرُونَ اِنَّ الَّذینَ اٰمَنُوا

وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَاَخبَتُوا اِلیٰ

رَبِّهِمْ اُولٰئِکَ اَصحابُ الجَنَّةِ هُمْ

فیها خالِدُونَ مَثَلُ الفَریقَینِ کَالاَ

عمیٰ وَالاَصَمِّ وَالبَصیرِ وَالسَّمیعِ هَلْ

یَستَوِیانِ مَثَلاً اَفَلا تَذَکَّرُونَ ۵

نگوسارترین اند قیامت ایشان باشند گاهی نکنند

خو را از پیشانی زیان مند گرد ضایع گردد هر آنچه گفتند

اما نکه ایشان موحدان باشند مطیعان باشند
مسلمان باشند . بی شك ایشان بهشتیان باشند
ایشان در بهشت جاودان باشند مثل هر دو زما
بشنوید چو کور چو کر کافران باشند شنوا و بینا
جومنان باشند زمین تا آن بسیار در کردی مبنداری کیك
سان باشند قومی کاین را یاد نگیرند ایشان مثل معاملان باش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي
لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ

فقال الملأ الذين كفروا من قو
مه ما نراك إلا بشرا مثلنا وما
نراك اتبعك إلا الذين هم أرا
ذلنا بادي الرأي وما نرى لكم علينا من
فضل بل نظنكم كاذبين قال يا قوم
أرأيتم إن كنت على بينة من ربي وآتاني
رحمة من عنده فعميت عليكم أنلزمكموها

وَأنتُم لَهَا كَارِهُونَ پیغام دادیم نوح پیامبرا
تا بگذارد بقوم خود را گفتا کشما را می بترسانم اثبات
کنم بنوه خود را عذاب الیم تا دریابد و از بپرستی خدای خود را
گفتند او را رؤسا آن قوم که تو مردی مانند این قوم ای نوح
و بدکان حظ ندارند ایشان از دل بتو بگروند می پنداریم
که دروغ می گویند ایشان بر ما فضلی ندارند گفتا یا قوم
شما چه بینید اگر من از خدای حجت دارم بر آنکه مرا تخصیص کرد است
شما بر تو سی من چیز نکنم بمال شما طمع ندارم زانکه او
فرموده مرد دستنانم قومی که ایمان دارند من ایشان را
خود نیرانم دلهاشان با خدای داند شما را من نادان
می بینم

ويا قوم لا أسألكم عليه مالا إن
أجري إلا على الله وما أنا بطارد الذين
آمنوا إنهم ملاقوا ربهم ولكني أراكم
قوما تجهلون ويا قوم من ينصرني
من الله إن طردتهم أفلا تذكرون
ولا أقول لكم عندي خزائن الله ولا
أعلم الغيب ولا أقول

إني ملك ولا أقول للذين تزدري أعينكم

لن يؤتيهم الله خيرا الله أعلم بما

في أنفسهم إني إذا لمن الظالمين قالوا

يا نوح قد جادلتنا فأكثرت جدالنا

فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين

قال إنما يأتيكم به الله إن شاء وما

أنتم بمعجزين ولا ينفعكم

نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ

اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ

نماکشما طمع ندارم زانکه او قدمو ذ

تُرْجَعُونَ ۝ مرد ستانم قومی کهمن ایمان دارند

شما را

من ایشانرا خود نرانم دلهاشان بار خدای داند

من هم نادان بینم اکر ایشانرا بمثل برانم من درمانم

یارتیاوم واندیشی شمارا برکیری یادر یاوری کهم چی کویم

بجز

الله روزی بمن نه در دستم من غیب خدای او ندانم

مر ایشانرا

نیستکی دعوی ندارم انانکه شما شان خواری داری

نقو رتکنم خدای به داند دلهای ایشان

ظالم خود هم گردشان بر آن گفتند یا نوح بی جدال گوئی
بسیار گفتی زحد همی بگذری عذاب بیار تا کی ز تهدید
گر راست گوئی تا زما بر هی عذاب شما الله ارد اُو از هیچ
کس عاجز نگردد یک حرف از من نیک بشنوید
چو عذاب خدای بید باید نصیحت من اگر چی خواهم
و اجار اشر بنا برد او بار خدای است او به داند گر د اهم بقبانید ارد

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ
فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا
تُجْرِمُونَ ۝ وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ

لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِكَ إِلَّا مَن

قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا

وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم

مُّغْرَقُونَ ۝ وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا

مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا

مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ

مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ

تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ

وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ حَتَّى

إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ

فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ

إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ

وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ یا نوح گویند

دروغ می گوای بگو از جرم شنیع کیفر بردارم من بیزارم

ز جرم تان یکبس بیزارم ز عقاب تان خبر دارم وحی آوردند

بنوح انما تذر قوم پیمان زین یکی نگروند زفان زیشان یکبس

وا گیر هر چیز که کنند دراز میتوند بدستوری ما کشتی

بیساز ما بینا بهتر آنکه داریم زیشان فا من نگر

نگوی مرا ایشان را مغرق گردانیم چو او بنشست

کشتی می ساخت قومش گفتند خویشتن فا ساخت بس هر

قومی طنز می کردند بزفان و ویرا اسقط همی گفتند کهنا

فردا جواب شنویذ مانندہ آنکه هی همی گفتی رسوای

کنیذ و یکجا بنمابیذ در عذاب خدای رسوا بیا شید

فَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِ
يهَا وَمُرْسَيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ
رَحِيمٌ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي
مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ
وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا
وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَآوِي

إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ ٱلْمَآءِ قَالَ
لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِلَّا
مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ فَكَانَ
مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ وَقِيلَ يَٰٓأَرْضُ ٱبْلَعِي مَآءَكِ
وَيَٰسَمَآءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ ٱلْمَآءُ وَقُضِيَ
ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِيِّ وَقِيلَ

بُعداً للقوم الظالمين گفت کر لشنیعبو نامر
اللّه نبا م خدای چو باد بر اینید چو می خواهی کوا بیسنید
بنام خدای آینه ابدار سید این بار خدای من رحیمست امروز
مارا غرق نکرد انید کشتی در میان موجهای صعب بانیز
الیه نازمی رفت کوئی کهو هست از موج ان روز بسترش
جدا بذ زودران روز اوازش داد که اما در نشین وایی دنبان
تو هیچ ملنشین گفتا وی امدار اندوه از غرق مرا نکاه می
دارد کوه گفت کوه اندوه واندارد مکرانرا که خدای بدارد
ایشان هر دو درین سخن بودند بفرمان خدای موج برامد
از یک دیگر جدا بودند هلاک شد پسر نوح سبرامد
گفتند زمین را آب در حبس تو وای آسمانی دامن درچین
پس روی زمین وادید آمد ناجیه هالک همه بدید آمد

ان کشتی را اندرون بر جودی انجا که موصل قرار دادیم گفتند
دور بند دور باشند آن ظالمان را که هلاک کردیم

وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ
ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ
وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يَا نُوحُ
إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ
فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي
أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ
مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْ
حَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ قِيلَ يَا نُوحُ
اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ
وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ
ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ تِلْكَ مِنْ
أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ

تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ
هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

بس نوح از ما مسئله برسید گفتا ناهلی نو گفتی بسر مری
شک ز اهلست من بوذ در وعد وعید تو راست گفتی (از اهل)
ترا بار خدای حکمتها بوذ فامن نمای درا بیح کردی
یا نوح بشنو با هش باشی از اهلست (اهل) تو بوذ کهم نه پسر بوذ
نسبت دانا سوزند لیک مرین باید که هم دین باشند
بی سامان بوذ حین می نبرسید تو نادانسته نکر نبرسی
این بندم را بشنو نگاه دار ز نادانسته زفان بکه دار
گفت بار خدای وا ز داشتن خواهم ز مانند انک از بیش گفتم
بذ اخ گفتم مرا نگیری ارحم عفو

بود هلاک کردم گفتند از کوه باید کبز بر

امید اندوه نداری دل قوی دارید برکات خدای

بونو و بونیان کایمان دارند تا شاکر گردند قومی

باشند بسیار زینان کیما ایشان را نیکو بد از بیم

نعمت خورند ایمان نیاورند در عذاب الیم شان بدار بیم

این اخبار را غیب خوانند اینان با تو چیز ندارند

خوامور از تو یک بشنوند باور دارند بتو بگروند

صبر واکن دل قوی دار بر خیر کاران آخر به ایند

وَاِلٰی عَادٍ اَخَاهُمْ هُوْدًا قَالَ

یَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَالَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ

غيره إن أنتم إلا مفترون ۝ يا قوم
لا أسألكم عليه أجرا إن أجري
إلا على الذي فطرني أفلا تعقلون
ويا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا
إليه يرسل السماء عليكم مدرارا
ويزدكم قوة إلى قوتكم ولا تتولوا
مجرمين قالوا

يا هود ما جئتنا ببينة وما نحن بتا
ركي آلهتنا عن قولك وما نحن
لك بمؤمنين إن نقول إلا اعتراك
بعض آلهتنا بسوء قال إني أشهد
الله واشهدوا أني بريء مما
تشركون من دونه فكيدوني
جميعا ثم لا تنظرون إني تو

كلت على الله ربي وربكم ما من دابة
إلا هو ءاخذ بناصيتها إن ربي على صراط
مستقيم فإن تولوا فقد أبلغتكم ما
أرسلت به إليكم ويستخلف ربي قوما
غيركم ولا تضرونه شيئا إن ربي على كل
شيء حفيظ ولما جاء أمرنا نجينا هودا
والذين ءامنوا معه برحمة منا ونجيناهم

مِنْ عَذابٍ غَلیظٍ وَتِلْكَ عادٌ جَحَدُوا

بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَا

تَّبَعُوا اَمْرَ كُلِّ جَبّارٍ عَنیدٍ وَاُتْبِعُوا

فی هٰذِهِ الدُّنْیا لَعْنَةً وَیَوْمَ الْقِیامَةِ

اَلا اِنَّ عادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلا بُعْدًا

لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ بیغام داد بعادیان حمله برادرشان

هود بیامبر اکفتنا خیک خدای یکرودید مخلوقان را خدای مکو بید

الله هستی ورا انداز برالله همی دروغ کوئید امن دانشی مزد

نمی خواهم از امر بد کارم اجونت بپشانم چو من بشما طمع
ندارم بر بار خدای زور نکوییم رحمت خواهی بیسو اکر دی
ربا دق فوقا رو بیاوی در های شما بر رحمت بکشایند و اکفر از
بنجا و امکردی کفتند واتو حجت نمی بینیم ما دست ز خدایان
بنداریم نمی بیس بود کتو بکوی ما جمله ترا باور نداریم
بر حمی ز بتان از تو بیازردند زیرا که تو می بتان نکوهی
شوم درسید خرد بشولید تا نوحه بری از نحم
کوای کفت بار خدای را می کواه کیرم شما نیز همه کواهی
بدهید کمن بیزارم جز ز الله از هرچ شما همی بتر سید
معبود ارتان و اشما جمله هرچ بتوانید و امنی نکنید در هم
ساعت باطل بکنم از هرچ بود هر چند بیار بید من بشت
بداشت و انها دم از نا

داشتان بتو بیاییم هرچند بسی حسد کانند
از آهوار ندار بند کانند جمله بازو طاقت ندارند
هرچند بسی قوت دارند نهاد خدای کسی ندارد
قضای خدای خود است باشد ازبر کردی از تنی
مبینید بیغام خدای فا شما بیاوردم شما را ببرد قوم
دیگر از دستان همه فا شما بدانم او از شما زیان
ندارد کردارتان را بکش نکه دارد تبرما او را ومومنان را
ان روز که عذاب ما بدید امید رحمت کردیم کفتیم مرسید
چو عذاب غلیظ بدید آمد جوابانم را چجود کردند
در رسولانم عاصی ببودند هر جای که در عالم کردی
بود فرمان نشدا مطیع بودند از رحمت ما در دار دنیا

ان ملعونان مطرود گشتند از ناپاکان دور قوامنت
از جنت ما هم دور باشند چنانکه از هود دور
بودند فردا از ثواب ـــــ هم دور باشند

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ
الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا
فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالُوا يَا صَا

لِحُ قَدْ كُنتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا أَ

تَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُ نَا

وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ

مُرِيبٍ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ

عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِنْهُ

رَحْمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللَّهِ

إن عصيته فما تزيدونني غير تخسير

ويا قوم هذه ناقة الله لكم آية

فذروها تأكل في أرض الله ولا

تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب

قريب فعقروها فقال تمتعوا في

داركم ثلاثة أيام ذلك وعد غير مكذوب

فلما جاء أمرنا نجينا صالحا والذين

آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ

يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ۝

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَا

صْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا

فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ

را بپامبر صالح برادرشان بکیس بثمود داذیم بیغام

ایند امدا خذا وکس بجز او بکروید خذای میا گفت ای

ایذ وا دار او زان زمین در عمر شما ورد بیا او ایغادی را شما

رحمتی ای یا بذی وار امیذ شذ عطا مان است فرا گفتند

بی وداری از نیت برسنیذن آگاه نای خبر نداری
گبذران ما همه برین بوذند باور نکنیم هر چند گوئید
ما جبرانیم ذرانج می گوئید سوذ نکند هر چند گوئید
گفتا یا قوم شما جی گوئید ار من رخدای حجت دارم
اروا جیرم عاصی کردم واعقوبت او طاقت ندارم
بیغام بذهم ثواب یاوم اروا کیرم بسی زیان دارم
این ناقه شما را خوذ نشانست بر آنک من می راست
گوبم بکیاریذ شر لجش هدا رسیذ گزوذ درمانی از وحی
بی گوبم هم ناقه او هم زمین خذای راست ذر رنجه او فایده ندام
بستبنوه او بیش بکردند سه روز پس از ان بشر رسد
روز چهارم صالح وبارانش برحمت ما از ان بجستند

قوی و عزیز شان نگه داشت زیرا که ایشان ظلم نکردند
چو بانگ عذاب از دور آمد چهارم بامداد یکی نرستند
رسوا گشتند بروی اوفتاده گفتی که ایشان هرگز نبودند
این ثمود بدانک کافران بودند از رحمت ما دور ازان بودند

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرٰهِیمَ بِالْبُشْرَىٰ
قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ
جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ فَلَمَّا رَأَىٰ أَیْدِیَهُمْ
لَا تَصِلُ إِلَیْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ
خِیفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا

إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ وَٱمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ

فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَٰقَ وَمِن

وَرَاءِ إِسْحَٰقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَاوَيْلَتَىٰ

ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِى شَيْخًا

إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ قَالُوٓا أَتَعْجَبِينَ

مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ رَحْمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُ

عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرٰهِيمَ الرَّوْعُ وَجَا

ءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ

إِنَّ إِبْرٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ

مُنِيبٌ يَا إِبْرٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا

إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ

غَيْرُ مَرْدُودٍ

خو ابرهيم رافربستكان اذما نا سحق

نبي بشارة اورڠ ندە

زاول او را سلام دادند جو گفت وعلیک سخن بگفتند

روز شار نشد که بمحنه بر پای فا پیش آورد از ان بخوردند

جو دید که همی دست بیازند معبش آمد نترسید کی بزدند

گفتند مترس که ما رسولانیم با قوم لوط که جند ببردند

عیالش بشنید بر پای بکمار یند باسحق و یعقوب مژده دادند

گفتا کاشکی کاین حین بودی پسری نومید از زده فرزند

این هنر من شیخ گشته عجب دارند از پیر فرزند

گفتند با زن همی عجب داری از کار خدای از جو شما فرزند

رحمت الله و برکاتش هر دو بر وی و بر قوم و بر نسل و پیوند

او را دار ید دارا ستا بیند حمید ان بود کاو را ستایند

جو مژده بشنید و احای آمد وامر شکان در جدال آمد

سوال می کرد از لوط و نه قومش رحلیمی حیم ذ ما سوال امذ
بسیار و اما رجوع کرد دیذ سبب ان بذ کرد رسول امذ
گفتند زینهار دنه جای ابنیست فرستاذن ما از بهر اینست
چو فرمان امذ و اپس نکردد عذاب الله در نکذرد

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ
وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا
يَوْمٌ عَصِيبٌ ۝ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَ
عُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ
السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي

هن أطهر لكم فاتقوا الله ولا
تخزون في ضيفي أليس منكم رجل
رشيد قالوا لقد علمت ما لنا
في بناتك من حق وإنك لتعلم
ما نريد قال لو أن لي بكم قوة
أو آوي إلى ركن شديد قالوا
يا لوط إنا رسل ربك لن يصلوا

إليك فأسر بأهلك بقطع
من الليل ولا يلتفت منكم أحد
إلا امرأتك إنه مصيبها ما أصا
بهم إن موعدهم الصبح أليس
الصبح بقريب فلما جاء أمرنا
جعلنا عاليها سافلها وأمطرنا
عليها حجارة من سجيل

مَنضُودٍ مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَمَا
هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ

رسولان زانجا بر لوط رفتند   نزد آن زیبای ازدر درفتند
بسبب ایشان زانده و هکز گشت   چنانکه زار و تنگ دل گشت
گفتا که امروز ماحی آمد   امروز بر ما نیکی آمد
چو قوم شنیدند ازان جنس کردند   بیابنک کاینان چه کردند
شادان و دنان شتاو می کردند   ایشان از پیش همی عمل کردند
گفتا یا قوم زخدای بترسید   بنات من از من بخواهید
در مهمانم تشویر مدهید   عیال حلال از من بخواهید
شما خویشتن بدنام مکنید   گفتند که دختر نخواهیم
معلوم تو است که ما چی خواهیم   گفتا چه کنم توه مدارم
زنجا گفتا بنت عشیرة ندارم   من از ایشان بوده وایکرام
گفتند یا لوط ما رسولانیم   از ما چه دلی بیغام داریم

ایشان مراد خویش برسند زو خویشتن از ایشان برهان
زین شهر برو چو شب درآید اهلت با تو در پیش می شند
هیچ کس از شما واپس نگردد عیالت را با خود ببرید
کی با ایشان هلاک کردند چندانی بود کی صبح بدمید
فرمان ما را وقت دررسید دمار از آن شهر برآمد
خانه‌هاشان زبر و زبر آمد آن خاکساران و آن نکوساران
کرد بر همه را ماسند باران بر هر سنگی خطها کشیده
بپیوسته شده با مهر رحمن این شومی و این عذاب هردو
بس دور مدار از بو ملیدان و إلی مدین
أخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا
الله ما لکم من إله غیره ولا

تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ
عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ وَيَا
قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
مُفْسِدِينَ بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ

إن كنتم مؤمنين وما أنا عليكم
بحفيظ قالوا يا شعيب أصلواتك
تأمرك أن نترك ما يعبد آباؤنا أو
أن نفعل في أموالنا ما نشاء إنك لأنت
الحليم الرشيد ۝ قال يا قوم أرأيتم
إن كنت على بينة من ربي ورزقني منه
رزقا حسنا وما أريد أن أخالفكم

إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا
الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ
مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ
أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ قَالُوا يَا شُعَيْبُ
مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ
فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ
وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي
أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ
وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ
مُحِيطٌ ۝ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ

انى عامل سوف تعلمون من يأتيه
عذاب يخزيه ومن هو كاذب وار
تقبوا انى معكم رقيب ولما جا
ء امرنا نجينا شعيبا والذين امنوا
معه برحمة منا واخذت الذين ظلموا
الصيحة فاصبحوا في ديارهم جا
ثمين كان لم يغنوا فيها الا بعدا

لمدین کما بعدت ثمود پیغام دادیم باهل

مدین برادرشان شعیب مارا گفتا جمله بنده بگروید

معبود مگوی بجز خدای را مسنجید کم و کم مپیمایید

می بینم بنعمت شما را از زور میرد می ترسم

بخمان در گیرد کید شما را اربپمایید اربسنجید

خیانت مکنی راستی نگه داری در زمین خدای فساد

مکنید در ستد و داد طراری مکنی بر شه الله

شما را بهتر در هر دو جهان اگر بگروید نه بنگه

وا ایرنامی نگه دارم شما خود را خود ایمان بدهند

گفتند مارا فهمی نمی دارد تا خورد و سورد خدای

اسلاف مایان پرست بودند تا امروز همه را کافر

خوانند این کم مذهبید و بیش مستانید می بیماجید

چنانکه می خواهد برو بنشین خود جدا ار نباید کاین

قوم بر تو بشورند گفتا سخنی ز من بشنوید و اندیشی

بهش بدانید بندار من خدای بنعام دارم و نعمتها تمام

دارم همانی میوی که گویم مکنید برای شما هرچیز

روادارم منی انچه گویم صلاح خواهم تا بتوانم صلح

خویشم هرچند مرا موافقت نکنند من توفیق خدای تمام

دارم توکل کردم هرچ خواهی باش من رجوع باوی

بنام دارم و واجب نکنند شما خود دارید بعد از من

بد و نیکو و بد

شومی درستد چون نباشد از نوح در آن تا قوم صالح
آن امت لوط از یاد مکارید بیایید در خدای عذری بخواهید
پس وا او دی بدو بگروید گناهان تان جمله بیامرزد
بسیار از وی نیکوی ببینید گفتند کرده کمی بگوبند
بیشتر است مباد بگیریم می پنداری که تو کسی ما جمله
تر ا بکس نداریم ما قوم تو ا از آزرم داریم از پیر تر است
بکشتیم نه ای نو عوبر به هیچ کس از ما از وی رامی فاکبارم
گفتار خدای تان شرم باد ا شما بی و را حرمت ندارید
در ما نشد و اپس نهادند شما از آن نبستن کار زرم دارید
تخلیط شما خلق ندانند خالق داند تا ببینید
مرا هیچ کس آزرم مدارید هرچ توانید بدوی بکنید
من نیز بسته دست فا دارم زود بود نه دیو گیانش بیاوند

در عذاب خدای بفرین بباشید دروغ زن که بوذ و پاذ ارید

من عذاب شما بر چشم می دارم شما وعده او بر چشم می دارید

چون عذاب خدای از در آمذ شعیب و یاران از آن برستند

[illegible] [illegible] شان بکرد داشت زیراکه ایشان ظلم نکردند

چونانک عذاب ما دید آمذ یکی زیشان زنده نماندند

رسوا کشتند بروی افتاده کفتی که ایشان هرکز

نبوذند از رحمت ما دور باذ مدین چنانک ثمود دور بوذند

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ

مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا

أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ

بِرَشِيدٍ يَقْدُمُ قَوْمَهُۥ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ

الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِۦ

لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّ

فْدُ الْمَرْفُودُ ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْقُرَىٰ

نَقُصُّهُۥ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَمَا

أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ

رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ وَكَذَلِكَ

أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ

إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَةً لِمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ

ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۝

موسی پیغامبر را در رسالتها را حجتها
چو ید بیضا بفرعون و بدانک
وا ارو بودند پیغام مرانکه نکردند رو بپاشان را وارو نکردند طاعت
فرعون کفر باشند رسوائی ازو آمده باشند فردا رسوا در پیش با
شند رسوا بیتها شان بیش باشند بدوزخ شوند ان قوم وا ازو
جاهشان فردا بسر باشند. لعنت الله در قفاشان در روز
جزا همان عطاشان تفصیل تا آگاه کردیم کما و اهر یک
ز بیشان حی کردیم از دهها شان برخی بجای است برخی وا زمین
راست بکردیم ایشان این ستمی بر خود کردند ما بر هیچ
کس ستم نکردیم که فنند بتان بمانده سنت کیرند دروغ از
شان فاش بکردیم جو فرمان خدای از دور آمد حسرتها

شان بیش نکردیم این ظلم گناهی رشته باشند مکافا
تشان هم سخت باشند چو بار خدای چنین نگیرد توبه نکنند تا
مغفور باشند این فصل هشیار غافل را عبرت دیده بود بس گردانند
از واقعه بسیار رسد رسد تا قیر سر را چو شیر گردانند آن
روز که همه حاضر باشند برخی رویها چو قیر گردانند ه

وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ
يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ
فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا

زفير وشهيق خالدين فيها ما
دامت السموات والارض الا
ما شاء ربك ان ربك فعال لما يريد ۝
واما الذين سعدوا ففي الجنة
خالدين فيها ما دامت السموات
والارض الا ما شاء ربك عطاء
غير مجذوذ فلا تك في مرية

مما يعبد هؤلاء ما يعبدون إلا
كما يعبد آباؤهم من قبل وإنا
لموفوهم نصيبهم غير منقوص
ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف
فيه ولولا كلمة سبقت من ربك
لقضي بينهم وإنهم لفي شك منه

مُرِيبٍ وَإِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ

رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ

خَبِيرٌ فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ

وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَلَا

تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ

جو مقت عمل سابق دبيد هنكام جزا الاحق بسد بي اذن بلكش سخي
نكو ديد هيچ كس بيحال جز نخو بيد هري اودر دين

یک لخت باشند فردا انجا نیز لخت باشند هرکه اینجا توحید بورزد
فردا انجا سعید خیزد نیز مخالفانرا اندر آتش ارند برسان خران همی
بشورند این بانگ خران منکر باشند زیرا که حق را منکر باشند
بی دین امروز چو خر باشند فردا بانکش چونان خر باشند عقاب
و ثواب غایت ندارد زیرا که انروز ساعت ندارد الا ماشا الله از بهر ان گفت
که بهر سوالشان ندارد مبتدا ان کار نتوانند او هیچ نخواهند
ان نتوانند اما انان که سعید خیزند جاوید در بهشت مانند
الا ماشا الله از بهر ان گفت که بهر شمارشان زبدارند راحت زبان
هرکه نبرند شدت زانان هرکه نبرند عجب تمه مان زانک
قومی می پرستند ایج بتراشند زانست که اینان مقلد انند
گویند از پیش آبا جنانند از ابنانند ارجز بنانند خدای تمام از ما
بیاوند در توریه همین خلاف کردند کروهی خودرا اتلاف
کردند

دانست جزا ایشان بیابند جمله خلق انرا ببینند ثواب
وعقاب اینجا بزییند کننده بمیرد منقطع کردد امارا
ایشان باور ندارند حی ان حکمت ما حسبی ندارند جو وقت
جزا ما در یابند از ما جمله جزا بیاوریند ما شر دارها
نشان جمله دانیم ایشان از ما خبر ندارند فرمان ما
ترازوی دان درمیان ترازو راست می باش هر کس
شکر کرد وانزو کرد فرمانش حق کو راست می باش
مکوا دو میان ترازو کو میل مکنید الله دانا ست
راست می باش نیکو و ظالمان زبان در دنیا زبید کنتما فردا
باتش بسوزید فرمان حق جری کار در سپارید کابجا دل
سوزی را نیاوبید

وَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ
وَزُلَفًا مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ
لِلذَّاكِرِينَ وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا
يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ فَلَوْلَا كَانَ
مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا

بقية ينهون عن الفساد
في الأرض إلا قليلا ممن أنجينا
منهم واتبع الذين ظلموا ما
أترفوا فيه وكانوا مجرمين وما
كان ربك ليهلك القرى
بظلم وأهلها مصلحون

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً

وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ وَكُلًّا

نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَآءِ الرُّسُلِ

ما نثبت به فؤادك وجاءك
في هذه الحق وموعظة وذكرى
للمؤمنين وقل للذين لا يؤمنون اعملوا
على مكانتكم إنا عاملون وا
نتظروا إنا منتظرون ولله غيب
السموات والأرض وإليه
يرجع الأمر كله فاعبده وتوكل

عَلَیهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ

در بام ودشام نماز واجای آر پشیمان در شب عشباه بکزار
بنیکیها گناه بردل این بنده وا ابیک نگاه دار صبری فائق خود را
نگه دار خود سبلی ثواب بر دل باری تماران کی خردمندان اگر بیش
شما گناه کردید اچند یکی معیوف کردید بر انان کهم فساد کردند
مکر اندک کحق بگفتند دیگر همه را هلاک کردند ما در هیچ
حال خلاف نکنیم بگناهان شان هلاک کردیم ما مصلح را هلاک نکنیم
ثوابش بدهیم ما ظلم نکنیم اروا خواستی بی شک توانستی که یک
سان داشتی بکلی نشابستی منردش نبوذ جو در بنامی می ان
باید کی بر کزینی ایشان بر حق کرد بیابند زیرا کی ایشان هوا
برستند خلاف اتان لعنت بار آورد خلاف مومنان رحمت بار
ارد فرمان داذم تا بر کزینند تا ثواب ابدا زمن بیابند

معلوم می بود که معظم ایشان تقلید کنند بر نکو یغند مقلد را ثواب ندهند
بزندانش بر تنو جزا اینش بدهند ثواب و عقاب دو بیم امرست امرش بکنند
تا وسعتش ندهند ارجی بوذ بوذ از اینش جی ادبی کنند تعزیر
بجشند ما قصها ترا بکوییم تا باذ کیرند دلت نکیرذ زادم درکیری نو تا
قیامت جواب ذهی هر کیث بپرسند در قصه مخلوق خطا در بنجد
ذنامه حق صورت نبندذ جو اخبار رسولان تو بشنوذ و ایاد ارذ بند
بند بپوذ بکو انا نرا کایمان نیارند تما احمدیانی بکیارتا نیارند ارشان
مشاید کیث بپرستند بکو بدوزخ شوید نامی پرستید الله مرا
لا تپ شمار این هر دو کروه چشم می دارند ثواب و عقاب کی
بدیدارذ بکو من عیب ندانم غیبا او داند دنیا بی شک جاوید نماند
این خلق همه لابد بمیرذ همان جا او بوذ و ما نبودیم جو ما بر سیم
همان او بماند دین را می بپوزید لغوی دار الله از کارها خبر دارذ

سوره [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

جدا واکن میان سورة بنام خدای سزای مدحت

الر تلك آيات الكتاب المبين انا
انزلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون
مای ببینیم کاین حجی قرانست مرا دارین نامه بیانست اصول
وعزوجل یک ببین دین نامه ما اندانشانست قران عربی از ابهر
ان بوذ نادر با فتنش بهمار اسان بنوذله نحن نقص
عليك احسن القصص بما اوحينا
اليك هذا القرآن وان كنت
من قبله لمن الغافلين اذ قال
يوسف لابيه يا ابت اني

أحد عشر كوكبا والشمس والقمر
رأيتهم لي سجدين قال يبني لا
تقصص رءياك على إخوتك فيكيدوا
لك كيدا إن الشيطن للإنسن
عدو مبين وكذلك يجتبيك ربك
ويعلمك من تأويل الأحاديث
ويتم نعمته عليك وعلى ءال يعقوب

كما أتمها على أبويك من قبل إبر

هيم وإسحق إن ربك عليم حكيم

لقد كان في يوسف وإخوته آيات

للسائلين إذ قالوا ليوسف وأخوه

أحب إلى أبينا منا ونحن عصبة إن

أبانا لفي ضلال مبين اقتلوا يوسف

أو اطرحوه أرضا يخل لكم وجه

أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَا

لِحِينَ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ

وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ

از قصها نیکوترین

السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۵

ای دانای باخبر

زفان بر حلو خوان تو غافل بودی از پیش ازین قصه از ما بشنو

چولب می خوان بداد وقتی یوسف یعقوب را خوابی دیده بود

بگفت یا یعقوب گفتا یا بابا یازده کوکب و الشمس و القمر خواب دیدم

شوی گیرا می سجده ارندی خوابت بگزار جانک دیدم گفت

جان پدر زینهار کین خواب بر برادرانت بیان مکنی

زیرا ایشان ترا بر نجانند

توشیطان را جو می ندانی کفنا یا ذ کبیر تا انشانه بیانی
چنانک دیدی بیلاد بینی اللدن احو ذیر کرینند نبوه و علم
هردو نبود هند از بعنا دبرخوردن بنی الی یعقوب بنو تبارند
چنانک لز بیش بر عم و حدت تمام بکرد بر نو بکنند این بار حذار
نو حلبمت جو بیماید بی شک بکنند لشا نها بود در باب
یوسف و ابرادر انش پرستند کانا کفتند یوسف و این یامین
تر ما با ما از ما کجو بند ما بر دان بزرکتر ایشان او را ازما
ببرند در روی نشانا رحد بر فتنست این مسئله ما کان رفتنست
اورا بکشیمند یا زو بدره دیذ جای ببرند بنهان بکنیند
بدرنا نمای بمثا بماند ببرزان حمله تو نهی بکنید
تلی زیشان کفت بمکشنید ارمی بلبند جا بنش ته هید تا بینا مان
او دا ابر کبر ند حالی بشنه ۵ بشما ازو بر هید ۰ قالوا یا
ابانا ما لک لا تا منا علی

يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ

أرسله معنا غدا يرتع ويلعب وإنا له لحافظون

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا

بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ

وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ قَالُوا لَئِنْ

أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا

إِذًا لَخَاسِرُونَ فَلَمَّا ذَهَبُوا

بِهِ وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ

الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِ

هِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَجَاءُوا

أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا

ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا

فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا

وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ وَجَاءُوا

عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ

لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ

الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ۝ گفتند بابا ما را

نگوای چو اما را باور نداری ما یوسف را نصیحت آموزیم باید که او را

ادنی بدهی فردا او را با ما بفرست تا فا با شو تا تو ببینی که ما

خود او را نگاه داریم اندوه مدار نگر نترسی گفتا چو شما او را

ببرید غمناک شوم باور دارید نترسم او را گرگی بخورد در آن حال

که از و غافل باشید رسوا کار آگر گرگ کی را زمیان ما گرگ ببرد

بر تر ما بوذای چنین بوذ باید کینذ چنین بگویند خموش

کردید گفتا شما دانید لیکن زنهار گوش وا زار ببید چند ای

بزرگ او را ببردند با یکدیگر

عقد بستند کی او را ایشان کی در قعر آن چاه جای معلوم تر
بر سنک بنشانند جو ایشان زان چاه روی را بداذند
از ما بر او می وحی بردند کفتیم او را کی دل قوی دار جو فرداوز
کوادر دارند مرو بیاشان تو و ادر کوای ناکاه چنانک خبر
ندارند جو وقت عشا آن شب درآمد هر یک زیشان کریبان درامد
کفتند با احوذت نکوییم کی امروز ناکاه درامد
ما یوسف را در رخت بنهاذیم جو وقت مسابقت درامد
یوسف و امتاع هردو بهم بوذند کرک او را بخورد پس و اثر
امتد ار جی ما این راست می کوییم ترا بی شک این نباورذ
بر بیراهنش نه جون او بوذ آن بیراهنش انجا بنهاذند
کفتا بر متر همی بپوشید این صبر جمیل این را انهاذند
از بار خذای یاری در خواهم تا اخوانش با زوجی کردند

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ

فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا

غُلَامٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ

بِمَا يَعْمَلُونَ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ

مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ

لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ

ينفعنا أو نتخذه ولدا وكذلك

مكنا ليوسف في الأرض ولنعلمه

من تأويل الأحاديث والله غالب

على أمره ولكن أكثر الناس لا يعلمون

ولما بلغ أشده آتيناه حكما وعلما

وكذلك نجزي المحسنين وراودته

التي هو في بيتها عن نفسه وغلقت

الابواب وقالت هيت لك قال

معاذ الله انه ربي احسن مثواي

انه لا يفلح الظالمون

پس کاروانی بعزم ... سر چاه حاضر گشتند

نزول کردند گفتند یکی دلو برکش ما را آب آر تشنان بدادند

چو دلو از چاه می برآمد یوسف با زان عجب بماندند چو یوسف بیرون

حمله بدیدند یکدیگر را می مژده دادند او را پنهان فا وا می

بودند بضاعت عرش نام کردند ایشان گفتند تا اینه

حی شاید بود آنان گفتند اباجی کردند الله علیم

بدانچ ایشان و بهرچ آنان بازو بکردند باندک مایه

و کسی بهای بفروخته شد درم شمرده می ترسیدند

ازان بستد و داذ زان تو کیدران راغب نبودند گفتان
مصری کی اورا بخریذ زلیخارا ای زن کار اورا نیکو داری
اخر مارا ازو بر نیوفتد یا خوذ اورا بفرزندی گیری
جمله ان شهر دل درو بستند ان ازما بوذ تا تو بدانی
تاویل احادیث بداذیم کو بارخدای از بوذ کی تو خواهی
بیشتر مردمان علم بدانند معنی غالب باید کی بدانند
جو یوسف ما بتمام مردی گشت نبوه و علم هر دو بداذیم
بداش داذیم کی او متقی بوذ نیکوکاران را اما نند
ان براهیم آن زنا ور البسیار بنواخت با خویشتنش بفساد
درنواخت درها در ببست گفتا زوذ باش باری دیگر خوذ را
برار است یوسف گفتا خرذ جای دار از بارخدای خوذ

اِسْتَعاذَتْ خواست گُفتا بشنو مرا خُداوندست او را

بر مَن بسیار حقها ست دَر فساد بدانک فلح نباشد ستـ

مکارانرا حدود بیدا استه

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ

وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَا

لْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ وَا

سْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ

دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ

قالت ما جزاء من أراد بأهلك
سوءا إلا أن يسجن أو عذاب أليم
قال هي راودتني عن نفسي وشهد
شاهد من أهلها إن كان قميصه
قد من قبل فصدقت وهو من
الكاذبين وإن كان قميصه قد
من دبر فكذبت

وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ

قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ

كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ

هَٰذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ

چون آن زن قصد کرد او نیز کردی ار اند

الْخَاطِئِينَ نبدی که برهان نما داشت از هرچ ان اسو

یوسف بیک سو از فحشا خود را نگه داشت انکه چی عجب

کز مخلصان بوذ هرچند دوید از ما خبر داشت یوسف بگریخت

از زن تنگ خاست جامش بگرفت از پس بدرید کذخدای از

زن در تقند رسید هر دو را دید رویش بگردید

زلیخا کفت جنین نیکو بوذ مرا واجنین درخانه بکیاری
بزندانش فرستی تا شکنجش کنی نیکر زوذ زوذ دست بندا
رید کفنا این سو بد انك ازسوی او بذ خویشاوندش
کواه او بذ کفنا بنما مرا تو پیراهن تاجای آمد کی جرم
او بوذ ار از پیش بوذ یوسف مجرم بذ جوز پس باشذ
کناه ان بوذ جو پیراهن از پس تبه بوذ کفنا ای زن شرم
نداری زیرا کفتند زکید ایشان تا بذ کخوذرا نیك نکه دار که
کفنا یوسف اکرجی حق توست انیهر مرا باید کیکیبا زن
کفنا ای زن خطا توکردی زوذ توبه کن ازنیز درمانی

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ
الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ

شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرىٰهَا فِي ضَلَالٍ

مُبِينٍ فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ

إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ

كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ

اُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ

وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ

مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ

كريم قالت فذلكن الذي لمتنني
فيه ولقد راودته عن نفسه
فاستعصم ولئن لم يفعل ما آ
مره ليسجنن وليكونا من الصا
غرين قال رب السجن أحب إلي مما
يدعونني إليه وإلا تصرف
عني كيدهن أصب

تا کافران باشند کجهتهد رحمان را همی ندانیم
بگو الله هلنست مکر بکروند توکل کن بکر
نترسی جو واماکو دي از تو ببرند ادقران را جنان
بسازیم کیتا کوهها را بذان برانند بحرمت او زمین
ببرند انوا کز سالها مردکند بحرمت او فاسخی ایند
کویم قولوا اخو نکوشید ادجی بسرها شاند ابرند
ما اینو هر سیه بی شک توانیم مومنیان دانند کافران
ندانند مومنان را بجو یقین بدانید که کافران مارا
عاجز نهود انند این ما باکان تا زنده باشند
خود روز بروز رنجها یاوند شومی در سند درجان
وماذ شان تا ان وقتی که همه بمیرند بیرزانکه بمیرند
زنده شان بکنند در وعده ما خلف نیاوند

درین شهر کسی ازین خبر دلبرد زلیخا چو شنید حدیث

ایشان بهانه ای ضیافتی ساخت ایشان را خود مهمان خواند

دران مهمانی تکلفی کرد مر ایشان را خود دستها او بکند

از میوه تر مجلس آراست مر هر یک را کارد فرا دست داد

تقوی یوسف معلوم می کرد آوازش داد برو بیرون شو

تا بی یک زنخ رو نیک کرد چندانی بود کی او را بدید شد

آن هیبت او نیک اثر کرد دست ببریدند خبر نبد شان

وسا داد و صورت شده وبیسر

حاشا لله کو او گناه کرد لقنا و امن در خانه این بود نشت

مر ما معنی ما بد کرد

مرا باز وجوم همین بود دشت گفتم یاری و اسوی من نکر

کفنا ما را عادت جز این بود نشت اروی نبرد فرمان من نسر از ین

خواري زندان جز اين بوذست گفتا بار خذايا زندان و خواري

اخر بر من خوشتر آيذ جو در زنان نگرم جاهل باشم از زندان

زين صعبتر آيذ الله دعاي او اجابت کرد از کيد زنان او را اغاثت

کرد سميع و عليم اخلاص او دانست که يوسف آن دعا مي از

صيانت کرد بينوزاند ملاح او بديذ آمد با يک ديگر گفتند

بيرگردند گفتند ادراکي شش ماه محبوس کني تقدير کردند

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَ

حَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ

الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي

خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا
بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ
إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا
ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ
قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ
هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَاءِي

إبرهيم وإسحق ويعقوب ما كان
لنا أن نشرك بالله من شىء ذلك من
فضل الله علينا وعلى الناس ولكن
أكثر الناس لا يشكرون ۞ يصاحبى
السجن ءأرباب متفرقون خير أم الله
الوحد القهار ما تعبدون من دونه
إلا أسماء سميتموها أنتم وءاباؤكم ما
أنزل الله بها من سلطن إن الحكم إلا

لله أمر ألا تعبدوا إلا إياه
ذلك الدين القيم ولكن أكثر
الناس لا يعلمون يا صاحبي السجن أما
أحدكما فيسقي ربه خمرا وأما
الآخر فيصلب فتأكل الطير من رأسه
قضي الأمر الذي فيه تستفتيان
وقال للذي ظن أنه ناج منهما اذكرني

عند ربك فأنساه الشيطان ذكر
ربه فلبث في السجن بضع سنين

طعامی بود را و شراب داری را با زوان بعد معجون کردند

هر یک زیشان خوابی بدیدند این خواب بر وی تقریر کردند

پس کفت یکی خواب دیدم که جاشتانی نان بر سر دارم

مرغان زان نان همی ربایند آن را می خورند و نیز می برند

تعبیر کن که ما نیکو روی بر خیر کاری چنانک می کویند

کفت یک مساکه از من بشنوید تا بود که من هر دو بجویید

تعبیر رویا هر کس داند تعبیر رویا ز رسول داند

شما را هند و طبق بیارند چینه با دختر که جی ارند

پیش چند ارند حکونه می ارند بزرهی که نه بیش کارند

این علم مرا الله داد سنت این غیب بود تا بکرو خسد می پندارم ازان

طرفت پندار خدای ایمان ندارند بثواب و عقاب اندر قیامت

اقرار ندهند و کفر آرند ابای مرا نام شنودی ایشان یکشمر

توحید گفتند خلیل خدای پسرش اسحق ابد یعقوب همه

برین بودند امروز منم یوسف یعقوب همه دیو دارند

مرا حبشی خوانند این فضل خدای و اما نشاکرد لکن بیشتر

مکر د مکو و احق
کجون راست

بی شکر نکنند هم زندانی هم چون دبیرستانی

او درمو مینماد امسلم توسیم

گویند جواب دانند خدای میهیش دیگو کیهیش از میس

بکبند از زر بتر نند بانقاهر کیلس تمانند مرواحد را بلبت

بندهند معبودان تان اصل ندارند مازان منکد کشان خدای
خوانند

این نام خدای بت را شما کودی ابای شما شان نام کردند
الا بران حجت نداذست فتوی شما باور ندارند تحکم
نرسند الا مرا ان را چاورا هیچ هنتا ندانند او فرموذ
ست جمله عالم را تا جز او را هرگز نپرستند این مذهب
راست دین خدای باشد بیشتر مردمان جاهل باشند اکنون
هردو تعبیر یاذ گیری تا هر یک را فتوی بکنند
آن صاحب خمر عاذت باوذ ازو را ایشان خشنوذ کردند
اما طباخ دال باوذ از گوشت و مرغان بکنند
خانک بگفتم زوذ ببینی تعبیر حق تغییر نکنند
پس یوسف کنعان را کی ناجی بوذ باید کی مرا و یاذ آرند
جندانی بوذ کی تو بگوی ایشان مرا و اجای آرند

جو واجای شذ مشغول کردیذ مرا یاذ ده گفتی نکفتند
شیطان اورا مشغول می داشت تا سالی چند یاذش نکردند

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ
بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ
عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ
يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي
فِي رُؤْيَايَ إِن كُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ

قالوا أضغاث أحلام وما
نحن بتأويل الأحلام بعالمين
وقال الذي نجا منهما وادكر بعد
أمة أنا أنبئكم بتأويله فأرسلون يوسف
أيها الصديق أفتنا في سبع بقرات سمان
يأكلهن سبع عجاف وسبع سنبلات
خضر وأخر يابسات

لعلي أرجع إلى الناس لعلهم

يعلمون قال تزرعون سبع سنين

دأبا فما حصدتم فذروه في سنبله

إلا قليلا مما تأكلون ثم يأتي من

بعد ذلك سبع شداد يأكلن ما

قدمتم لهن إلا قليلا مما تحصنون ثم

يأتي من بعد ذلك عام فيه

يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ وَقَالَ
الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ
الَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ
عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ
عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ
مِن سُوٓءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ
الْحَقُّ أَنَا رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ

وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ
أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا
يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ

ملک روزی گفتا بشنوید
تا یاد گیری تا وا بگوید

گاوان دیدم من هفت فربه که گاوان لاغر شان می خوردند این لاغر
ها هم هفت بودند چه فربیان را می خوردند هفت خوشه سبز
بااند با پس این هفتی سبزان خشک بودند پس روی فا کرد
واند سیمانان که آنجا حاضر بودند این خواب مرا گفتنا
تعبیر چه ذانان می گفت که عالم بودند گفتند ایشان
نه پس نیک خوابی است افزاز داد که می ندانند آن تاجد را
وا یاد امد مسئله یوسف جوان بگفتند گفتا من خواب این گویم
خوابی راست آمد بفرستید

امذ بزوی کفتا یوسف یا انک توی بی شک صدیق فتوی ما
ده کی دباب رؤیا جوابی شافی محکم بتحقیق هفت کا و
سیمان را هفت کاغر می خوردندی این هفت کاغر
هفت خوشه سبز دیکران خشک جوابش باز ده از بهر
کهتر تا یاد کیرم جواب وا بیرم تا کی ریا و نبد مردمان بکس
کفتا هفت سال غله بر روید خوردش مکنی در خوشه بکیارید
الا اندک کزان نکزرد بدان مقدار کی ازان بخورید بس ازان
هفت سال سخت باشد جنانک کذشته بیشتر بخوربد
مکر اندک جای بی انباری ایذرحیصنی دیکر نخوربد سال
هشتم راحت بدید ایذ جنانک شما شیره و ادرا وکنید
ملک بشنید کفتش بیاریذ این واسطه در میان جی داربد
جوامذ رسول کفت واکر دو این او شوار و تیر سید

بکوچند زن دست ببریدند دستان کردند چرا نپرسید

هر انچ کردند علیم داند هر چند شما همی ندانید

ملک بشنید گفت زنان را کادر سستت کشما بکردید

شما یوسف را چو در نواختی چنانکش یافتی مرا بگوید

گفتند حاشا ای ملک زینهار بسامان بتر ازو کسوا ندیدید

عیال عزیز گفت اکنون از من سخنی بحق بشنوید

یوسف را بخود من خواندم هرچه او گوید باور دارید

افزار دادم بجرم من کرد که در غیبت او او را بگوید

وابار خدای دستان نتوان فرو رها تا نداد وادر باوید

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ

بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي

غَفُورٌ رَحِيمٌ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي
بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ
قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ
قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ
إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ وَكَذَٰلِكَ
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ
مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا

من نشاء ولا نضيع أجر المحسنين

ولأجر الآخرة خير للذين آمنوا

وكانوا يتقون وجاء إخوة

يوسف فدخلوا عليه فعرفهم

وهم له منكرون ولما جهزهم

بجهازهم قال ائتوني بأخ لكم من

أبيكم ألا ترون أني أوفي الكيل

وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي
بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ

این نفس را ویرا با بیست هرچ می خواهیذ مرا بگوییذ
مگر این کی عصمتی بوذ از رحمت وی نومیذ مباشیذ
ملک فرموذ شویذ بیاریذ نه منی که شما جو دی بیاریذ
تا هرچ کنم از وی بپرسم چنانک شما عجب بمانیذ
سخن نشنیذ مگر کاین گفت کاین یوسف را شما همی ببینیذ
امروز بنزد من مکینست امینست در دین و دنیا
یوسف گفت کاین خزاین را سرتاسر کلیذ بمن اسپاریذ
زیرا ای شما دنیا دانیذ از حلال و حرام خبر نداریذ
من هر دو بجهو حق نگه دارم باید کی این جمله بگوییذ
حدیث یوسف کاری خذای بوذ از رحمت ما

عجب دارید خویشتن داری برکت بار آرد ضایع نشود

یقین بدانید ثواب ابد زین همه بهتر ایمان اری تقوی

بورزید برادرانش بمصر رفتند چون بار برادادِ ایشان

در شدند اوشان دانست ایشان او را می نه ندمی وانذا

نستنند چو ایشان را می بازگردانید همگنان شان را ها

صبر کردند آن برادر را که بدر دار قند می فرمایم تا حاضر

ارند نمی بینید این عدل و این داد میوزدان از من بهتر یاد ند

نکویی او اینجا بنا بید اگر بیاید مر او ببینید از من بمثل

تقیبی کنم بی برادر تا خود همی نیاوید

قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا

لَفَاعِلُونَ وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا

بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِ

فُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ

أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ

فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا

لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ

إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ
وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ
قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا
رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ
أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ
يَسِيرٌ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى ٥

تؤتون موثقا من الله لتأتنني به إلا أن
يحاط بكم فلما آتوه موثقهم قال الله
على ما نقول وكيل وقال يا بني لا تدخلوا
من باب واحد وادخلوا من أبواب
متفرقة وما أغني عنكم من الله من
شيء إن الحكم إلا لله عليه توكلت وعليه
فليتوكل المتوكلون ولما دخلوا
من حيث أمرهم أبوهم ما كان

يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَا
جَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ
لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ ۝

وزمان مترا كفتند جاى ارسيم از مهتر
شي دستور خواهيم پسر يوسف
كفت مرخا مكانرا تا را پس الما در رحلا بنهند كفنا
تا مكران بهبينند براذر را زوختر بيار ند جو باز امذند
با نزد يعقوب كفتند يا باب خوذنت نكويم برخي از بار ما
فروبستند شرطى كردند تا بركشايم ابن يامين را وا بغر
ست تاما اورا نيك نكه داريم كفتار وناما مي كفتي
كيما يوسف را نيكه داريم نكه دار خداى بسنده باشد

ابن یامین را بذو سپاریم از دل پدران رحمن خبر دارد
تا قول شما باور نکنیم چندانی بوذ کبار وا کردند بضاعت را
در بار دیذند گفتند یا بابا اینک بضاعت ما برگشت وا باز بما
سپردند چنین می کنند کایشان بکوذند مبرن
بر ما ایشان کردند برادر را نگاه داریم شتروار هر یک
بیستانیم گفت نفرستم من با شما او را مگر با من عهد
خدای بندید کاو را زوذ با من آرید مگر باز وا انجا
بمانید گفتند با با ما عهد کردیم گفتا الله را گواه
گرفتیم گفت جمله بهم از در آن شهر اینک گفتم نگو در
نشوید لکی یک یک از هر دروازی جو جواز دهند آنگاه
درویذ ایشان در شما تبهمنا و فتنند الله گفتست
تهمت مدارید از فرما نرنکه ندارید شوی در سید
ازمن مبینید گفتند تراست حکم با با

گفتا زینهار چنین مگویید ابتا کردم صبر و توکل
شما نیز همه توکل آرید در مصر شدند چنان کی
فرمود گفتند آیا کاین چرا گفت مگر کمرا داد درین
بود یعقوب از دو چیزهای دینی الله بفضل فازو آ
نمود بود بیشتر مردمان علم ندانند گویند که برای چشم فرمود

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ
أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ
بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي

رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا
الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ۝ قَالُوا
وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ
قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ
جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ
قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا
لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا

سارقين قالوا فما جزاؤه إن
كنتم كاذبين قالوا جزاؤه من
وجد في رحله فهو جزاؤه كذلك
نجزي الظالمين فبدأ بأوعيتهم قبل
ثم استخرجها من وعاء أخيه
وعاء أخيه كذلك كدنا ليو
سف ما كان ليأخذ أخاه في
دين الملك إلا أن يشاء الله نرفع

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ

ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ

سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي

نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ

مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

كفتنا اورا برمن اربد

جو در فتند دو نزد يوسف

شاهي مو لبد

پس كفت مرا وانى ندانيد منم يوسف

كفتم از پيش درابيد

حمنا النيان با تو جفا كردند زان بو ذكه

باذن اله مسالتي برسا

جون كار ساخت زليشان بپرداخت

وازو در ساخت

خت ان صاع در جلا وبنهاذ واجاى آمد

جو صاع داران صاع ندیذند بشتاب تنگ همی دویذند
گفتند برای کاروانرا که صاع ملک ایشان بدزدیذند
صواع الملک می وانیا وییم ار وا ز اریذ رنجه نداریذ
شتر واری گندم بدهیم گفتند باالله کی شما نیک دا
نیذ نه آنرا امذیم تا صاع دزدیم ما خوذ هرگیز
دزد نبوذیم از صاع شما خبر نداریم گفتند چی بوذ جزای
این فعل چو معلوم نبوذ که دروغ گفتند کعدند در رحل ایشان یا
وبرشان دارید کی ببرسید مارا اینجا حکم جنین باشد
جزای ظالم باید کی بدانیم صاع وان زبیش بار ایشان
بسبب ان صاع یک یک بسیار دلیلی ریخته ریختند از رش بگاه کیسه
صاعش بگرفت انجا نبهاد جنانک وعده خواستیم زبهر بیهب

١٥٥

جه کر کیش ملک می خوهند لکن خواستیم از بهر یوسف
تا حبس ما در مصر بنهاد بجانك برادران بدانستند
مقصود بیافت وشرع بنهاد جو برادرانش او را بدیدند
فرو ماندند بنکوهی کفتند کفتند اکر بدزدید است عجب نبود
مر یوسف را بدزدی بکرفتند کفتند از پیش بتی بدزدید
وقتی کمری بر میانش بکرفتند مکر این نیز همان عمل دارد
صاحب جنوان این را کفتند یوسف بشنید خود را
فیکه داشت آشکارا نکرد او را که کفتند
کفتا از شما تا او در کردد خدای جه داند هرانج کفتند

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا
كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ

لَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ

إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا

مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ

تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ

مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ

فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ

لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ

خير الحاكمين ۝ ارجعوا إلى أبيكم
فقولوا يا أبانا إن ابنك سرق
وما شهدنا إلا بما علمنا وما كنا
للغيب حافظين واسأل القرية
التي كنا فيها والعير التي أقبلنا
فيها وإنا لصادقون قال بل سولت
لكم أنفسكم أمرا فصبر

جميلٌ عسى الله أن يأتيني بهم جميعا

إنه هو العليم الحكيم وتولى عنهم

وقال يا أسفى على يوسف وابيضت

عيناه من الحزن فهو كظيم

قالوا تالله تفتؤا تذكر يوسف حتى

تكون حرضا أو تكون من الها

لكين قال إنما أشكو بثي وحزني

إلى اللّٰه وأعلم من اللّٰه ما لا تعلمون

ابن يامين را يوسف بنشاند ايشان را زو را خواهش كردند كفتند پدرش پيرى
بيوسف تجزا و يكي زما بنشيند بسيار با ما احسان كردي اين
نيز بكن تا وا بكويند كفتا زينهار حسبي تقوي انكه ما را ظالم
خوانند چو نوميد كشتند فريد كشتند با يك ديكر تدبير كردند
مهين تو بر ايشان كفت شما دانيد با باى شما و شما حي كفتيد
خداى را بر شما كواه كرفته زمسالر يوسف ديكران خبر دارند
من با پدر را نيز كه جاى نجنبيم تا الله يا پدر مرا جي فرمايد
خير الحاكمين اين حكمي بكند كيفيت اين ديكران بدانند
شما او كردى دا بر يعقوب كوييد او را پدر زدي بكو فتند
ضايع رحوال او را وردند او را انجا محبوس كردند ما نيز
ديديم ترا بجنبيم مخلوقان خود غيب ندانند

کس وا بفرست از مصر بپرس بازا تا کو اما ذ راه بوذ قند
تا انجه دیذیم راست بگفتیم   در جوال کی نهاذ ایشان دانند
پس یعقوب کفت این هم از انست   سوداها همه ز فرزندانست
من صبر جمیل خو فرا کردم   ابا ربی نیز هم جنانست
امروز مرا امیذ قوی تر کشت   کی یوسف امروز از زندکانست
علیم و حکیم اسرار داند   نومیذ کشتن نه جای انست
زیشان برکشت و کفت ای اندوها   روشنان چشم این کروها
عیناه سپیده و چشم کریانم را حاسدی
کفتند بخذای کی بتر سیتی   از پس ایاذ تو می بکوای
این سوه اندوه صعب باشد   نزار شذی بیابذ کی میری
کفا کفر اشما نمی کویم   پراکنده شدم من با خذای کویم
شما ازو احوحتی ندانید   اندوهانم فرا خذای کویم

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ
وَأَخِيهِ وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ
إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْكَافِرُونَ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا
يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ
وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ
لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ

يجزي المتصدقين قال هل علمتم

ما فعلتم بيوسف واخيه اذ

انتم جاهلون قالوا أإنك لأنت

يوسف قال انا يوسف وهذا اخي

قد من الله علينا انه من يتق ويصبر

فان الله لا يضيع اجر المحسنين قالوا

قالوا تالله لقد اثرك

الله علينا وإن كنا لخاطئين قال
لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله
لكم وهو أرحم الراحمين اذهبوا
بقميصي هذا فألقوه على وجه
أبي يأت بصيرا وأتوني بأهلكم
أجمعين ولما فصلت العير قال
أبوهم إني لأجد

ريح يوسف لولا أن تفندون قالوا
تالله إنك لفي ضلالك القديم فلما
أن جاء البشير ألقيه على وجهه فارتد
بصيرا قال ألم أقل لكم إني أعلم من الله
ما لا تعلمون قالوا يا أبانا استغفر
لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين قال سوف
أستغفر لكم ربي إنه هو الغفور الرحيم

هرچند و نتو شوید و جو بید
اردل با باهمی نکه دار دل لز خدای کافران باشند
نجد باشید نومید مباشید نومید

شما مومنانید نومید مباشید وامیر شذند بیگانه گندم
تا آن وقتی پیش او رفتند گفتند سخنی از ما بشنو
این بضاعت ما پیش او ببردند گفتند ما را و اهل ما را
نیاز دریافت زاری کردند این بضاعت ما قیمت ندارد
تو منهای گندم از وی بخواستند گفتند ز توی صدقه خواهیم
فردا از خدای جزا بیابید گفت بلاذ داری کشاجی کردید
بیوسف تا نیکوا او خبر دیذ پیش این جفا از سوار روز
داروی برادرش کردیذ گفتند معلوم نیست کجی بذ آنیذ
کشما امور خوذ کجا بینیذ گفتند بحقیقت یوسفی تو
گفت آله بلی یعنی پذ اینیذ این برادرو اینجا نشسته
معلوم کنی از وی بپرسیذ این بلیت مکر منت الله
صبرو تقوی ضایع نماند اینیذ گفتند بخدای که راست می گویم
الله ترا بر ما برگزیذ اقرار دهیم کما خطا کردیم
باید که با ما عتاب نکنی گفتا امروز خصم می نکنم

دو بار خدای بخذر بخواهید از جهان بود کی شک ما بذ سود خدای

الذ با جیذ کی بجو بید این پیراهنم با خود ببریذ انجا کی بذ زرم

بر رویش بنهید ببیر اهنش محزون بخود دیذ هم بذین مسرور

بکنید پیر خورد و بزرگ هر کنا هست شما همه با نزد من ارید

چو در وازه مصر عیر بکیا شت یعقوب زیوسفش خبر یافت

گفت ایشان زنا کیبوی می برم از یوسفی یوسف بر جا نیست

اندر وز قیمص پیر اهنش بیاوردند بر رویش نهاد بسرخ بر امد

روشنای چشم جان بذر گفت الذ وه بتوفیق فا سر امد

پس گفتا نه من همی گفتم امیذ خذای وقلبش در امد

گفتند بابا ما بی شک خطا کردیم باید کی ما را از خذای بخواهی

گفت بوذ کی از دستور هم خواهم از امرزش بومید مباشید

فلما دخلوا على يوسف اوى اليه ابويه وقال

ادخلوا مصر ان شاء الله امنين
ورفع ابويه على العرش وخروا
له سجدا وقال يا ابت هذا تاويل رؤياي
من قبل قد جعلها ربي حقا وقد احسن
بي اذ اخرجني من السجن وجاء بكم من
البدو من بعد ان نزغ الشيطان بيني
وبين اخوتي ان ربي لطيف لما يشاء

عشر ۵

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي

مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَ

حَادِيثِ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ

أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي

مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۵

چو در رفتند در نزد یوسف ابوانش را

بر تخت بنشاست ایشان را گفت بمصر در روید

با خدای خواهد امن بنشینید پیش ایشان او را

تواضع کردند کفت بسم الله مصدر شوید

کفتا بابا تاویل از خواب کان روز مرا تعبیر کردی

امروز بیاید باقی بر بیذم از شمس تو کبا متی بر تخینی

از اجابتش بعضی بکویم زر ندانم بیاورد تا تو شنوی

شما از سفر بر من آورد نیز آنک میان ما بنوشتید

از دیولعین عادت این دارد تو روز نخست مرا کفتید

الذمن الطاف باشد تو این مسئله از من بهتر دانید

علیم و حکیم جز خود ندانید بایدی سخنی زمن بشنوید

کفت بار خدایی مرا بکویم تو بودی که مرا بملک بنشاندی

تاویل الاحادیث بدادی اندر دو جهان مرا تو داری

خداوند جهان من خود ترا دانم دو سخن دیکر ز من بشنوی

بر اسلام مرا چو وقت باشد جان بر کیری از وقت کنو خواهم

دیگر همرا اندر قیامت با اسلافشم برحمت بنشانی

ذَلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ

وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا

أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَمَا أَكْثَرُ

النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَمَا

تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا

ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي

السموات والارض يمرون عليها
وهم عنها معرضون ۝ وما يومن
اكثرهم بالله الا وهم مشركون
افامنوا ان تاتيهم غاشية من عذاب الله
او تاتيهم الساعة بغتة وهم لا يشعرون
قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني وسبحان الله وما انا
من المشركين

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا

نُوحِي إِلَيْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَى

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا

أَفَلَا تَعْقِلُونَ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ

وَظَنُّوا أَنَّهُمْ

قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ

نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ

الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ

عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا

يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ

يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

این همه هیچ گذشت اخبار عیسیست نیاید توان وقت نبودند
پایشان جمله بی‌سر گردند   تو قصه یوسف زمن شنیدی
زنان خود واجبان بود   جمله مردمان بی‌تو مکروند
وازان تو سخن حریفی   بلشتر ایشان بی‌تو نغز وفند
عاشق رفتست که مرد خواهند   تو یک دیده مرد نخواهید
زیرا که جزو زیبا نباشد   تو نامه زیبا جمله دارید
بی‌شمار نشان سر ازه   در عالم که گرد رنگ بدهار ابدانند
تامل نکنند انصاف ندهند   بر عجایب روی می‌پرند
آنکه گویند می بگرویم   بلشتر ایشان تنزیه نکنند
این گشتند و رعونت عام   یاران همه را ناگاه بکرند
ایشان ما را همی ندانند   زانست کما هم نگروند
بکوطو یقینی و دین و شیریمی   اینست که همه را و هذای خوافم
ازدین خدای خود من و یارانم   فرزانه جفت بر باد دارم

من الله تنزیه گوییم هر کرا بخوانی شیری بیارم
نفرستادیم از پیش تو ما مگر مردان کز شهر بودند
بهمامی دادیم وحی فرستادیم تا جمله خلق را بخبر ورند
چو او کنند کیفر بردند ما فر نکنند بگو تا بنگرند
بهشت بهشت متقیان را باقی دارند اگر خرد دارند
عذاب از کفار تاخیر می کردیم تا رسولانم نومید گشتند
کافران گفتند هیچ رسولان فا ما گفتند دروغ گفتند
نصرة امد از ما رسولان را ناجی گشتند انک بگرویدند
عذابها لی از مجرمان وا کردا ما نتوانیم همچو بکنند
در قصها شان بسیار عبرت بود خردمندان را که انصاف بدهند
نه حدیثی بود ما همه نهاده لکن راست بود باز انک دارند
جمله چیزها که رو بیان بدراهی یا مستند اگر بشنوند
رحمت الله هر چند خواهید
هر آنان را که بیذو بگروند

سورة الرعد اربعون وخمس آية

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا وکن میان سوره بنام خدای مالک الملک

المر تلك آيات الكتاب والذي
أنزل إليك من ربك الحق ولكن
أكثر الناس لا يؤمنون الله الذي
رفع السموات بغير عمد ترونها
ثم استوى على العرش

وسخر الشمس والقمر كل يجري
لأجل مسمى يدبر الأمر يفصل
الآيات لعلكم بلقاء ربكم توقنون
وهو الذي مد الأرض وجعل
فيها رواسي وأنهارا ومن كل
الثمرات جعل فيها زوجين اثنين
يغشي الليل النهار

إنّ في ذلك لآيات لقوم يتفكّرون

الم مراست ملعبت این راس از اندماست رحمت آیات کتاب

در هر دو جنت بنو فرستاذ خدا از جذا اوندت

این نامه حق بر حقیقت بلشنر مردمان می نکروند

قان بلبست مکر حماقت آسما نها را بی ستون بر داشت

بهش بکری نا هیچ ستون هست ببر راست بکرد اسمان

بر عرش این استقرار از اوصاف عرشست این شمس

و قمر مسخر انتعمنا از ایشان بنا نام برد ست تدبیر

کند فرما نها را جنا زی جاذ ببنش تقدیر کرد ست

جذا بکبد منی زنا مو حوا ر زجلا الجذا بر دست جا ئیل الفتست

تا خز ایش وقطعا بجر و ینذ اقوار ذهی

چو بساط زمین هم او بگسترد و کوههای بلند بر وی هم او کرد
جویهای روان هم او بدید آورد از هر سوی جوی سرخ و جوی زرد
ترش و شیرین بسیار هست که درو اندر و بسیار تقدیر او کرد
شب را بر روز آورد و چون آبها نیست آن را کشتمند کرد

وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ
وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ
صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ
وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى
بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ

إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون ۝ ٥

وإن تعجب فعجب قولهم أإذا كنا ترابا

أإنا لفي خلق جديد أولئك الذين

كفروا بربهم وأولئك الأغلال

في أعناقهم وأولئك أصحاب النار

هم فيها خالدون ويستعجلونك

بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى
ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ
الْعِقَابِ ۵ زمینی بنشد درهم پیوسته
بارید و خوش بادی شوره زار کدران انگور باشد
زمینها و کشت رسته خرما بنانی دو تا و یکتا از بیخ یکی
دو شاخ رسته هوای همه و آب یکسان تفاوت بسیار

بوسته وابسته داران ایست بر حبس تدبیر
از آن خود را کار بسته شگفت نمای زشگفت ایشان
شگفت نمای جای آن هست گوبید بپس از آنک خاک
گشته جی بداری اعادتی هست ایشان کافران نمانگروند
نُزد اغلها بر گردن دارند جاوید در عقاب ما بمانند
و ازان ما نشد خود ندارند بعذاب خدای می شتاوند
گوبند ما را نیکی پیاز دار از قوم از بیش مثل کشتند از باز ایند
و از ایذ بر ندارند عقاب سخت بلعتند ۵ وَيَقُولُ
الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ
مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ

قوم هاد الله يعلم ما تحمل كل

انثى وما تغيض الارحام وما

تزداد وكل شي عنده بمقدار

عالم الغيب والشهادة الكبير

المتعال سوا منكم من اسر القول

ومن جهر به ومن هو مستخف بالليل

وسارب بالنهار له معقبات

و بين يديه ومن خلفه يحفظونه

من امر الله ان الله لا يغير ما بقوم

حتى يغيروا ما بانفسهم واذا اراد

الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم

کافران گویند بار گروهان

من دونه من وال گرانج در خواستیم یکی بیارید

تو ایشان را آگاه کردی چنانکه از پیش پیامبران کردند

هر ای ایشان را بی شک دانند چون بستند الله داند از ناقص بود

از بود کامل را واحد بود او عدد دانند هر ایج کنام

از همه جز بدست

شه نمیرو او فتند ز حکمت آن خدای خبر دارد / شاهد و غایب

و هم کی هم باشد و ظاهر

نجوم شما دانند در دانائی بکس نمانند / پنهان کی گویند

و با طن نکنید خبر دارد

یا با یکی بودارید در صحرا بود یا کنج خانه الله دارد

جمله دانست او نیست و هست هر دو داند از ما او را

تو بینیا نند کن بیش و زپس نگاه می دارند تا حرکاتش

همی نبستند آن روز نشند از شب درآیند ما نعمت زال

زوال نکنیم تا از وقتی کیشکر نکنند از شکر کنند سوء

ها یا و تد کفران از ند هم سوء نشند جو ما خواهیم

عذاب ان قوم هیچ کس زیشان ان دفع نکنند

بدون خدای یا ز نباشند ما لینی نکنیم تا ان نکنند

هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا

وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَيُسَبِّحُ

الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ

خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ

بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ

وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ

لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ

لعلي الما ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما
دعا الكافرين الا في ضلال

او برق اندر هوا پدید آرد زان بیم و امید و ابر پدید آرد گروهی گویند
گونه سلاذ گروهی گویند چون برآرد آن میغ گران باب
باران از رعد بحمد و تسبیح آرد و فرشتگان از هیبت او می تر یک
مار زبیا تسبیح آرند صواعق را از جایش بفرستند بابا
رادن حق حریق آرد بازان هین هر یک او در ذات الله تشبیه
آرد این صواعق را نشانی کی دان ما عذابی سخت را
پدید آرد دعا بحق بگو حق بشنود خواهش فاجز را
واطلند اردنه نه داند نه بنهر شنود نه حاجت را زول
نکر داند نه بخواندن است چنان بود کی تشنه آب را دست
خواند هر چند خواند یا دست جنباند اجرب شکل تشنه بماند

خواهش كافران ناما قهر هرچند كنند سود ندارد

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَ
رْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ ۩ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَ
رْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ
أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا
وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى

والبصير أم هل تستوي الظلمات

والنور أم جعلوا لله شركاء

خلقوا كخلقه فتشابه الخلق

عليهم قل الله خالق كل شيء وهو

الواحد القهار أنزل من السماء

ماء فسالت أودية بقدرها فاحتمل

السيل زبدا رابيا ومما يوقدون

عليه في النار ابتغاء حلية أو متاع
زبد مثله كذلك يضرب الله الحق
والباطل فأما الزبد فيذهب جفا
ء وأما ما ينفع الناس فيمكث في الا
رض كذلك يضرب الله الأمثال للذين
استجابوا لربهم الحسنى والذين
لم يستجيبوا له لو أن لهم ما في الأرض
جميعا ومثله معه لافتدوا به

أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادِ

هرچه در اسمان مطوع نعمت با هرچه در زمین نکوهی دو قسمند
قسمی رغبت قسمی رهبت را آفرمارا می سجده ارشند سایهها
شان از صبح تا شب سرتا پاشان در خاک می غلتند بگو مالک
عالم شما چرا گوبید انکه تو نکو ولی نعمت نکو شما بید کمی خوا
هید بدون خدای ازبت نصرت ایشان خود را می نتوانند می جی
بیوسید زایشان شفاعت زکور نا بینا بسی در هردو یکسان
نبود نور با ظلمت یا می ما را هنباز گویند افعال خدای نبود بشرکت
گذام زمین نکو نبات کردند یا گذام اسمان تما ندربلت بگو منی
عالم را با هرچه در عالم مفعول گویم نشان قدرت

خذای واحد دیگر مقصود ما ذ چنین نماند شبهت بگو بار

خذای ما حکیمست از سوی سما آبی بدیدار ذ زان آب چیبار سیلها

حبز ذ باندازه چو اب بدیذ آید بار و کف بود و قبله بود بسیار

هر دو بستوذن ما چی بدیذ آید زان زری در کاه دارد صایغ یا دیگر

همی جوش بدیذار ذ آن کف دان قبله وان سوته دان جوش بهوا در

شود باقی معین کرد ذ آن زر خلاص وان دیگر اسوذه وان آب

زهال نفع بدیذ او ذ این هرج بماند ماند حق دان زان چکار کسشود

هوا بدیذ آید جمن حق جز ذ بهشت باود مانند سراب مبطل

چنین بلند هرچند کوید مبطل جی حیلت جی چار جسم تا شود

بدیذ اید زان سود مبطل چه سو بلیند سوذها سره

زان سوی بدیذ آیذ ه أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ

إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ

أعمى إنما يتذكر أولوا الألباب

الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون

الميثاق والذين يصلون ما أمر

الله به أن يوصل ويخشون ربهم

ويخافون سوء الحساب والذين

صبروا ابتغاء وجه ربهم وأ

قاموا الصلوة وأنفقوا مما رز

قناهم

سرا وعلانية ويدرءون با
لحسنة السيئة أولئك لهم عقبى
الدار جنات عدن يدخلونها
ومن صلح من آبائهم وأزوا
جهم وذرياتهم والملائكة
يدخلون عليهم من كل باب
سلام عليكم بما صبرتم

۞ **فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ** فرخ آن کس که حق بداند

چو وا نوا خوان کیفا حق نبشد خود را نکاه لجشم عبرت

جنات بیی در و بدید آید آنجا ز وفا داری بعهد الله چو

بهشتش دار وصلت پدید آید تشویر ز گناه و بیم فردا کشمار

سخت بود که پدید آید بر طاعت صبر و ز معصیت صبر امید

رضا هر دو پدید آید آن نماز نیکو و صدقه پیوسته خویش

داری و ادی پدید آید فردا در بهشت مهمان دارند مهمان

داری اغاز پدید آید سامان حاضر باشند اسباب و نسب

وا دید آید زفرشتگان از هر در که سلامی زیبا ما

دید آید سلام کنند سبب بگویند سرانجام نیک او را پدید

آید ۞ **وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ**

مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ

ٱللَّهُ بِهِۦ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى

ٱلْأَرْضِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ

سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ

لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُواْ بِٱلْحَيَوٰةِ

ٱلدُّنْيَا وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْأَخِرَةِ

إِلَّا مَتَٰعٌ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ

لولا أنزل عليه آية من ربه
قل إن الله يضل من يشا ويهدي
إليه من أناب الذين آمنوا وتطمئن
قلوبهم بذكر الله ألا بذكر الله
تطمئن القلوب الذين آمنوا
وعملوا الصالحات طوبى لهم

اما آنان که عهد شکنند فرمان ببرند

وحسن مآب

رحم بپیوند فساد کنند مطرود

گردند در بند جای ضایع مانند

تفاوت در عطاشان حکمت بود هرکس کیاورا

دنیا زیادتر بود او شادتر بود در اینجا سعادت بود

واجب آن بود کی شادی بطاعت بود چی در آخرتش

بسی مثوبت بود انجا کی بهشت دنیا چی لرزد مهتران بود

کفر دار در جنت بود کافران بسر ازین بشنو کی گویند

بار کرم ازان عز انچ در خواستیم باراده ما یکی بیار قبد

زیرا گویند عیاد شو مست ادبار ازانید فاسوه یاوند

قومی کایشان بما بگروند قران شنوند دلرا ادرو بندفد

واجب انست بر همه عالم کی احکام آرام یاوند جوبا

ایمان طاعت دارند طوبی ایشان ثواب یاوند زیبای

جای روز قیامت ایشان را بی شک بسیار زند

كذلك أرسلناك في أمة قد
خلت من قبلها أمم لتتلوا عليهم
الذي أوحينا إليك وهم يكفرون
بالرحمن قل هو ربي لا إله إلا هو عليه
توكلت وإليه متاب ولو أن قرآنا
سيرت به الجبال أو قطعت به الأ
رض أو كلم به الموتى بل لله

الارض جميعا افلم ييس الذين امنوا

ان لو يشا الله لهدى الناس جميعا

ولا يزال الذين كفروا تصيبهم

بما صنعوا قارعة او تحل قريبا

من دارهم حتى ياتى وعد الله

ان الله لا يخلف الميعاد نفرستادیم

تو ابدین امت بلیش ازیشان بیز امتان بودند تا بر خوانی وحی

بر ایشان کفتی کفتیم

تا کافران باشند که جهد رحمان داهی ندانیم
بکو الله هست مکر بکروند تو کل کن نیکر
نترسی جو ما کردی از تو ببرند از قران راجنان
بسازیم کینا که هطارا بذان برانند بحرمت او زمین
ببرند انوا کزسا الکها مردند بحرمت او فاسخی ایند
کوییم قولوا اخو نکوشید ارجی بسرها شاند ابرند
ما انو هر سیه بی شک توانیم مومنیان دانند کافران
ندانند مومنان راچو یقین بدانید که کافران مارا
عاجز نبود انشد این ما باکان تا زنده باشند
خود روز بروز رنجها یاوند شومی درسند در جان
وماشان تا ان وقتی که همه بمیرند پس از انک بمیرند
زنده شان بکنند در وعده ما خلف نیاوند

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ
فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ
فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ
عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا
لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ
بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ
مِنَ الْقَوْلِ

بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ
صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يُضْلِلِ
اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ لَهُمْ عَذَابٌ فِي
الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ
وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ مَثَلُ الْجَنَّةِ
الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَ
نْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ

عُقبى الَّذِينَ اتَّقَوا وَعُقبَى الكَا

عجب همه مان ارپرتو خند نند

فِرِينَ النَّارُ ٥ زیرا کانان کز بلیش بوذند

بار سولانی همی عمل کردند کفتم بکیاریب تا بخسند ند لسر بکیرم

شان را واکر بینه معلوم بکنی تا حالشان جو شند جو عقاب الیم

ما بدیذند جی بندارند کیا از هر کس بذالج کر دست جبر

ندارذ قومی اوزا کفتند همتا بکو او خود را مثل نداند

نامشان ببرید تا خوذ همی کردند کفنار شما الضیا ندارذ از ینکار

نوذ الله داند در اشکارا اشکه سه ماند

ایشان کشما همی کذرا بند در اشکار و نهان هیجای

نیابذ خوذ برساختند خوذ شان نیکو امذ تا خلقان

را از ره ببردند ما ایشان را کمراه خوانذیم

ایشان خود را تباه خواستند ایشان را عذاب دو جهانی
در عذاب ابد متعب در مانندند هر که خود را بار
نیاوردند/ بشنو نو نشان باغ اتاف کا ایشان مطلق بر
خیزکارند میوه داذیم راحت بپوسته هر
دو جاوید از ما بیاوند انان کی تمام ایمان بندا
رقند جاوید در نار ما بمانند ه والذین اتینا
هم الکتاب یفرحون بما انزل
الیک ومن الاحزاب من ینکر ه
بعضه قل انما امرت ان اعبد الله ولا

أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبِ

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا

وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَمَا

جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ

وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا

مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا

بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوا
اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ
الْكِتَابِ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ
الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِ
نَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا
مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا

معقب لحكمه وهو سريع
الحساب وقد مكر الذين من قبلهم
فلله المكر جميعا يعلم ما تكسب
كل نفس وسيعلم الكافر لمن عقبى
الدار ويقول الذين كفروا لست
مرسلا قل كفى بالله شهيدا بيني
وبينكم ومن عنده علم الكتاب

ان اهل کتاب کایمان دارند قران شنوند شادان کردند
لکن بعضی از یهوذان باور نکنند کز حق شنوند
بخوان احمد را و دیگران را فرمان دادند تا جان دارند
تشبیه نکنند او جز او را پرستند بهر نیستی ایمان دارند
بار خوانم تا زنده باشم افتاد کیما بازان جهان دارند
بذ نیذ میای حکم بتازی شوند سنا ذیم تا ببوری
از پیامبر و نهوای صح کبیس بحر فتان حکیم کنید
بی شک با ما سخت کرما نیند دایی حیا ما یابی بیاوید
چنانک تورا ما هر رسولی را از پیش تو ما پیغام دادیم
زنان حلال و اهل بیتان سادی و باری تمام دادیم
بی دستوری منزبند اذ کند مگر آنچ ما پیغام دادیم
اجلشان برسید جمله بمردند ملک الموت را الهام دادیم
املا کردی اثبات کردند انچ ما خواهیم و اتحابیم

بیغام بداذی ساکن همی باش چونو به کنند محابیم

سبب نوبه طاعت بفسیم اموال کنب بکیپی نداذیم

از سمت اصلو امحابیم تو بیغام بده ساکن می باش

ارشان بکیرم آمن می باش از تو بروی بشار بشان

مر ایشان را احباب و اماشت واجب از بود کشمار بکیرند

هرعز قوی بغا فعی باوند رود بوذ نه دیو کیکی نمانند

بیشان همه فا شمار کیرند عجب به مانا از معر ایشان

هآن بیشینان همه معر کردند خزان همه ساخته داریم

ارنبکدنه ار بذ کردند کافر کویند اغر مرا بهتو

وا یاذشان دهند هر انچ کفتند کافران کویند

نه ای بیامبر نکوبسنده بود الله دا قد

اما مان ذرعنبار بی خبر دارند شما می نکنبد هیچ باقی

سوره ابرهیم علیه السلام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

جدا وا کن میان سورة

بنام خدای منعم نعمت

الر كتاب انزلناه اليك

لتخرج الناس من الظلمات

الى النور باذن ربهم الى

صراط العزيز الحميد الله

الذي له ما في السموات
وما في الأرض وويل للكافرين
من عذاب شديد الذين
يستحبون الحيوة الدنيا على
الآخرة ويصدون عن سبيل
الله ويبغونها عوجا أولئك
في ضلال بعيد الرحمو مايم

زانست کتبو قران فوستاذ بم تا ما داری چراغ ماروی
بیوف ان ان ازهج نا دیب باذن الله خالق عالم
یاران دامی کی خدای پستو ذهج در عالم جمله مسو
اوراست عذاب شدید جا چدا و راست دنیا و دین
برکو بنند تا عامی یاز راه ببرد نند ملال
بعید بدان کی ان بوذ کرد راه لبشند دز راه ببرند

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ
قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ
مَنْ يَشَا وَيَهْدِي مَنْ يَشَا
وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَلَقَدْ

أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ

قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي

ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا

نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ

مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ

العذابِ وَيذبحون اَبناءكُمْ وَ

يَستَحيون نِساءكُمْ وَفي ذلكُم

تفتو ستاکونم ما رسولاف

بَلاءٌ مِنْ رَبكُم عظيمٌ الادر لغت مابتدا امة

تا می داند انچی می شود زونو بر کردد از ضلالت ای الشهيد

خود در ضلالت قبول نکند از و هدایت او را باذ امر حش

هشت عن یر حکیمی فرد ابی شک حکمش بکند بر وفق حکمت

موسی از بیش هر یکی بیامد تا از تاریکی بنور ارذو اباذ می داذ

شان قیامت ببلشا کهر یک بنور ارذ دروا اتست مر

صابران را الخاصه انرا کنشکوربا وذ / موسی تو کفت

مر قوم خود را کوا باذا ان نعمت و بیرا برهانی هان از ال

فرعون طاقت آن بنذ عذاب و بیرا بسران تان راهی

همی بلیشتند زنیکان را به فساد

خو ذرا بلای اول معنیش شید ف بلای دویم با رسیش راحت

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِ

يدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي

لَشَدِيدٌ وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا

أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ

اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ

وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ

لا يعلمهم إلا الله جاءتهم رسلهم
بالبينات فردوا أيديهم في أفوا
ههم وقالوا إنا كفرنا بما أرسلتم
به وإنا لفي شك مما تدعوننا إليه
مريب قالت رسلهم أفي الله شك
فاطر السموات والأرض يدعوكم
ليغفر لكم من ذنوبكم ويؤخر
كم إلى أجل مسمى قالوا إن

أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ
تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ قَالَتْ لَهُمْ
رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ
بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى

الله فليتوكل المؤمنون وما لنا ألا نتو
كل على الله وقد هدينا سبلنا ولنصبر
على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل
المتوكلون الله مر ابيغامبر ذا دست بيغامبر

كفتست بفزايم
خداي از من بشنويد ار شكر كنيم
ار كفر ارند عذاب بخشند ايمان اريد كفر بكيا ريد
كه عذابي سخت بد طاقت ندار يد از هري ذر عالم كفر
ارد خدا ار بي شك زيان ندارد ار ايمان ارد براش
بيسنا ايد از نوح تذكير تا روزكار نو ار عاد
وثمود وهري بوذند داند كايشان بسيار
بوذند الله داند

کجند بوذند رسولان شان بیغام داذند
بذیرفتند ونه فاشنیذند کفتند لجمله کفر
اوردیم مرحولشتن را جبران نموذند رسولان
کفتند کشک در الله روا نبوذ در کناه و بیکاه
مرعالمرا مفعول اودانیذ زمان و مکان واکاه بیکاه
بی تاخواند تا بیامرزذ جرا داری کناه بیکناه ایمان
اربیذ در عمر بفزایذ اینک کردم شمارا آکاه کفتند
شما مانند مابیذ شمای مارا از راه ببریذ بذان
ماتان برستیذند شمامی کوییت مبرستیذ باور نکنیم
ماخوذ بیاریذ ظاهر نشانی حجت بکیاریذ در لشبرنیت
کفتند بکی ابیم ازیذ در بن ما فضل داریم منتان مارا تخصیص
کردستت

ازو ما بشیما بیغامبر داذیم تا فرمان برند هیچ برهان نیاریم

حق ی کو بیم کو هیچ خواهی باش زانیما کی بذوا ایمان داریم

اندر عالم ازکس نترسیم باز آن منت کیما ازو داریم

بلیش زان نکنی شما بر نجانیذ ما صبرا آنکاه بیشه کیریم

رسولان خدای ازکس نترسند ما نیز زشما هیچ نترسیم

وَقالَ الَّذينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ

مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ في مِلَّتِنا

فَأَوْحى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظّا

لِمينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الأَرْضَ مِنْ بَعْدِ

هم ذلك لمن خاف مقامي وخاف
وعيد واستفتحوا وخاب كل جبار
عنيد من ورايه جهنم ويسقى
من ما صديد يتجرعه ولا يكاد
يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان
وما هو بميت ومن ورايه عذاب
غليظ مثل الذين كفروا بربهم

أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ

الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ

مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ

كافران كفتند

الضَّلَالُ الْبَعِيدُ فارسولان واما

دوكار يكى بكنيد كافر كردى چنانك ما بير بانيز

لخوارى نشت بدهيد زالله در وقت وحى امد كمبرى

بدهيد نشتاب مكنيد ما ايشانرا هلاك كردانيم

چنانك شما در مصر بلشيليد بايذ كشا دوكار بكنيد

طاعت ارميد كناه نكنيد كه از ما نصرت جستند

كفتيم كيستا خوذ بيا وديد مقهور شوند بد سترشان
ببر سيذند كفتيم خوذرا همي بذانند حربد درين جهان
بديذند صد بد بر دز نار نيستر بچشند در كلو كيرذ فرو
نكذرد نه مي بزستيذ نمي ميرند عذاب غليظ وراي
اين جوعتش در دوزخ ماجاويذ باوند كافران خودرا
بباذ بداذند جون رضاي خذاي ز دست بداذند
كردارهاشان بسان خاكستر در باذ غري بباذ برداذند
جنانك ازان ذره ي نماند فردا خوذرا اين وانهاذند
ضلال بعيد مانند اين بوذ كه دور بشوند فا ديذ نيايند

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ
وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ اِنْ يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ

وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى

اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝ وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا

فَقَالَ الضُّعَفَا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا

كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُم مُّغْنُونَ

عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا

لَوْ هَدَيٰنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَآءٌ

عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا

مِن مَحِيصٍ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ

الأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ

وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ

عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْ

تُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي

وَلُومُوا أَنفُسَكُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ

وما أنتم بمصرخيّ إني كفرت بما
أشركتموني من قبل إن الظا
لمين لهم عذاب أليم وأدخل الذين
آمنوا وعملوا الصالحات جنات
تجري من تحتها الأنهار خالدين
فيها بإذن ربهم تحيتهم فيها سلام
ألم تر كيف ضرب الله مثلا

كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا
كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

حی بنداری که الله عالم را نه کاری را بیافرید ست
اراو خواهد بیافریند بهتر ز شما کی افرید ست
شمارا ببرد بیافریند هزاران چندان کی افرید ست
ان روز که همه خلق پیش او ایند ضعفا بشنو کان روز چه
گویند متبوعان را کی ما تبع بوذیم شما در خواهید

رزان که در آن انگور باشد،
زمینها[1] زو کشت[2] رسته ،
خرمابنانی دو تا و یك تـا ،
از بیخ یکی دو شاخ رسته
هوای همه و آب یکسان ،
تفاوت بسیار پوسته[3] وابسته .
در آن آیاتست برچنین[4] تدبیر،
آنرا که خرد را کار بسته . رعد ۴/۱۳
شگفت بمانی ز گفت ایشان ،
شگفت بمانی جای آن هست.
گویند: پس از آنکه خاك گشته،
چه پنداری اعادتی هست ؟
ایشان کافران ، بما نگروند .
فردا غلها بر گـردن دارند ،
جاویـد در عقاب ما بمانند .
واز آن مانند که خردندارند . رعد ۵/۱۳

---

۱ ــ اصل : « رمنیها » ۲ ــ « کنشت » نیز می‌توان خواند ۳ ــ در متن اصلی با رسم‌الخط کهن به‌یك نقطه نوشته‌شده است یعنی: « بوسته »

۴ ــ اصل : « حبس » خـوانده می‌شود ولی با توجه به اصل قسمتی از آیه : « ان فی ذلك لایات لقوم یعقلون ــ آیهٔ ۴ سورهٔ رعد » ظاهراً « چنین » ترجمه‌ای باید باشد برای « ذلك » و « حبس » مطلقاً مناسبتی ندارد .

تا یاد کسی بندو بکرو بند
به مثلا کیاذ کرد ست

ما ما دکسی به